جغرافیای تاریخی

گیلان، مازندران، آذربایجان

از نظر جهانگردان

از انتشارات
شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

تالیف: ابوالقاسم طاهری

۱۳۴۷

پیش گفتار

بشر به حکم شعور ذاتی و سائقهٔ حس کنجکاوی ، و گاهی بر اثر انگیزهٔ سود جوئی و بالاتر از همه بخاطر صیانت نفس همواره به شناخت محیطی که در آن زندگی میکند علاقمند بوده است. این گونه انگیزه ها در طی اعصار و قرون مردان دلیر و ماجراجو را به سفر و جهانگردی وا داشته است و رفته رفته آگاهی به احوال اقوام مختلف جهان و محیط جغرافیائی آنان به شکل رشتهٔ مهمی از علوم درآمده است . در نظر اقوامی چون چینی ها ، فنیقی ها ، مصریان وبابلی ها جغرافیا یا آگاهی بر احوال زمین اهمیت خاصی داشت و نتیجهٔ پژوهشهای زبده ترین دانشمندان این اقوام رفته رفته در یونان منتشر گردید چنانکه ششصد سال پیش از میلاد مسیح تالس ملطی وشاگردش انا کسی مندروس(۱) در پروراندن آرای فلسفی خود تحت تأثیر اختر شناسان بابلی قرار گرفتند یا هرودوت در چهارصد و پنجاه سال پیش ازمیلاد مسیح اطلاعات مصریان باستانی را در بارهٔ وزش بادها ، طغیان رود نیل و جزرومد آب اقیانوسها تکرار کرد. در خلال سه‌سده یعنی از ۲۳۰ ق . م تا حدود هفتاد میلادی دست کم به نام چهارتن از ارجمندترین جغرافی نگاران باستانی بر می‌خوریم که آنها را باید پیشروان علم جغرافیا نامید . نخستین این دانشمندان چهارگانه اراتوس تن(۲) است که در شهر اسکندریه بدنیا آمدو در ۲۳۰ ق. م . جغرافیادان نامی گردید. دومی هیپار کوس(۳) نامی بود که تقریباً یکصد سال پس ازاراتوس تن بر اثر استفاده از اطلاعات جغرافیائی به تکامل علم اختر شناسی خدمت شایانی کرد. سومی بطلمیوس(۴) دانشمند دیگری از اهالی اسکندریه بود که با گرد آوردن و خلاصه کردن اطلاعات جغرافیائی یونانیان بتألیف نخستین کتاب جغرافیای باستانی مبادرت جست. چهارمی استرابو(۵) است که با نگارش رساله های متعددی دربارهٔ بندرها ، اقیانوسها و شاهراههای مهم جهان آن روزی ، در آغاز رواج مسیحیت علم نوپای جغرافیا را نیرو بخشید .

1 - Anaximandrus
2 - Eratosthenes
3 - Hipparcus
4 - Ptolemy
5 - Strabo (en lat.)

باگسترش قلمرو اسلام ، تازیان ابتدا بر ایران دست یافتند ، و در دوران حکومت جانشینان عمر ، خود را به دورترین مرزهای شمال غربی کشور شاهنشاهی ساسانی یعنی آمودریا وسیر دریا رسانیدند . استیلای تازیان برایران و سپس پیشرفت آنان درافریقای شمالی ومدیترانه وتصرف سیسیل واسپانیا زمینه را برای جهانگردی و پژوهش مساعد ترگردانید . درچنین محیط مساعدی علاقهٔ دانشمندان اسلامی ، و از آن جمله ایرانیان مسلمان ، کمک فراوانی به تکامل علم جغرافیا نمود . مردانی که دراین میدان قد برافراشتند ، کسانی چون ابن حوقل ، یاقوت حموی ، ادریسی ، مسعودی واصطخری همه دانشمندانی بودند که جاودانه علم جغرافیا را مدیون زحمات خود ساخته‌اند .

از آغاز سدهٔ ششم تا پایان سدهٔ نهم هجری عوامل چندی موجب مزید آگاهی بشر بر احوال کرهٔ زمین گردید که مهمترین آنها توسعهٔ قلمرو چین ، هجوم مغول وگشایش راههای جدید بازرگانی بود . مارکوپولو از زادبوم خویش شهر ونیس به دورترین نقاط آسیای مرکزی سفرکرد ، کریستف کلمب به فکرگشودن راه نوینی به هند ، قدم به خاك امریکا نهاد ، واسکوداگاما (۱) ازطرف دماغهٔ امیدنیک خودرا به‌دریای هند رسانید و فردیناند ماژلان(۲) به هند شرقی سفرکرد این اکتشافها مقدمهٔ دگرگونی شگرفی بود که در سدهٔ یازدهم هجری منجر به پیدایش سیاست مستعمراتی و مستعمره داری گردید . پا به پای این دگرگونی نظریات علمی کپرنیک و آزمایشهای گالیله که از نهضت‌های دوگانهٔ اصالت تجربه واصالت عقل، آب می‌خورد راه را برای ارزیابی جدیدی ازکرهٔ زمین ومحیط جغرافیائی هموارساخت . انتشار کتاب جغرافیای عمومی اثر وارنیوس (۳) درهلند ، و پژوهشهای دانشمند فرانسوی ژان‌پیکار(۴) هردو درتکامل فرضیهٔ جاذبهٔ عمومی آیزاك‌نیوتن(۵)عالم‌طبیعی انگلیس مؤثر افتاد . ایجاد زیج شاهی گرینیچ (۶) و ثمرهٔ پژوهشهای محققانی چون توریچلی (۷) ماریوت (۸) و بویل (۹) در بارهٔ فشارجو منجر به پیدایش فرضیه‌های جدیدی دربارهٔ ماهیت وعلل وزش بادها وبالاخره اختراع دستگاههائی‌چون هواسنج،

1 - Vasco Dagama
2 - Magellan
3 - Varenius
4 - Jean Picard
5 - Issac Newton
6 - Greenwich
7 - Torricelli
8 - Mariotte
9 - Boyle

گرماسنج، آب سنج و مانند آن گردید که به پیشرفت علم جغرافیا کمك نمود .

از عهد بطلمیوس به بعد بیشتر دانشمندان به ارتباط نزدیکی که میان تاریخ و جغرافیا وجود دارد آگاهی داشتند ، اما تا فن نقشه کشی و مساحی ترقی نکرده بود هنوزعامهٔ مردم جهان نمی دانستند که این بستگی از چه قراراست . عالم فرانسوی دانویل(۱) (۱۶۹۷ - ۱۷۸۲) نخستین محققی‌بود که نه فقط این رابطه‌را به خوبی آشکار ساخت بلکه با نگارش جغرافیای عمومی جهان ، خود را درزمرهٔ پیشگامان علم جغرافیای عمومی قرار داد . کمتر از نیم سده پس از درگذشت دانویل بذری که وی کاشته بود درسر زمین آلمان درخت برومندی گردید . آلمان درمسابقهٔ مستعمره گیری عقب افتاده بود ، و به همین سبب در آن کشور سیاست مستعمره جوئی انگیزهٔ پژوهشهای جغرافیائی را بوجود آورد . در خلال بیست سال یعنی از حدود ۱۷۸۰ تا ۱۸۰۰ میلادی در آلمان مکتبی پدید آمد که امروزه سلسله جنبانان آن مکتب را بزرگترین نقادان علم جغرافیا می‌شناسند . بنیان گذاران این مکتب بزرگ عبارتند ازامانوئل کانت(۲) الکساندرهومبلت(۳) وکارل‌ریتر ؛ (۴) کانت نخستین حکیمی بود که دقیقاً از تأثیرعوامل جغرافیائی برعادات ، اخلاق ، وآداب افراد بشر و جوامع مختلف بشری سخن گفت و برپایهٔ پژوهشهای جغرافی نگاران باستانی و جدید ، برطبق موازین و اصول صحیح علمی از اطلاعات جغرافیائی نتیجه گرفت و نشان داد که درك واقعی ویژگیهای جسمانی و اخلاقی انسان بدون شناخت محیط جغرافیائی وی غیرممکن می‌باشد .

خطابه‌های کانت در خلال سالهای ۱۷۶۵ و ۱۷۸۹ میلادی راه را برای ترویج و تدریس علم جغرافیا هموارساخت .

در سدهٔ نوزدهم میلادی تکامل علم جغرافیا در محافل محققان سبب چند شاخگی آن گردید . رفته رفته با تجزیه عناصر مشکلهٔ جغرافیا آشکار شد که توجه به موضوعهای علیحده پسندیده تر است . با ترقی شگفت انگیزی که علوم طبیعی کرده بود جغرافیا از پژوهشهای جدید طبیعی مدد گرفت . نقشه کشی با ریاضیات و اخترشناسی متحد گردید . اقلیم شناسی به جو شناسی پیوست . جغرافیای رستنی‌ها

1 - D'anville
2 - Emanuel Kant
3 - Alexander Humbloldt
4 - Carlritter

باگیاه شناسی یکی شد ، و بالاخره شاخه های جغرافیا با تاریخ واقتصاد ، جامعه شناسی و مردم شناسی دست برادری داد. درمیان این رشته ها تنها رشته‌ای که خود را تابع انضباط و نظامات دقیق علمی دید رشتهٔ نقشه کشی بود. مطالعهٔ روابط رشته های دیگر نشان داد که جغرافیای تاریخی باید صرفاً مبتنی برنوشته ها وسفرنامه های جهانگردان باشد وازاین رو نهضت تازه‌ای در علم جغرافیا پدید آمد که باید آن را « دوران گردآوری و رونق سفرنامه‌ها » نام نهاد .

درکشور ما ایران جغرافیا رشته‌ای نبوده است که دانشمندان از آن غافل باشند .سرآمد جغرافیا نویسان ایران حمدالله مستوفی قزوینی است که در نزهت القلوب وی به اطلاعات جغرافیای کامل و دقیقی از ایران قبل از هجوم مغول بر میخوریم. بدبختانه دست اندازیهای پیاپی اقوام مختلف ، کساد بازار دانش وبی مبالاتی مردم در خلال چندین قرن ، پاره‌ای از کتاب های جغرافیای مارا از بین برده است و فقط در سی سالهٔ اخیر باز ازنو ، رغبتی به پیداکردن و چاپ کتابهائی ازقبیل جغرافیای حافظ ابرو ، سفرنامهٔ ناصر خسرو ، مسالک وممالک ، حدود العالم ، و همچنین تدوین جغرافیای جدید ایران پیدا شده است. پژوهشهای شاد روانان مسعود کیهان ، عباس اقبال و احمد کسروی و کوششهای تیمسار سرلشگر حسینعلی رزم آرا وآقایان دکتر تقی بهرامی ، احمد حسین عدل ، دکترمحمد حسن گنجی ، دکتراحمد مستوفی وحسین گل گلاب و همچنین همت دایرهٔ جغرافیائی ستاد ارتش شاهنشاهی وکارمندان شعبه های مختلف وزارت کشور ایران در تهیه وگردآوری جغرافیای ایران ، نامهای دهات و شهرها و تهیهٔ نقشه هائی بهتر و دقیق‌تر قابل ستودن است .

پیشرفت علوم اجتماعی در جهان و اهمیتی که امروزه دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی ایران برای این گونه علوم قائلند موجب توجه بیشتر بعلم جغرافیا خواهد بود .

برای نگارنده که از دیر باز با سفرنامه های جهانگردان بیگانه آشنا بوده است در خزان سال ۱۳۴۰ پس از هشت سال دوری از میهن فرصت مناسبی روی نمود تا از گیلان و مازندران و آذربایجان دیدن کند . تماشای منظرهٔ شهر تبریز ، دیدن آثار و بقایای شکوه شهر اردبیل ، تحمل دشواریهای سفر از دامنه های سبلان و بالاخره گذشتن از سر سبز ترین راههای کرانهٔ دریای خزر همه عشق

خفته‌ای را که چون اخگری بزیر خاکستر دل مؤلف پنهان بود شعله‌ور گردانید و وی را دوباره به خواندن سفرنامه ها و به جستجوی سندها ومدرکهای مختلف واداشت. پس از پنج ماهی که صرف رفتن ازیک کتابخانه به کتابخانهٔ دیگر وگرد آوردن کتابها و تهیهٔ یاد داشتها گردید در نتیجه نخستین بخش کتاب آماده شد و جای نهایت خوشوقتی است که مؤلف این نخستین بخش از جغرافیای تاریخی ایران را که مبنی بر نوشته های گروهی از جهانگردان خارجی است در دسترس هم میهنان علاقمند قرار میدهد.

در این کتاب مؤلف اساس کار خود را باختصار نهاده است و تا آنجا که ممکن بود کوشیده است که سخن بدرازا نکشد . هیچکس چون خود نگارنده برقصور کار خودآگاه نیست و بهمین سبب وی از خوانندگان دانشمند تمنا دارد که اگر اشتباهی درنوشته هایش بیابند ازسر بزرگواری قلم عفو برآن نکشند بلکه بایادآوری لازم مؤلف را سپاسگزار سازند .

تقریباً تمامی منابعی که در دسترس مؤلف قرار داشته است بنحوی قابل اعتماد بوده است و اگر جائی جهانگردی بخطا رفته مؤلف تا آنجا که خود میدانسته وآگاه بوده آن خطا را یاد آور شده است .

در خاتمه از شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران که چاپ این مجموعه را تقبل فرموده‌اند تشکر و سپاسگزاری مینماید .

ابوالقاسم طاهری

بخش نخست
گیلان و مازندران

بخش نخست

گیلان و مازندران

منظور ما در این تحقیق ذکر نوشته‌هائی است که مورخان و جهانگردان خارجی از خود بیادگار گذاشته‌اند. دورهٔ تحقیق ما در این زمینه تقریباً از سدهٔ پانزدهم میلادی آغاز و به جنگ اول جهانی ختم می‌گردد و در طبقه بندی مطالب نیز پیروی از تقسیم بندیهای جغرافیائی عهد حاضر نخواهیم کرد. و این پژوهش را از شمال یعنی از کرانهٔ دریای مازندران و نواحی خرم و زرخیز شمال ایران آغاز می‌کنیم که صحنهٔ پاره‌ای از مهمترین رویدادهای تاریخی کشور ما بوده است.

گیلان و مازندران در دوران باستان

از این ناحیه که امروز مشتمل بر گیلان و مازندران است در اساطیر ایران بیش از هرجا اسم برده میشود؛ چه مازندران صحنهٔ بسیاری از دلاوریهای قهرمان افسانه‌ای ما، رستم است. طبق نظر بعضی از محققان(۱)*، ساکنان نواحی شمال ایران، در اعصار ما قبل تاریخ از نژادی خاص و غیر ایرانی بوده‌اند. مازن (۱) در کتاب اوستا بر ناحیه‌ای اطلاق میشود بر کنارهٔ دریای خزر که بعدها به مازندران مشهور شد و به اقرب احتمال سر زمین ورن(۲) که در کتاب اوستا باحترام از آن یاد میشود، همان گیلان و دیلم ادوار بعدی است. اما وجه اشتراک گیلان و مازندران در عهد پیدایش اوستا و ادوار نخستین تاریخ ایران این است که هیچ کدام مسکن اقوام آریائی نیست و آن اقوام نیز اعتقادی به دیانت زرتشت ندارند. از آن چه فردوسی در شاهنامه نقل می‌کند کاملاً واضح است که این موجودات آدمی شکل و آدمی

1 - Mazana 2 - Varena

* علاوه برشماره‌های ریز که در زیرصفحه توضیح دارد اعداد درشت درصفحهٔ منابع راهنمائی شده است

صفت مازندران دلاورانی بوده اند که در شهرهای کرانهٔ دریای مازندران فعلی می‌زیسته‌اند ؛ عادات و آداب و اخلاق شهر نشینی داشته‌اند ؛ منتهی‌مردمانی بوده‌اند به غایت دلاور، برومند وگرد افکن که فردوسی ایشان را از اسبان تازی تکاورتر و از دلیران ایران دلاورتر می‌خواند .

از آن چه محققان عهد جدید در بارهٔ اقوام نورس (۱) و وای کینگ (۲) نوشته اند می‌توان به خوبی استنباط کرد که اکثر این مردمان هزارها سال قبل ، پوست جانوران درنده را بر تن می کردند. به هرتقدیر پادشاهان افسانه‌ای ایران همیشه به همین جهات به گیلان ومازندران یعنی کرانه های سر سبز وپربیشه ومهیب دریای خزر باترس می‌نگریستند .

از سر زمین گیلان پاره‌ای از مورخان یونانی نام برده‌اند. به اقرب احتمال این سر زمین به علت آن که محل سکنای طوایف گیل (یا به قول یونانیان کادوسی) بوده به گیلان اشتهار یافته است. طبق نوشته های هرودوت ، سورخ یونانی ، علاوه بر طوایف کادوسی یعنی همین گیل ها که درکوههای شمال‌غربی‌البرز یعنی‌درخلخال وطارم کنونی زندگی میکردند ، طوایف دیگری نیز در گیلان سکنی داشتند که آنهارا به اسم دربیکه می‌شناسیم و دربیکه درواقع محل سکونت‌آنها یعنی یکی ازدامنه های البرز بوده که به‌عقیدهٔ بعضی از جغرافی نویسان جدید(۲) همان درفک امروزی است که در پنجاه کیلومتری جنوب خاوری شهر رشت قرار دارد. ظاهراً از دورهٔ ساسانی تا عهد تسلط مغولان بر ایران در تقسیمات شهرهای این ناحیه چندان تغییرمحسوسی رخ نداده بوده است. حمدالله مستوفی مؤلف نزهةالقلوب که تقسیمات جغرافیائی عهد مغولان را ضبط کرده است گیلان را صاحب دوازده شهر می‌داند و مدعی است که هرشهری به‌دست امیری که فرمانده‌آن شهربوده اداره می‌شد (۳) وهر فرماندهی به دیوان مغول باج می‌داد . این دوازده شهر یعنی تمام ناحیهٔ گیلان را سفید رود به دو قسمت تقسیم می کرده است، که حتی قبل از صفویه به دو ناحیهٔ بیه پیش و بیه پس مشهور بوده است وشهر رشت امروزی ازنواحی عمدهٔ گیلان بیه‌پس‌محسوب می شده است.

هیرکانیا یا خطهٔ مازندران که پیشینیان آن سر زمین را طبرستان یا تاپورستان یعنی محل سکنای تاپورها نامیده اند در دوران هخامنشی و ساسانی

1- Norse 2 - Viking

یکی‌از بخشهای ساتراپ‌نشین مهم ایران‌محسوب میشد وچون مثل پاره‌ای از نواحی گیلان بواسطهٔ وجود سلسلهٔ البرز رسیدن بآن سر زمین آسان نبود ، همیشه در هر دوره‌ای حکومت شبه مستقلی را برای خود حفظ می کرد . این موانع طبیعی شمال ایران ، بویژه هنگام دست اندازی بیگانگان ، درحفظ استقلال گیلان و مازندران فوق‌العاده مؤثر واقع شد . مهمترین موردی که ما از این نوع لشکر کشی آگاهی داریم هنگام هجوم سپاهیان معاویه به صفحات شمالی ایران است . ظاهراً درزمان خلافت معاویه لشکری مرکب از بیست هزار تن سپاهی عرب به قصد فتح مازندران حرکت کرد. هر چند متأسفانه اطلاعات ما دربارهٔ جزئیات این لشکرکشی بسیار محدود است مع‌ذالک می‌دانیم که دلاوران تاپورستان در یکی ازگردنه های بسیار باریک البرز راه بر مهاجمین تازی بستند و تلفات سنگینی بر آنها وارد ساختند . دشواری این لشکر کشی و عدم کامیابی مهاجمین رویداد بسیار بزرگی بود ، چه در عرض یکصدو بیست سالی که اعراب بر همه‌جا تسلط داشتند هرگز از این درس عبرت غافل نماندند و دیگر در صدد لشکرکشی به مازندران بر نیامدند. سراسر کرانهٔ دریای خزر در دوران غزنویان وسلاجقه دردست امرای خاندان مشهور باوند از حکومتی تقریباً مستقل برخوردار بود که این استقلال با ظهور صفویه و مخصوصاً از هنگامی که افراد آن خاندان « اشرف » * را ساختند از بین رفت.

سفر برادران شرلی به گیلان و مازندران

ازنخستین سیاحان خارجی ، یعنی افرادی مثل بنیامین‌اهل تودلا(۱) که در سدهٔ ششم هجری از ایران دیدن کرد ومارکوپولوی (۲) ونیزی و سفیر اسپانیائی دی کلاویخو (۳) که برای دیدن تیمور گورکانی از آرارات قدم به خاك ایران نهاد مطالبی در بارهٔ این صفحات شمالی ایران دردست نیست چه گیلان و مازندران برای این‌سفیران که متوجه دربار پادشاهان ایران بودند نواحی صعب‌العبور دور افتاده‌ای بود و درواقع تاپای خود پادشاهان به کرانهٔ دریای مازندران باز نشد هیچ یك از بیگانگان این نواحی را ندیده بود و اگر دیده بود مطالب مفصلی بجا نگذاشته است. آنتونی شرلی(۴) یکی از نجبای درباری که بواسطهٔ شنیدن آوازهٔ جوانمردی وگشاده دستی شاه عباس بزرگ درخلال سالهای ۹-۱۰۰۸ هجری قمری به حضور

* شهری درمازندران.

1 - Tudela 2 - Marcopolo 3 - De klavijo 4 - Anthony sherley

پادشاه صفوی بار یافت مسلماً نخستین جهانگرد اروپائی است که مشاهدات خود را برای مزید استفادهٔ نسلهای بعدی برجا گذاشته‌است. آنتونی شرلی که به اتفاق برادرش درسال ۱۰۰۸ هجری برای نخستین بار در قزوین به‌حضور شاه عباس رسید جریان این ملاقات را در سفرنامه‌اش چنین ضبط کرده است :

«هنگامی که به‌سوی‌شاه آمدیم از اسب‌پیاده شدیم و بر رکابش بوسه زدیم. چون موقع مقتضی نبود من سخن به درازا نکشیدم . فقط عرض کردم که « شهرت خصال شاهانه‌ات ما را از کشور دور دستی به این سامان کشیده است تا آن چه از دور شنیده‌ایم به رأی‌العین مشاهده کنیم. اگر مایه‌ای در وجودم سراغ باشد اینک آن را به حضور مبارکت عرضه میدارم . »

جواب شاه فوق‌العاده پر مهر بود. فرمود که تا در ایران باشم کشورش را مانند کشور خود بدانم ؛ و از رنج سفر به غایت درازی که بر خود هموارساخته بودم بی اندازه مسرورش ساخته‌ام. فقط به‌من گوشزد کرد که اگر در باره اش شایعاتی شنیده ام فریب، آن سخنان را نخورم. شاه خنده کنان فرمود تا سواراسب شوم وسپس وزیر خود الله وردی خان را احضار کرد و دستور داد تامرا و برادرم رابرت(۱) را درمیان گیرند وبدین سان شاه به قزوین نزول اجلال فرمود و متوجه کاخ بزرگ شاهی شد. درآن جا وی و ملتزمین رکابش از اسب پیاده شدند وگام به درون تالاری نهادند. درآن جا شاه بر زمین نشست و اطرافیان وی و من و برادرم رابرت همه به گردش حلقه زدیم. شاه بار دیگر مرا مخاطب قرار داد و فرمود چون تو به خاطر آشنائی با من رنج چنین سفر دور و درازی را برخود هموار ساخته‌ای حق آن است که علقهٔ الفت میان ما محکمتر گردد تا آشنائی کاملتر شود . اطمینان داشته باش که رعایای من ترا محترم خواهند شمرد و در نزد من سر بلند خواهی بود. سخن به‌این‌جا که رسید شاه با من بدرود گفت » (٤) .

همانطور که شاه عباس بزرگ نوید داده بود میهمان تازه وارد آنتونی و رابرت شرلی نزد ایرانیان محترم و پیش شاه سر بلند بودند چنان که شاه عباس هر دو برادر را یکی پس از دیگری به سمت ایلچی مخصوص خویش روانهٔ دربار

1 - Robert

ملوك عیسوی کرد. دو برادر ، مخصوصاً آنتونی شرلی ، در ایران عهد شاه عباس سفرهای عدیده ای نمودند که مقداری از مشاهدات آنها در بارهٔ وضع جغرافیائی و طرز زندگی مردم عهد ضبط شده است . از آن جمله آنتونی که از دیدن صفحات کرانهٔ دریای مازندران بسیار در شگفت و شادمان گردید چنین می‌نویسد :

« گیلان ناحیه‌ای است که از عراق بوسیلهٔ کوهستانهای‌بلند صعب العبوری پوشیده از جنگل جدا می‌شود. نواحی عراق خود دارای جنگل نیست. در پاره‌ای نقاط تپه‌هائی دارد خالی از هرگونه هیمه ، و هیمه فقط ازباغها بدست می‌آید که وجود درختان پسته آنها را انبوه ساخته است . بین این تپه‌ها شکافهائی است که اطلاق نام‌دره به آنها جایز نیست و هنگام‌بهار که برفها آب می‌شود و باران فراوان می‌بارد از آنها سیلابهائی مهیب بر می‌خیزد. گیلان و مازندران بین دریای خزر و این کوهستانها قرار دارد. در واقع تمام این ناحیه دره ای است بهم پیوسته و در آن به قدری ابریشم ، گندم و برنج به حد وفور عمل میاید ، و به اندازه‌ای پر جمعیت است که گوئی طبیعت با کوشش ابنای بشر به مسابقه برخاسته است تا یکی به تولید مردم و دیگری به کشت زمین دست زند . در اینجا یک‌وجب زمین وجود ندارد که بی حاصل وبی مصرف افتاده باشد. این تپه‌ها همه پر مرتع و سر سبز است. همه جا درختان سایه گستر رو به دریا سر بر آسمان افراشته‌است و هرسو چهارپا می‌پروراند و محصولاتی گوناگون ببار میاورد که در سایر نقاط مورد استفاده است...» (٥)

سفر پیترو دلاواله

جهانگردی که با چنین بیانی استادانه زیبائی طبیعت گیلان و مازندران را وصف کرده است خود ازسر زمینی می‌آمد که در آن جا نیز عوامل طبیعی به شیوه‌ای همانند دست به‌هم داده و کشورانگلیس را سر زمین خرم و دلپذیری ساخته بود. اندکی پس‌از سفر وی گذار جهانگرد نامدار دیگری موسوم به پی یترودلاواله(۱) به این صفحات افتاد. پی‌یترودلاواله که در شناساندن ایران عهد شاه عباس کمک بزرگی به مردم اروپا نمود وصاحب یکی ازجالب‌ترین سفرنامه هاست مدت هفت

1 - Pietro Della valle

سال تمام را در نقاط مختلف ایران به ویژه در اصفهان گذرانید. یکی از جالب ترین بخشهای سفرنامهٔ دلاواله اختصاص بعبور از سلسلهٔ جبال البرز و دیدن سر زمین خرم و پر نزهت گیلان و مازندران دارد. در این مورد وی مینگارد :

« تقریباً کلیهٔ سرزمین هائی که ما تا اینجا در عقب سرنهادیم خالی از درخت وبکلی بایر بود ؛ اما بالعکس سر زمینی که اکنون بآن قدم نهاده‌ایم پوشیده است از بیشه های انبوه و مملو است از جویبار های روان بخشی در دامان کوهستانهائی مستور از درختان بسیار بلند و زیبا. این سر زمین بواسطهٔ شباهت تام و تمامی که با خاك اروپا دارد بغایت مرا شادمان ساخته است چه از هنگامیکه من ایتالیا را ترك گفتم هر گز در هیچ نقطه‌ای ازافریقا یا آسیا که گذرگاه من بود این همه درخت و جویبار ندیده بودم.»

موقعیکه این جهانگرد ایتالیائی گیلان و مازندران را میدید شاه عباس کبیر بساختمان دو شهر مشهور اشرف و فرح آباد کمر همت بر بسته بود. میدانیم که شاه عباس سی‌هزار نفر از ارامنه و عیسویان گرجی را به صفحات گیلان و مازندران کوچ داد و بایشان مبالغی پول نقد و زمین بخشید تا بایجاد مزارع و کاشت درختان تود (توت) ، برای پرورش کرم ابریشم مشغول شوند. لذا پی‌یترودلاواله هنگامی بصفحات شمالی‌ایران قدم مینهاد که این نواحی کانونی از فعالیت مهاجرین عیسوی گردیده بود.

بقول وی این بیشه‌های وسیع و انبوهی که کمر بندوار دور دریای خزر را گرفته بود و در بعضی نقاط تا دریا امتداد مییافت، مأمن انواع جانوران درنده از جمله شیر، ببر، خرس، گرگ و کفتار بود ؛ اما آنچه در این سفر علاوه بر خرمی اراضی خاطر پی‌یترو را شادمان ساخته است فروتنی و خوش مشربی و میهمان‌نوازی مردم محل بوده است. وی مینویسد :

« ازآنچه برسبیل مقدمه گفتم میتوانم بدون اغراق چنین نتیجه بگیرم که نفوس این محل ، حتی پست ترین افرادش چنان مؤدب و بی ریایند که انسان از اطوار واخلاق ایشان بشگفت می‌افتد . این خاك هیرکانیا(۱)

1 - Hyrcania

(مازندران) بجای آنکه بقول پیشینیان سر زمین نامساعدی باشد که در آنجا فقط درنده ترین ببرها زندگی کنند اکنون بچشم من عالی‌ترین کشوری میاید که در آسیا وجود دارد. شکی ندارم که ساکنان این خطه بهترین و مهربان ترین خلایق جهان‌اند. »

برخورد دلاواله و شاه عباس

نوشته های دلاواله در بارهٔ ایران عهد شاه‌عباس برای‌ما اهمیت خاصی‌دارد چه وی اولین جهانگرد اروپائی بود که به‌طور غیر رسمی از ایران این عهد دیدن می‌کرد. آنچه دلاواله در بارهٔ مشکلات سفر میان اصفهان و اشرف نوشته است بانوشته های جهانگرد جوان دیگری توماس هربرت(۱) نام که اندکی پس از این تاریخ در اشرف به‌حضور شاه عباس بار یافت‌مطابقت می‌کند چه هردو ناگزیر بودند از یک‌راه خودرا به‌صفحات شمالی ایران برسانند. توصیفی که دلاواله ازشاه عباس کرده است بسیار دقیق و دلنشین است. وی می‌نویسد :

« ..... دیرگاه بود که شاه پس ازتلطف‌باپاره‌ای ازسرداران‌محبوب‌خویش از دری که برابر ما در باغ قرار داشت وارد شد . تن پوشش با سایرین فرقی نداشت ؛ از پنبهٔ بسیار ظریفی بود به رنگ سبز روشن که روی سینه قلابدوزی شده بود...... شلواری از پارچه بنفش برپا داشت و کفشهایش نارنجی رنگ ، عمامه اش سرخ رنگ با ملیله دوزی مزین و مخطط بود . شال پهنی که بر کمر داشت رنگارنگ بود. دستهٔ خنجرش را از استخوان و شاید از دندانهای ماهی ساخته بودند . وی شاهانه حرکت می‌کرد . دست چپش بر روی دستهٔ شمشیر هلالی شکلش قرار داشت. شاه عمامه‌اش را از عقب بر سر می نهد . تاکنون کسی دیگری را ندیده ایم که چنین کند و جز شاه کسی این سان عمامه‌اش را بر سر نمی گذارد. به مجردی که وی از دور پیدا شد ما همگی به احترامش بر پا ایستادیم : اما از جای خویش‌حرکت نکردیم .شاه‌با گامهائی‌شمرده‌به‌سوی ماآمد. ملتزمین وی در عقبش‌حرکت می‌کردند. همیشه رسم‌براین‌جاری‌است که هرگاه شاه حرکت می‌کنداعم ازآن که سواره یاپیاده باشد همراهانش به‌فاصلهٔ‌چند گام دورتر

1 - Thomas Herbert

از عقبش می‌آیند. شاه میانه بالاست. لاغر اندام نیست بلکه ظریف است. با آن که ظاهراً چهل و نه سال از عمرش می گذرد به مانند جوانان، منتهی باطمأنینه و وقار، حرکت می کند. خواه در حرکت باشد، خواه با انسان سخن گوید، و یا به‌سوی کسی نظر افکند همواره زنده دل وبیدار است. باآن که آرام و قراری ندارد و وی را طبعی سخت و سرکش است وقار وطمأنینهٔ شاهی دمی از چهره اش رخت بر نمی بندد. وی خوش سیماست اما رنگ پوستش تیره است. نمی دانم اصلا رنگش تیره بوده یا بر اثر مجاورت با آفتاب به این رنگ در آمده است. دستهایش را همیشه بارنگی تیره می‌آراید. بینی اش بر آمده است و موی سرش دراز است. ابروانی پر پشت و سیاه دارد؛ اما ریشش را میتراشد. چشمانش درخشندگی خاصی دارد چنان که گوئی آثار تبسمی از آنها هویداست. و جناتش دلالت بر بزرگی فکر و درایت می کند. در هوش و فراست از سایر بزرگان و امرای قوم برتر است .....» (۶)

سفر توماس هربرت

نه سال پس از آن که دلاواله در اشرف مازندران به خدمت شاه عباس بار فت جوانی انگلیسی موسوم به توماس هربرت که از همراهان ایلچی انگلیسی دادمور کاتون(۱) بود ازهمین راه خودرا به‌مازندران رسانید. اطلاع واحاطهٔ هربرت جغرافیای دنیای قدیم به مراتب زیاد تر از دلاواله بوده است چنان که ضمن سفر اصفهان به‌اشرف وی کراراً از جغرافیا دانهای یونانی و رومی یاد می کند و از یسندگانی چون پلین(۲) واسترابون وبطلمیوس وبرتیوس(۳) نام‌می‌برد. یکی از لبترین بخشهای سفر نامهٔ هربرت در بارهٔ همین سفر به مازندران است. هربرت سیاه کوه و آمل تااشرف‌را دقیقاً وصف می کند. معبر باریکی که میان این کوهها ار داشته است به عقیدهٔ وی همان است که پلین آن را معجزهٔ بزرگ طبیعت (Ingens Nature Miraculur) خوانده بود. می گوید پهنای این راه درحدود ل ذرع و درازی‌آن هشت میل، در دو سوی‌آن کوههای بلند وبا ابهتی سر به‌آسمان کشیده بود. هربرت باشوخ طبعی تمام حکایت می کند که همراهان ایرانیش

1 - Sir Dadmore Cotton 2 - Bertius 3 - Polin (Casius Polinus)

به جد می‌خواستند وی را متقاعد سازند که مرتضی علی هنگامی که سر در عقب دشمنانش نهاده بود بایک ضربت ذوالفقارش این کوههارا به‌دوپاره کرده بود. البته برای هربرت دشوار بود روستائیان ساده لوح را متقاعد سازد که آن چه ایشان از برکت ذوالفقار حضرت‌علی میدانستند استرابون(۱) بالغ برهزار سال‌پیش از این تاریخ آن‌را نتیجهٔ زلزلهٔ بسیار مهیبی‌درقارهٔ آسیا شناخته بود. به هر تقدیر پاره‌ای از نوشته های هربرت در بارهٔ خطرات واشکالات این سفر به‌غایت جالب است، چنان که درهمین مورد می‌نگارد:

«گذرگاه ما اغلب راه باریک بسیار دشواری بود. گاهی برقلهٔ کوههای بسیار بلندی بالا میرفتیم. اما آنچه بردلهای ما رعب و هراس می‌افکند خطرات پائین آمدن از این جاده ناهموار و نعل شکن بود. دردل این صخره‌های بزرگ گذرگاه مسافران را چنان بخاصیتی باز کرده بودند که در برداشتن هر گام احتیاط بسیار ضرورت داشت، چه برتگاهی مهیب و یا دریاچهٔ ژرفی مارا تهدید میکرد. در دامان کوهی نزدیک بسه فرسخ جاده را بدست کارگرانی خام دست در دل سنگ تراشیده بودند. این کوره راه در پاره ای نقاط یکذرع و در بعضی نقاط نیم ذرع پهنا داشت بطوریکه اگر در آن واحد دو نفر سوار از دو طرف بهم میرسیدند نمیدانم چگونه میتوانستند بسلامت ازآن جا بگذرند. هنگام عبور ازاین نقطه مدتی من بارتفاع شگفت انگیز کوه بالای سرم چشم دوخته بودم و بهیچوجه بدرهٔ هولناک پائین پا نظر نمی دوختم. در این حال تخته سنگی که بوضع ناهنجاری از خم کوه بیرون آمده بود چنان بسختی با بدن من اصابت کرد که مدتی گیج بودم. خوشبختانه بزمین نیافتادم اما صخرهٔ عجیبی بود که هرمسافر بی احتیاطی باید آنرا با دشنام مناسبی یاد کند.» (۷)

اشرف در عهد هربرت

پس از تحمل مرارتهای بسیار توماس هربرت به اتفاق سررابرت شرلی وسرداد مور کاتون وارد شهر اشرف شدند که هربرت آن شهر را دو میلی کرانهٔ دریای مازندران، نزدیکی‌فرح آباد و عباس آباد ضبط کرده‌است. هنگام آمدن دادمور کاتون

1 - Strabon (Géographe)

وهمراهانش بر این شهر ییلاقی شمال ایران ظاهراً اشرف در حال توسعه بوده‌است چه هربرت نفوس شهر را در حدود دو هزار خانوار حدس زده است و مدعی است که جمعیت این شهر نوبنیاد روز بروز رو به افزایش است. ظاهراً ارادهٔ شاه عباس بر آن قرارگرفته بود که اشرف را مثل عباس آباد به صورت شهر زیبائی در آورد. هربرت از کاخ تابستانی و شاهانه، مناظر زیبا، نقاشی ها، و اثاثهٔ نفیس، گرمابه‌ها، چشمه‌ها و آب فشانها و بالاتر از همه از بیشه‌ای که پر از دام و دد برای نخجیر پادشاه درعباس آباد فراهم آورده بودند یادمی کند. اما درخود اشرف بود که سر دادمور کاتون به حضور شاه عباس بار یافت و هربرت جوان این نخستین دیدار را این‌سان وصف کرده است:

«بر زمین آن تالار چنان قالی‌های بزرگ وگرانبهائی گسترده بودند که فقط در خور شأن شهریار ایران بود. در حاشیهٔ آن چندین نفر از امیرزادگان و خوانین و سلاطین و بیگلربیگی‌ها برسان پیکره‌های سنگی بیروحی چهار زانو بر زمین نشسته و بدیوار تکیه زده و دیدگان خویش را بشیئی معینی دوخته بودند. ایشان را نه جرأت آن‌بود که با یکدیگر سخن آغازند و نه جسارت که درحضور پادشاه سرفه کنند و یا آب دهان بیرون بیاندازند، چه هیچ کدام ازاین کارها در بارگاه وی شرط ادب نبود وفقط برق چشمان شهریار می‌توانست در دم‌خرمن حیات آنها را بسوزد. ساقی بچه هائی ملبس به جامه هائی زربفت وعمامه هائی پولک دار و نعلین هائی ملیله دوزی شده در حالیکه گیسوان مجعدشان بر روی شانه‌هایشان ریخته بود باچشمانی غلطان وگونه هائی سرخ رنگ تنگ‌های زرین شراب در دست داشتند ودر این مجلس گردش میکردند و نوشابه‌ای راکه مایهٔ فرح خداوند میگساری باکوس(۱) میشد برطالبان عرضه میداشتند.»

بر بالای چنین مجلسی، درصدر مصطبه شخص پادشاه، شاه عباس بزرگ که‌در وطن محبوب، نزدیکانگان مشهور، وبه چشم‌دشمنانش‌مهیب بود قرار داشت. با آنکه پیرامونش جهانی ثروت داشت آن روز تن رابا جامهٔ سرخ رنگ بی پیرایه‌ای از پنبهٔ ساده آراسته بود و گوئی زبان حالش آن‌بود

1 - Bacchus

که بزرگی وی به بصیرت و حزم است و نه داشتن جامه‌های گرانبها. وی چهار زانو جلوس کرده بود؛ عمامه‌ای بزرگ وسفید رنگ بر سرداشت و کمر بندی چرمین بر کمر. دستهٔ شمشیرش ازطلا وغلاف آن ازچرم‌سرخ و تیغه‌اش هلالی شکل از پولاد آب داده بود، و درباریانش بپیروی از شهریار خویش‌جامه‌های بسیار ساده‌ای بر تن داشتند.» (۸)

هربرت وصف می کند که ایلچی پادشاه انگلیس سردادمور کاتون به کمک مترجمان، بدون درنگ خاطر خطیر شاه عباس را از انگیزهٔ اصلی چنین سفر دشوار و پر درد سری آگاه گردانید؛ شاه را در پیروزی درخشانش علیه لشکریان عثمانی تهنیت گفت و باز اظهار داشت که هیئت مزبور برای بسط تجارت ابریشم و بردن کالاهای دیگری به خدمت وی آمده‌اند؛ و امید وارند که این مقدمهٔ دوستی پایداری میان پادشاهان دو کشور باشد. به گفتهٔ هربرت شاه عباس از شنیدن این کلمات مسرور شده برپا خاست و به ترکی پاسخی شاهانه داد، و مسافران را خوش آمد گفت و فرستادهٔ انگلیس را باعزت تمام پهلوی خود نشانید و به سلامت برادر تاجدارش، چارلز اول، شراب نوشید؛ وچون سر دادمور کاتون به رسم اروپائیان هنگام باده نوشی به‌حرمت نام‌شاه سرخویش را برهنه ساخته بودشاه عباس نیز به تقلید ازوی دستار ازسر برگرفت وتوماس هربرت می گوید که ازعمل خلاف انتظارشاه همه درشگفت شدندبه ویژه خود هربرت که سرشاه عباس را طاس‌می‌دید.

آمل در آغاز سدهٔ یازدهم

شهر آمل واقع در ناحیهٔ رسوبی سه‌گوشه‌شکل رود هراز که بر بالای لاریجان قرار دارد در ازمنهٔ تاریخی قدیم شهری به مراتب وسیع تر و آباد تر و پر جمعیت تر ازشهر آمل کنونی بوده است زیرا برسر راه مهم بازرگانی میان دریای خزر و عراق و جنوب ایران قرار داشته است؛ وشکی نیست که طغیان مکرر رود هراز را باید یکی ازمهمترین علل خرابیهای پی در پی آمل‌دانست. در حدود سال ۱۰۳۶ هجری قمری که هربرت ازاین شهر دیدن کرد آمل را شهر با شکوه وآبادی دید که اقلاسه هزارخانوارجمعیت داشت. ظاهراً این مرکز تجارتی مهم میعادگاه اقوام مختلفی مثل ارمنی، ترك، یهودی، هندی ومسکوی بود که به قول هربرت سخن گفتن آنها درآمل برج بابلی ثانوی بوجود آورده بود و درعین حال این گروه

رنگارنگ در عین صلح و صفا بایکدیگر می زیستند. هربرت دربارهٔ آمل مینویسد :

«آمل در دشت وسیعی بنا شده است که منظری به غایت دلپسند وخاکی بسیار حاصلخیز دارد. امروزه شهری است آباد ؛ اما درگذشته به مراتب آبادتر بوده است چه ویرانه‌های کنونی به خوبی حکایت از آن عظمت گذشته می کند . ابنیهٔ شهر از بسیاری نقاط دیگر که دیده ام زیبا تر است و حصار و بارهٔ شهر از لحاظ زیبائی یا استحکام در سراسر ایالت مازندران نظیر ندارد. آن‌چه بر استحکام شهر می‌افزاید خندق ژرفی است که دور تا دورشهر ایجاد کرده‌اند و درآن آب انداخته‌اند بطوریکه تنها راه ورود به شهر پلی است که طبق دلخواه آن را از روی خندق ، بلند می کنند و فرودمی آورند. و به این نحو مردم آمل خود را از هجوم همسایگان و سایر مهاجمان کوه نشین محفوظ می‌دارند .... عالی ترین بنای شهر ، مسجد جمعه است و می گویند که دراین جا چهارصد و چهل و چهار تن از ملوك و پیامبران مدفونند. با آنکه مزار هیچ کدام از نظر حشمت وشکوه به پای مقبره‌ای نمی رسد که اسکندر به یاد دوستش افستیون(۱) بمبلغ هزار تالنت(۲) درنزدیکی‌محل بنیاد نهاد بااین همه عامهٔ‌مردم برای‌اینگونه مقابر حرمت فراوان قائلند ، و به ویژه از برای میر قیام‌الدین که کرامات فراوانی را بوی نسبت می دهند ...... هنگامی که من به این مسجد گام نهادم مؤمنین به خواندن قرآن مشغول بودند. با آن‌که غریبه بودم ولباس ملی خویش را بر تن داشتم هیچ کس با تعجب به‌من نگاهی نکرد و همه همچنان به خواندن ادامه دادند تا آنکه کار خود را تمام کردند. آن گاه بر پا خاستند و با ادب به من خوش آمد گفتند وکلیه شگفتیها و دیدنیهای آن محل راکه می‌پنداشتند ممکن است مقبول نظر بیگانه‌ای افتد به من نشان دادند.....» (۹)

غرض هربرت از میر قوام الدین همان سید قوام‌الدین مرعشی است که از سادات بزرگ مازندران بود و دراوان سلطنت شاه طهماسب تمامی این ایالت‌به‌دست خاندان وی اداره میگردید. حکومت مازندران مدتها در دست سادات مرعشی ماند

1 - Ephestion ۲ - واحد پول در یونان قدیم

و آخرین فرد از دودمان میر قوام‌الدین سلطان محمود نامی بود که اورا مورخان میرزاخان نامیده اند. میرزاخان همان کسی‌است که به فرمان مهد علیا ، همسر محمد خدا بنده پادشاه و مادر شاه عباس کشته شد و پس از کشته شدنش مازندران میان امرای محلی تقسیم گردید تا آنکه سی‌سال قبل ازسفر هربرت (۱۰۳۶ هجری قمری) تمامی مازندران به دست شاه عباس افتاد. امروزه پاره‌ای از بقایای این آثار تاریخی که جهانگرد انگلیسی توماس هربرت به آن ها اشاره کرده است در مغرب شهر بین مسجد میر قوام ، مشهور به مسجد میر بزرگ و بستر اصلی رود هراز وجود دارد؛ اما خود مسجد میر بزرگ درمقام قیاس باسایر آثار تاریخی آمل کمتر دستخوش تغییرات و دست درازیهای زمانه و ابنای زمانه قرارگرفته است و هنوز دارای گچ بریها و کاشی کاریهائی است که آنهارا باید از جالب‌ترین نمونهٔ گچ بری و هنر کاشی کاری دورهٔ صفوی دانست . بهر تقدیر شرح مختصری که هربرت دربارهٔ آثار تاریخی این ناحیه از مازندران دارد با آن چه دربارهٔ وضع جغرافیائی ، جزر ومد ، و سایر خصوصیات دریای مازندران و درختان جنگلی و آب و هوای این صفحات نوشته است سفرنامه اش را برای ما کتابی بسیار جالب و مغتنم می سازد ، چه این نخستین بار است که شرح مفصل و دقیقی از خامهٔ یک نفر جوان انگلیسی تراوش میکند وما میتوانیم از دریچهٔ چشم وی به حشمت وجلال دربارشاه عباس دراشرف ، حرکت ازمیان باغی دلگشا ، منظر زیبای استخری ازرخام سفید ، تشریفات دادن اغذیه وشراب به حاضران در بشقابهائی باسرپوشهای زرین و صراحی‌هائی ازطلای ناب ، نمای عماراتی مزین به گچ بریها و طلا کاریها و کاشی کاریها با دورنمای مسرت زائی بربالای دریای خزر ، واقف گردیم. این‌تنها نقطه‌ای از ایران است که هربرت حاصلخیزی‌زمین وطراوت‌هوا ووفور علف ومیوه وغلات وگلها وچهارپایانش را می‌ستاید وازلحاظ کشاورزی ، ابنیه ، ادب وتواضع خلق ،گیلان ومازندران را بیش از هرجای‌دیگری که درآسیا دیده بود نظیر اروپا می‌بینند.

توجه دولت انگلستان به ایران

در عهد شاه عباس اول ، بواسطهٔ اهمیتی که آن پادشاه به بسط تجارت و آبادانی کشور می داد گیلان و مازندران بزرگترین مرکز تهیهٔ ابریشم خام درجهان گردید. چهارسالی پس ازدرگذشت شاه عباس درحدود ۱۶۳۲ میلادی ،

فردریک شاه نروژ ودوک شلسویک هلشتاین (۱) (باریکه زمینی که در شمال آلمان قرار گرفته ودردریای شمال پیش رفته است) درصدد گشایش باب بازرگانی باایران برآمد. علت غائی علاقهٔ فردریک به ایجاد مناسبات بازرگانی، تهیهٔ ابریشم بود، چه شاه نروژ بااحداث فردریکشتاد(۲) یعنی شهری به نام خویشتن درهلشتاین، آن ناحیه را بزرگترین مرکز داد و ستد حریر درجهان نموده بود واشتیاق فراوان داشت که هرچه زودتر با پادشاه ایران پیمانی منعقد سازد و ابریشم ایران را از طریق زمین، از راه مسکو به هلشتاین برساند. برای انجام این مقصود ابتدا جلب موافقت تزار روسیه ضرورت داشت و سپس راضی ساختن جانشین شاه عباس، شاه صفی لازم بود؛ زیرا که بدون رضایت دومی و جلب موافقت اولی چنین تجارتی ممکن ومیسرنمیگردید. یکی از اعضای سفارتی که فردریک به ایران فرستاد جوان آلمانی صاحبذوق و علاقمند و بیدار دلی به نام آدام اولئاریوس (۳) بود. سفیر دوک هلشتاین به اتفاق همراهان و منشی این هیئت اولئاریوس در سال ۱۶۳۷ میلادی (۱۰۴۶ هجری) که مصادف با هشتمین سال پادشاهی شاه صفی بود خود را به ایران رسانیدند. پس ازبازگشت این هیئت به اروپا، آدام اولئاریوس کلیه مشاهدات و مسموعات و نظرات خود را بصورت سفرنامهٔ جامعی درآورد که ابتدا در آلمان منتشر و اندکی بعد به علت محبوبیت و شهرتی که پیدا کرد به سایر السنهٔ مهم اروپائی مثل فرانسه و انگلیسی ترجمه گردید. سفیر دوک هلشتاین وهمراهانش ابتدا ازطریق بادکوبه و دربند وشماخی خود را به کنارهٔ بحرخزر رسانیدند و تمامی صفحات گیلان ومازندران را زیر پا نهادند و مهمترین شهر های ایران آن روزی را از اردبیل تا کاشان یک یک دیدند، چنان که اولئاریوس درسفرنامهٔ خود اطلاعات جامع ودقیقی دربارهٔ هرکدام ازاین نواحی ضبط کرده است.

دشواریهای سفر به گیلان

یکی از نقاطی که در آغاز ورود به ایران مورد توجه و مطالعهٔ دقیق اولئاریوس قرارمیگیرد دریای خزراست. وی مثل جهانگرد قبلی ما، توماس هربرت، با شگفتی این مطلب را تکرار می کند که رود های متعدد بزرگی وارد دریای خزر

1- Scileswick-Holstein 2- Frederikstaad 3- Adam Olearius

میشود، ومع ذلک هیچ گاه آب آن دریا از ترازمعینی تجاوز نمی کند. خوداولئاریوس می گوید که طبق عقیدهٔ بعضی از مردم باید راهی زیر زمینی برای خالی کردن مقداری از این آبها به اقیانوس باشد. حتی بعضی از ایرانیان به وی گفته بودند که در نزدیکی فرح آباد خلیجی واقع است که مقداری از آبهای بحر خزر ازآن خلیج به زیر کوههای البرز راه پیدا می کند. نظر اولئاریوس در بارهٔ مشکلات سفر در این صفحات همان است که ده سال قبل ازوی هربرت درسفرنامهٔ خود نوشته بود، چنان که گوئی کلمات این جهانگرد طنینی از نوشته های آن مرد است:

«راه گیلان به نظرمن هولناک ترین راهی است که در دنیا وجود دارد. این راه را از میان کوهی که درحکم یک پارچه صخره است تراشیده اند. به اندازه‌ای کوه سراشیب بوده که فقط توانسته‌اند جاده‌را برای عبور یک اسب یا یک شتر بابارش هموار کنند. در سمت چپ ما صخرهٔ عظیمی سر بر آسمان بر افراشته و میان ابرها ناپدید گردیده بود. درسمت راست ما درهٔ هولناکی قرار داشت که دروسطش رود پر خروشی جاری بود و صدای غرشش همان قدر دهشت زا بود که نظر دوختن به دره چشم را خیره‌میکرد و تماشاگر را مجبور می‌ساخت که از فرط ترس سر برگرداند. هیچ یک از همراهان ما حتی خود ایرانیها جرأت نکردند سواره ازاین گردنه عبور کنند بلکه مرکب را با افسار می کشیدند تا اگر حیوان به دره پرتاب شود سوار را با خود به‌پائین نکشد. در نوک قلهٔ کوه آن چه دیدیم مایهٔ شگفتی ما گردید، چه این موقع سال دره را سر تا سر پرشکوفه دیدیم، اما همین کوه که در یک طرف تا این حد سر بالا و مشقت زا و هولناک بود درطرف مقابل شیبی خوش و دلپذیر داشت. همه جا مستور ازسبزی با طراوتی بود. بقدری درختان نارنج و لیمو و زیتون و سرو و شمشاد دیدیم که محال بود باغی از باغهای اروپا تا این حد دیده را لذت بخشد وشامه را تمتع افزاید. زمین چنان مفروش از مرکبات بود که همراهان ما هرگز چنین منظری ندیده بودند؛ لذا شگفتی نبود اگر مثل کودکان مرکبات را بر میداشتند و ببازی مشغول میشدند. اما آنچه مزید بر تحیر ما گردید آن بود که درعرض یکروز اززمستان گذر کرده قدم بفصل تابستان‌نهاده بودیم.» (۱۰)

این جهانگرد تیزبین و صاحبدل مدعی است که در تمام ایران هیچ منطقه‌ای را ندیده بود که مثل گیلان و مازندران آب و هوائی چنین مطبوع و محصولاتی این سان گوناگون و فراوان داشته باشد. درواقع اولئاریوس اغراق نمی‌گفت چه گیلان و مازندران مهمترین مرکز تهیهٔ ابریشم ، روغن ، شراب ، برنج ، توتون و تنباکو ، مرکبات و اقسام میوه‌ها بود. طبیعت ازهیچ گونه موهبتی مضایقه نکرده بود. دریای خزر و رودخانه‌های این ایالات مملو از ماهیهای بزرگ و مطبوع و خوراکی ، زمین پر از چهار پایان ، بیشه‌ها مأمن آهوهای خوشخرام وپرندگان وحشی ودرمیان شاخه‌های درختان ، کندوها آگنده ازعسل بود. آن‌چه گیلان و مازندران داشت نه تنها به خوبی کفاف نیازمندیهای ساکنان این نواحی را می کرد بلکه همه ساله مقدار زیادی از خواربار ایالات همجوار را نیز تأمین میکرد. چنین توصیفی درواقع بهشت روی زمین را در نظر انسان مجسم می کند ؛ و اولئاریوس نیز عین این تعبیر را در مورد گیلان بکار برده است :

«میتوان گفت که این صفحات و فی‌الواقع سراسر ایالت گیلان بهشت روی زمین است .... این ایالت برسان هلالی در کرانهٔ دریای خزر بین آن دریا و کوههای بلند قرارگرفته است. ازدل این کوهها چندین رود جاری می‌شود که جلگه ها را مشروب می سازد و زمین را به غایت حاصلخیز می کند ؛ اما در بعضی نقاط به ویژه هر قدر به دریا نزدیک شویم زمین چنان پوشیده از بیشه‌های انبوه می‌شود که نمی توان راهی به سوی آن ایالت پیدا کرد . این نقیصه را شاه عباس با احداث شاهراهی که از استراباد (گرگان) آغاز می‌شود وبه‌آستارا پایان می‌یابد جبران کرده است ، چنان که اکنون مردم می‌توانند به سهولت با هرگونه وسیله نقلیه‌ای مثل گاری واسب و شتر و امثال آن درطول این راه سفرکنند.» (۱۱)

اولئاریوس معتقد بود که به‌علت گشاده دستی طبیعت ووفورنعمت ، ساکنان شمال مخصوصاً گیلکها که بین گسگر و مازندران سکونت داشتند مردمانی ازخود راضی و آزاده و سخت‌کوش بودند و به هرکاری دست می زدند تقریباً بخوبی از عهدهٔ انجامش برمیآمدند. شاید خودبین و از خود راضی بودن تا حدودی

معلول گشاده دستی طبیعت و تا اندازه‌ای نیز معلول وضع جغرافیائی گیلان‌ومازندران بود. از یک طرف مردم این صفحات به واسطهٔ بی‌نیازی ذاتی سرزمین ، اعتنائی به دادوستد با همسایگان خود نداشتند و از طرف دیگر کوهستانهای بلند و راههای باریک و دشوار و مخافت سفر ، رخنه کردن به گیلان و مازندران را دشوار و مردم آن سامان را آزاده طبع و با مناعت وگردنکش می‌ساخت. نباید از نظر دور داشت که هنگام ورود اولئاریوس به ایران دسترسی به ایالت گیلان فقط از چهار طریق بسیار دشوار و باریک و پرخطر میسر بود و این چهار عبارت می‌شد از خراسان و راه استراباد؛ راه مازندران وازشهرفرح آباد؛ ازطریق پیلهٔ رودبار؛ وبالأخره ازراه‌لنگرکنان.

رشت در نیمهٔ سدهٔ یازدهم

اولئاریوس رشت را بر خلاف شهرهای مهم دیگری چون سلطانیه ، قزوین ، و اصفهان چندان معمور و جالب نیافته است. مدت اقامت اعضای سفارت دولت هلشتاین در آن شهر فقط پنج روز بوده و جهانگرد جوان آلمانی در سفرنامه‌اش رشت را چنین توصیف کرده است :

« رشت پایتخت گیلان است. شهری است به غایت بزرگ ؛ اماهیچ گونه باره و حصار ندارد و به مانند دهکده‌ای از همه سو باز است. خانه های شهر چنان درمیان درختان مستوراست که چون انسان قدم به شهرگذارد انگاری که گام درجنگلی نهاده است. تاشخص به وسط شهر رشت نرسیده باشد هیچ احساس نمی کند که این جا شهر است. رشت در دو فرسنگی دریای خزرقراردارد ..... خانه‌های شهر درمقام قیاس باسایر شهر های ایران نه خوب ساخته شده و نه زیباست ؛ اما سقف تمام خانه ها را مثل خانه‌های ما در اروپا با سفال پوشانیده‌اند و تقریباً کلیهٔ آنها مجاور نارنجستانها و باغهای مرکبات قرار دارد ...... رشت را میدان بزرگی است پر از دکاکین که درآنها انواع و اقسام ضروریات زندگی به ویژه خواربار فروخته میشود. همه چیز در این شهر بسیار ارزان است. با آن که شهر رشت ازکلیه شهرهای ایالت بزرگتر است خان ندارد ؛ فقط داروغه‌ای به نام علیقلی بیگ شهر را اداره می کند.» (۱۲)

فکری که به خاطر فردریک دوك هلشتاین خطور کرده بود به واسطهٔ اشکالات فراوان و رویدادهای نا مساعد دست کم تا یکصد سال جامهٔ عمل نپوشید؛ اما در خلال این یک صد سال عدهٔ زیادی به ویژه بازرگانان انگلیسی گاه بگاه درصدد افتتاح باب بازرگانی با ایران بر آمدند و حتی در بعضی موارد زمامداران روسیه نیز مشوق چنین امری بودند: مثلا می‌دانیم که پطر کبیر، تزار روسیه، چند ماهی قبل از مرگش به ریچارد مین وارینگ (۱) یکی از بازرگانان نامدار انگلیسی تذ کر داده بود که توجه سوداگران علاقمند لندن را به فواید گشایش راهی برای تجارت حریر با ایران ازطریق روسیه و دریای خزر جلب نماید.

سفر جان التون

نخستین کسی که موافقت بازرگانان لندنی را برای انجام چنین مقصود مهمی جلب کرد جان التون(۲) نامی بود که در صنف نیروی دریائی انگلیس درجهٔ سروانی داشت. در اواخر ماه ژوئن سال ۱۷۳۹ وی از راه روسیه عازم ایران شد و در مشهد به حضور رضاقلی‌میرزا فرزند نادرشاه رسید وموفق شد که ازوی اجازه‌ای کتبی برای گشایش باب بازرگانی بین دو کشور تحصیل کند.

فرمان رضاقلی میرزا به تاریخ ۱۱۵۲ هجری قمری (اوت ۱۷۳۹) حاکی از آن بود که کلیه حکام و والیان وبگلربگی‌های ایران باید برای انجام معاملات بازرگانی میان دو کشور به عمال سوداگران انگلیسی همه‌گونه مساعدت نمایند و هرگونه اشکالی دراین راه موجود است ازمیان بردارند. پس ازکسب چنین اجازه وجلب موافقت تزار روسیه، بازرگانان انگلیسی دو فروند کشتی برای تجارت بحر خزر فراهم کردند که فرماندهی هریک ازاین کشتیها برعهدهٔ جان التون بود. مقارن این احوال چون نادرشاه از این جریان مطلع گردید و نهانی علاقمند به ایجاد نیروی دریائی مقتدری برای ایران بود، جان التون را بحضورخواندو ظاهراً باوی در بارهٔ این‌موضوع مشورت کرد. نمی‌دانیم که این گفتگوها ازچه قرار بود اما چون اندکی پس ازاین تاریخ کاپیتان جان التون به طرز مرموزی وارد خدمت نادرشاه شد؛ دشوار نیست حدس بزنیم که در نخستین دیدار بین التون و شاه چه موضوعی‌مورد مذاکرات آنها بوده است. التون‌مأموریت یافته بود که برای نادرشاه

1 - Richard Mainwaring 2- John Elton

نیروی دریائی زورمند و مجهزی در دریای خزر فراهم آورد. این امر سوء ظن درباریان تزار را در سن پطرز بورگ بر انگیخت و مناسبات میان روسیه و انگلیس را تیره گردانید.

سفر جوناس هنوی

درخلال این احوال نخستین کشتی مملو ازقماش انگلیسی برای حرکت به سوی ایران آماده گردیده بود. اکنون بازرگانان لندن که ازگشایش باب تجارت با ایران خشنود وازگریز جان التون و رویهٔ جدید دربار سن پطرزبورگ نگران بودند جوان بادرایت ولایقی را که جوناس هنوی (۱) نام داشت به سرپرستی کاروان نوبنیاد گماشتند تا به پایمردی هنوی با یک تیر دو نشان زده باشند، یعنی هم از این تجارت سودی برگیرند وهم التون را دربازگشت به لندن وترك خدمت ولینعمت جدیدش تشویق نمایند. باین نحو جوناس هنوی در حدود یکصد و ده سالی بعد از آدام اولئاریوس هنگامی که نادرشاه در اوج اقتدارش بود قدم به خاك گیلان نهاد. سفرنامهٔ هنوی مالامال از توصیف های دقیق و دلپذیر و جالب است. نثرش باآن که گاهی شکسته ومقطع به نظر می‌آید، امارنگ و اصالت ولطف خاصی‌دارد، مثلا مینویسد:

«درکنارهٔ دریا چادر بر افراشتیم و همگی افرادی را که قرار بود در قافلهٔ ما حرکت کنند گردهم آوردیم. حاجی میرزا محمود (محصل مالیات‌محل) به توسط پسرش پیغام فرستاد و مرا به خانه‌اش دعوت کرد. فرزندش برسبیل تعارف و مصرانه گفت که اگر همراه وی نروم پدرش اورا خواهد کشت. با تمام این احوال چون من مصمم بودم قدم ازچادرم بیرون ننهم عذر آوردم که تا روز بعد نخواهم توانست به حضور پدرش مشرف شوم. یکی از حاضران مرتجلا شروع به ساختن آوازی نمود که ظاهراً تمام آن حکایت تعارف و تعریف از ما بود؛ و به این وسیله می خواست نهایت ادب و فروتنی را در حق ما که بیگانه و اروپائی بودیم بجا آورد. هنگامی که آوازه خوانی به سر رسید همگان دست به سوی قابهای پلودراز کردند؛ و خوردن آن‌چه بر سر سفره بود زودتر از آن انجام گرفت که قاعدتاً در اروپا

1 - Jonas Hanway

صرف چیدن بساط طعام میشود. چون هیزم فراوانی شکسته بودند آتش بزرگی روشن کردند و گرداگرد آن به‌رقص وپای‌کوبی مشغول شدند وچون شب نزدیک شد به اجرای مراسم عبادت پرداختند. شب هنگام شغالها آن‌قدر در بیشه‌ها زوزه کشیدند که دقیقه‌ای چشم‌برهم نهادن برای‌اشخاصی که به‌این‌گونه موسیقی عادت نداشتند کاری غیرممکن بود. مشهوراست که زمانی زوزهٔ این جانوران تمامی قشون روس را در گیلان دچار وحشت و اضطراب ساخت.» (۱٤)

جوناس هنوی در عین حال که برای انجام مقصد بخصوص یعنی فروش قماش و خرید حریر به ایران سفرکرده بود وظایف بازرگانی خویش را با تکلیف دشوار و درخشانتری چون ضبط مشاهدات و تهیهٔ سفرنامه‌ای جامع توأم ساخت. توصیف وی از خطهٔ گیلان و مازندران و قزوین، جزئیات زندگی ایرانیان عهد نادری، عادات و رسوم اجتماعی، دقایق سازمان لشکری‌عهد نادرشاه، وخصوصیات اخلاق نادر فوق‌العاده دقیق وجالب است واین همه، سفرنامهٔ جوناس هنوی را سند ارزنده و گرانبهائی میسازد. برخی از جزئیات زندگی نادرشاه و اطلاعاتی در بارهٔ حرم سرای وی وعدهٔ زنان وی را هنوی از سایر مسافران بیگانه، به ویژه سه تن از دعات عیسوی گرفته است که درلنگرود بدیدار ایشان نایل آمده بود. یکی از این پدران روحانی که به رموز و دقایق علم پزشکی اطلاع داشت سخت مورد احترام نادرشاه بود، چه درموردی به بالین شاه بیمار احضار گردیده و وی را با کامیابی تمام معالجت کرده بود. مقدار زیادی‌از اطلاعاتی که جوناس هنوی در بارهٔ‌هجوم افغانها و نابسامانیهای عهد شاه سلطان حسین درسفرنامهٔ خودآورده است برداشتی ازگفته‌های یکی از این دعات عیسوی موسوم به پادری لوگارد(۱) است.

مازندران از نظر هنوی

هنوی مثل مسافران قبلی یعنی برادران شرلی، پیترودلاواله، هربرت، و اولئاریوس طبیعت زیبای صفحات شمالی ایران را ستوده است. مثلا پس ازچندین روزسفر طاقت فرسا ازمیان سرزمینهای بایر وویران سرانجام که خود را هنگام بهار درگیلان می‌بیند با طبعی شاعرانه و سبکی آبدار مشاهدات خود را وصف می‌کند:

1- Père Le Garde

«اکنون بهار با تمام لطف و طراوتش فرارسیده بود. درخشندگی آسمان، ریزش آب از فراز صخره‌ها، انواع گلها و ریاحین بر سر درختان و در دامان کوهها، بساط زمردین چمن ها وگندم زارها، دماغ آدمی را با دلپذیر ترین پندارها پرمی‌ساخت. اینک پیشاپیش دیدگان مامنظر زیبای‌شاهانه‌ای پهن شده بود. سلسلهٔ کوههای بلند یکی بر بالای دیگری قرار داشت. قلل برخی از آنها پوشیده از برف و حال آنکه نوک پاره‌ای در زیر ابر از نظر مستور بود. درمیان دره چندین دهکدهٔ ویران به چشم میخورد؛ اما حوزهٔ قزل اوزن با انواع چمن‌ها و بیشه‌ها منظری بس بدیع بوجود آورده بود. جریان این رود که یکی از مشهورترین رودهای ایران بشمار می‌رود سریع است و در بسیاری نقاط بر اثر خاکی که می‌شوید و با خود می‌برد سرخ فام می شود.» (۱٥)

بهاری این سان مطبوع زمستان بسیار شدیدی در پی داشت چه هنوی مدعی است که آن سال (یعنی ۱۷٤۱ میلادی برابر با ۱۱٥٤ هجری) به اندازه‌ای در رشت برف آمد که باورکردنی نبود و تراکم توده‌های برف در معابر به قدری بود که برای ساکنان رشت آمد و شد در معابر به کلی راکد گردید و تنها ارتباط آن بود که مردم بر بام خانه‌ها برآیند و با یکدیگر گفتگو کنند. بعضی ازمعتمدین رشت جوناس هنوی را خاطر جمع ساخته بودند که درپاره‌ای نقاط ژرفای تودهٔ برف به هفت ذرع می‌رسید. به طور کلی هنوی علاوه بر رطوبت هوا از وزغ و پشه وعنکبوت شکایت دارد وازقول ساکنان ایالت گیلان می گوید که درمیان‌موجودات زنده فقط زنان و استران و مرغان خانگی از صحت برخوردارند. استنباط خود وی ازاین فقره آن است که زنها به‌واسطهٔ خانه نشینی و مستور بودن در پرده محفوظ میمانند. در عین حال وی ذره‌ای از زیبائیهای گیلان را از نظر دور نمی‌دارد:

«...... چیزی که فوق‌العاده به زیبائی گیلان می‌افزاید وفور انواع و اقسام درختان و مناظر دلپسندی است که بهتر از آن در روی زمین امکان ندارد. در کوهپایه‌های شرقی این ایالت، نزدیکی خلیج، چشمهٔ آب گرمی قرار گرفته است که آبش رنگی زرد دارد و مردم به خواص طبی آن بسیار

معتقدند. گردنه‌های متعددی که در راه گیلان قرار دارد همه بسیار دشوار و صعب‌العبور است. معبر باریکی که از سمت مشرق، از طریق استرآباد و مازندران به این ناحیه منتهی میشود و گردنه‌ای که از سمت مغرب از لنگرکنان می‌گذرد چندان دست کمی از پیله رودبار ندارد. ازاینرو همواره پادشاهان ایران فرمانبردار ساختن ساکنان نواحی شمالی کشور ایران یعنی کرانهٔ دریای خزر را کاری بس‌دشوار وازاین بدتر، خوابانیدن فتنه را هنگام سرکشی مردم این نواحی کاری‌به مراتب دشوارتر دیده‌اند. نادر این امر را قانون کلی کرده‌است که هرگز در راستهٔ این کرانه لشکر نگه ندارد. دور تا دور رشت، مهمترین شهر گیلان، درحدود بیست سال پیش بیشه‌ای وجود داشت که به واسطهٔ آن بیشه آب وهوای شهربه غایت نا مطلوب بود. به همین علت بازرگانان ارمنی که از خاك عثمانی برای خرید حریر به ایران می آمدند معمولا یك روز راه به رشت مانده درنگ می کردند و خدمتگزاران خود را برای خرید حریر به‌آن شهر می‌فرستادند. اما همین که روسها این بخش از ایالت را متصرف شدند بی درنگ تقریباً تا پانزده میل مسافت زمین را به سوی جنوب از درختان و بیشه ها پاك کردند. اکنون منظری بوجود آمده‌است که ازهمه سو فقط با کوهستانهای بسیار بلندی که نوك آنها معمولا در تمام سال مستور از برف است محدود می‌باشد. هرچند هوای گیلان برای پرورش کرم ابریشم و برنج، که هیچ ایالتی تا این حد به وفور نعمت مشهور نیست، بسیار مساعد است اما به واسطهٔ تغییرات ناگهانی برای سلامت افراد، به ویژه کسانی که در پوشیدن لباس بی‌احتیاطند ضرر دارد.» (۱۶)

فصل دراز بهار، وجود چمن‌زارها و مرغزارهائی‌پوشیده از همه گونه گل وهمه نوع درختان میوه، من‌جمله مرکبات، هلو، انار وانگور، بارآوری زمین و همچنین وجود چندین گونه چوب به ویژه چوب شمشاد از مسائلی است که این بازرگان انگلیسی به دقت درسفرنامه‌اش ضبط کرده است. وی حتی معتقد است که شترها به خوردن برگ شمشاد علاقهٔ زیادی نشان میدادند و به مجردی که ازآن

برگها می‌خوردند می‌مردند و به همین سبب تقریباً هیچ شتر درگیلان دیده نمی‌شد واگر شتر وجود داشت انگشت شمار بود. دیگر ازنکات جالب سفرنامهٔ هنوی دربارهٔ گیلان اطلاعاتی راجع به کشتی سازان و کشتی سازی‌است. شاید وی نخستین مسافر بیگانه‌ای باشد که دراین باب قلمفرسائی کرده‌است. از نوشته‌هایش چنین استنباط می کنیم که درودگران کشتی‌ساز شمال ایران اکثراً هندی بودند که در کار خویش دقت زیادی بخرج میدادند و ظریف کار می کردند؛ اما چالاك نبودند و به درد انجام کارهای بزرگ نمی خوردند وبه هرحال آن قدرها از رموز کشتی سازی وطرز هدایت ناوها در دریا اطلاعی نداشتند. (۱۷)

هنوی در آمل و اشرف

اگر مشاهدات وملاحظات هنوی دربارهٔ گیلان آن قدرها مفصل نیست مقادیر زیادی اطلاعات جغرافیائی وملاحظات اجتماعی که وی دربارهٔ مازندران بجا گذاشته‌است جبران این نقیصه‌را می کند. قبل‌ازهرچیزازلحاظ مشخصات جغرافیائی، وی مازندران را بسیار شبیه گیلان دیده است:

«قسمتهای سفلای مازندران شباهت فراوانی به گیلان دارد؛ امامثل گیلان کوهها آن ایالت را محصور نساخته است. هوایش سالم و پاك است و آب فراوانی دارد. درعهد اسکندر مردم این سرزمین را ماردی (۱) می‌خواندند وایالت مازندران به مارگیانا (۲) معروف بود. این سرزمین از نظر وفور نعمت مثل گیلان منتهی به‌مراتب سالمتر ازآن ایالت است. در اینجا مقادیر زیادی پنبه عمل می‌آید که آن کالارا به وسیلهٔ کشتیهای بزرگ به‌رشت وازآن‌جا به روسیه می‌فرستند. این تنها ایالت درشمال‌ایران است که درآن جا شکر عمل می‌آید.» (۱۸)

اطلاعاتی که هنوی دربارهٔ آمل و اشرف بجا نهاده است دقیق وجالب است. ظاهراً باآنکه آمل دراین تاریخ پاره‌ای ازشهرت واعتبار تجارتی خود را ازدست داده بود هنوز یکی‌ازشهرهای مهم مازندران محسوب می‌شد. دراین عهد، هنوز مردم از عوام وخواص معتقد بودند که اسکندر حین لشکرکشی خویش آمل را اردوگاه

1- Mardie 2- Margiana

خود ساخت ودر حول وحوش این شهر بود که لشکریانش نفس تازه وخود را آمادهٔ سراحل بعدی جهانگیری آن جوان بی‌قرار نمودند . ازنکات جالبی که هنوی دربارهٔ هراز وپل آن نوشته است این است که درآن موقع این جهانگرد خارجی پل هرازرا یکی‌از باشکوه‌ترین پلهای عهد دیده است وبه تبعیت از خرافات عهد نقل می کند که همه معتقدبودند که اگرحاکم یاصاحبمنصبی سواره از روی آن پل عبور می کرد اگر نمی مرد دست کم به زودی از عنوان و مقام خویش محروم می گردید . همچنین درآمل ، هنوی ازخرابه های دژکهنسالی سخن می گوید که متناسب تر و محکمتر ازآن هرگز دژی درایران ندیده بود. دیوارهای آجری دژ بسیار پهن بود و مردم محل ، تاریخ احداثش را چهار هزار سال قبل ازعهد نادر می‌دانستند ومعتقد بودند که ازآن تاریخ به‌بعد دژ مزبور هر دویست سالی یک بار مرتباً تعمیر می‌شده است . هنوی مدعی است که درنزدیکی آمل کانهای سنگ آهن فراوان وجود داشت وبه فرمان نادرشاه آن جا را مهمترین مرکز ریخته‌گری و ذوب آهن کرده بودند چنان که همه‌گونه گلولهٔ توپ و تفنگ ونعل اسب برای اسبان سوار نظام تهیه می‌شد وحتی درهمان سال (۱۱٥٤ هجری قمری) خیال داشتند که در این کارخانه‌ها به ساختن لنگر برای نیروی دریائی ایران بپردازند .

جوناس هنوی ضمن سفر ازگیلان به استرآباد برای دیدن بهبود خان سردار نادر ازکلیه کاخها وباغهای عباسی دیدن کرده‌است. مثلا درآمل که آن‌جارا مسلماً یکی‌ازکهن‌سالترین شهرهای ایران می‌شمرد به کاخی ازشاه عباس بزرگ اشاره می کند دو اشکوبه و ازسنگ که باغش از نظر وسعت و زیبائی و بلندی درختان سرو اشتهار داشته است. شرحی که وی دربارهٔ کاخ شاه عباس دراشرف نوشته‌است به مراتب دقیق‌تر وجالب‌تر است :

«دراین محل شاه عباس کاخ مشهوری پی‌افکنده است که نظیرش هرگز در تمامی راستهٔ دریای خزر دیده نمیشود . برفراز در بزرگ ورودی آرم مخصوص ایران قرار دارد که شیر وخورشید طالع است وازاین شیر وخورشید قوت وحشمت سلطنت ایران افاده میشود. برابر این دروازه خیابان مشجری است که در هر سمت آن سی دستگاه عمارت از برای پاسداران شاهی

ساخته‌اند . دروازهٔ بعدی به باغی بازمی‌شود که درمیان آن جوبی ازسنگ به پهنای تقریباً سه پا و ژرفای یک پا تعبیه کرده‌اند . دراین نهر همواره آب جاری است ودر چهار جا آب به شکل آبشار وچشمه درحوضچه‌ای فرو می‌ریزد. درکنار رود به فواصل معین سوراخهائی درسنگ تراشیده‌اند که میتوان درآنها شمع نهاد. تعداد این سوراخها درحدود هزار تاست وپیشاپیش آنها حوض بزرگی است که ژرفایش تقریباً به شش پا می‌رسد ؛ و درنزدیکی این حوض ایوان بسیار با شکوهی قرار دارد که همه سو بر روی آن گلهائی زرین بر زمینه‌ای آبی رنگ و به غایت استادانه منقوش ساخته‌اند. همچنین بر روی سقف ایوان چندین تندیس ساخته‌اند که ظاهراً باید کار یک نفر هلندی باشد؛ اما به عقیدهٔ من مسلماً پرداختهٔ کلک یک نفر استاد چیره دست‌نیست . » (۱۹)

سفر جیمس بیلی فریزر

متأسفانه براثر بی‌مبالاتی ومرور زمان این گونه ابنیه وآثارشاه‌عباس تدریجاً رو به ویرانی نهاد وبیشتر کاخهائی که ازعهد شاه عباس باقی مانده بود درحدود هشتاد سالی پس ازعهد نادر اگر بکلی خراب نشده بود درشرف از بین رفتن بود چنان که بازرگان و جهانگرد انگلیسی دیگری موسوم به جیمس بیلی فریزر (۱) که درخلال ۱۲۳۹ و ۱۲۵۰ هجری چندین بار به ایران سفر کرد و چند ماهی قبل‌ازدرگذشت فتحعلی شاه به‌دیدارنواده و جانشینش محمدمیرزا نائل آمد کراراً به این مطلب اشاره می کند. مثلا وی فرح‌آباد وحشمت سابقش را یادآور می‌شود سپس آن چه را که به چشم دیده‌است چنین وصف می کند :

«ازفرح آباد که به‌امر شاه عباس ، دراوج قدرت آن پادشاه ، پی‌افکنده شد اینک ویرانه‌هائی بجا مانده است. این ویرانه‌ها در دهانهٔ رود تجن که ازساری می گذرد قرارگرفته است وازخود شهرساری ... میل‌فاصله دارد. دراینجا ویرانهٔ کاخی شاهی با حرم و اندرون ، بعلاوه بقایای مسجد زیبا وبازارهائی برجا مانده است این ابنیه را به‌اسلوبی ... ومحکم ساخته‌اند

1 - James Baillie Fraser

اما هوای مرطوب دراین ایالت چندان مؤثراست که اکنون تمامی آنهارا بدل به تودهٔ خاک کرده است ویا اگر نکرده باشد چنان در زیر علفهای خود رو مستور است که درشرف ویرانی است.» (۲۰)

جیمس فریزر که درتمامی صفحات گیلان ومازندران و گرگان سفر وطبق مشاهدات دقیق ومطالعات عمیق خود نقشه‌های موجود عهدرا تصحیح کرد پس از ملکم (۱) نخستین انگلیسی بود که به نگارش یک دوره تاریخ مجمل ایران از آغاز پیدایش سلسلهٔ هخامنشی تاپایان سلطنت فتحعلی شاه قاجار مبادرت جست. مقداری از یادداشتهای وی تحت عنوان «مسافرت در کرانه‌های دریای خزر» جداگانه به چاپ رسید وهم او بود که برای نخستین بار صحن وضریح مشهد مقدس علی بن موسی الرضا هشتمین امام شیعیان‌را دقیقاً توصیف نمود؛ وما دراین باب درجائی دیگر مفصلا سخن خواهیم گفت.

ملاحظات وی دربارهٔ اماکن جغرافیائی ایران به ویژه گیلان ، مازندران ، گرگان و خراسان دقیق ، صحیح ودرعین حال فوق‌العاده دلپذیر وشاعرانه است . در یادداشتهایش مربوط به گیلان ومازندران تذکر می‌دهد که دهکده‌های واقع در این ناحیه از خاک ایران با سایر نواحی به کلی تفاوت دارد ، چه این گونه دهکده‌های شمالی اغلب در بیشه ها و جنگلها از نظر مستور است و کراراً اتفاق می‌افتد که مسافر درمیان آبادانی با هزار نفر نفوس باشد ودرعین حال هیچ کس‌را به چشم نبیند . تصویر دلپذیری که فریزر با کلک توانای خویش از زیبائی صفحات شمالی ایران ترسیم کرده است به هیچ وجه دست کمی از نوشته های استادانهٔ پی یترودلاواله یا جوناس هنوی ندارد :

«.............. اما باوجود جنگلهای انبوهی که درکرانه‌های دریای خزر وجود دارد گاهی چشم انداز تا دامان افق کشیده ومنظری در برابر دیدگان انسان پدیدار می‌شود که از نظر زیبائی و اهمیت در هیچ نقطهٔ عالم نظیرش‌را نمی‌توان سراغ گرفت ؛ گندم زارهای پهناور که با پرچین ها ونرده‌هائی قشنگ ازیکدیگر جدا گردیده ؛ باغهای مرکبات ومیوه که

1- Malcolm

در خلال درختانش کلبه های ظریف دهکده‌ای خود نمائی می کند ؛ وچراگاههای زمردینی پر پشت که درمیان آنهادرختان زیبای تنومندی نقطه به نقطه سر بر آسمان برافراشته ویا در دامان کوه ، جنگلی طبیعی تشکیل داده است ؛ چنین مناظر دلپسندی است که با کوهستانهای سر بر عرش کشیده ودره‌های خروشان وآبهای آبی‌رنگ دریای خزر درهم‌آمیخته است وچشم را لذت می‌بخشد.» (۲۱)

بابل از دیدگاه فریزر

چون جیمس بیلی فریزر مثل جوناس هنوی اصولا بازرگان بود درسفرهای خویش به‌ایران همه‌جابادقت تمام ازمراکز دادوستد وخطوط بازرگانی وفرآورده‌های گوناگون ایالات ومیزان صادرات وواردات سخن گفته است وهرجا پای مسائل مربوط به بازرگانی درمیان می‌آید به تفصیل تمام وموکداً سخن می گوید. یکی از این موارد مثلا اطلاعاتی‌است که فریزر دربارهٔ بارفروش، مهمترین مرکز داد وستد ایالت مازندران بدست می‌دهد. ظاهراً هنگام سفر فریزر یعنی اواخر دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه قاجار حکومت بار فروش در دست یکی از بازرگانان محل بوده است وجهانگرد انگلیسی باشعف این‌فقره‌را مهمترین دلیل اهمیت تجارت درایران می‌شمرد اما نوشته‌های وی دربارهٔ مهمترین راه کاروان رو شمال مسلماً مایهٔ ملالت خاطر انسان می گردد :

«تنها شاهراهی که از دو ایالت گیلان ومازندران می گذرد همان است که به امر شاه‌عباس و با اسلوب معماری محکم وقرص عهد آن پادشاه احداث کرده‌اند. ظاهراً پهنایش پانزده الی شانزده پا است. دراحداث این جاده ابتدا زمین را به‌ژرفای زیادی کنده و با ریگ وسنگ‌ریزه پر کرده وسپس بر روی آن به‌طور منظم قطعات سنگ نهاده وبااستحکام تمام ساروج کرده‌اند این‌شاهراه ازگسگر یعنی‌منتهی‌الیه غربی گیلان‌آغاز میشود ، ازسراسراین ایالت وهمچنین مازندران و استرآباد (گرگان) می گذرد ، متوجه بسطام خراسان وبه‌نقطه‌ای درچهل وپنج میلی مشهد ختم میگردد. دربسیاری نقاط آب به ژرفای چندین پا بر روی این جاده سنگفرش شده افتاده است ؛ با

این همه چون شاهراه عباسی شالوده‌اش محکم است به همین سبب برسایر جاده‌ها رجحان دارد وچون براثر مرور زمان بخش‌هائی از این جاده خراب شده و کسی در صدد تعمیر آن برنیامده است اینک کاروانهائی که از صفحات شمالی‌ایران می‌گذرند کراراً ناگزیرند شاه راه عباسی را ترک گفته در راستهٔ کرانهٔ دریای خزر سفر کنند. » (۲۲)

هولمز در کرانه‌های خزر

درحدود ده سالی پس‌ازسفرجیمس بیلی فریزر وبیست‌سال پس ازنشر کتاب وی تحت عنوان « سفرهائی در کرانهٔ دریای‌خزر » جوان انگلیسی دیگری موسوم به ویلیام‌ریچاردهولمز(۱) از راه تبریز وقزوین به‌صفحات شمالی‌ایران سفر کرد و از آنجا به‌تهران آمد وسپس‌ازتهران متوجه تبریز گردید وپس از شش ماه، درواواسط آوریل ۱۸۴۴ (۱۲۶۰ هجری) ایران‌راترک گفت. سفرنامهٔ هولمزتحت‌عنوان« کلیاتی دربارهٔ کرانه‌های دریای خزر» مربوط به‌مشاهدات‌نویسنده وحاوی‌اطلاعاتی‌است که این جهانگرد در زمان سلطنت محمد شاه قاجار وصدارت عظمای حاجی‌میرزا آغاسی درایران گردآورده است. هولمز جهانگرد دقیق وعلاقه‌مند ومطلعی بوده است چنان که همه جا حین سفر خود مشاهدات وحقایق موجوده را بااطلاعات ونوشته های جهانگردان پیشین یعنی‌افرادی مثل جوناس هنوی وجیمس بیلی‌فریزر قیاس کرده واگر ازآنها اشتباهی سرزده است یادآور می‌شود. مقایسهٔ نوشته‌های وی بااظهارات سایرجهانگردان‌سلف، اطلاعات مغتنمی‌دربارهٔ تغییرات حاصله بدست می‌دهد. مثلا از نوشته‌های هولمز پیداست که از عهد هنوی تا زمان وی یعنی درعرض یکصد وشش سال وضع بندر انزلی (پهلوی) تاچه حد تغییر کرده بود؛ چه درعهد سلطنت نادر هنوز کشتیها قادر نبودند وارد مرداب انزلی شوند و مبلغی دور از کرانه لنگر می‌انداختند و حال آن که هولمز در ۱۲۵۹ هجری می‌نویسد:

«راه ورود به این مرداب عجیب درحدود سیصد یارد پهنا دارد؛ اما این مدخل تقریباً باتوده‌ای‌ازشن که تمامی‌دهانه‌را گرفته است پوشیده شده ودر بعضی‌نقاط شن به‌اندازه‌ای بالا آمده‌است که فقط چند بند انگشت آب برروی

1- William Richard Holmes

آن قراردارد بااین همه درنزدیکی‌نقطه‌ای که انزلی‌واقع‌شده کانال باریکی با ژرفائی کافی‌برای اکثر ناوهائی که در دریای خزر رفت وآمد می‌کنند وجود دارد. همین که شخص وارد این نقطه می‌شود خودرا با بندرطبیعی بسیار خوبی روبرو می‌بیند. آب عمیق است وکشتی‌ها در نزدیکی کرانه که تماماً از شن تشکیل شده است لنگر می‌اندازند. درمدخل دریاچهٔ انزلی پی‌درپی ازلحاظ شکل و ژرفا تغییراتی صورت میگیرد. این تغییرات ظاهراً زیادبوده‌است چه‌مدعی‌اند که قبلا مدخل دریاچه، پهنائی بیش از چندذرع نداشته‌است. اینک درچندنقطه جزایری از نی سر ازآب بیرون کرده وسریعاً رو به‌توسعه نهاده است وحال آن که جزایر دیگری ازاین گونه که سابقاً تشکیل شده بود ازبین می‌رود. درجلو لنگرگاه جزیرهٔ طویلی قرار دارد که مستور از درختان وجنگل است وباریکهٔ آب بین جزیره ومدخل انزلی چون رودی بنظر می‌رسد.» (۲۳)

از نوشته های هولمز چنین معلوم می‌شود که دراین دورهٔ بخصوص درحدود یکصد وسی فروند کشتی به ظرفیت از چهل تا یکصد تن در کرانهٔ دریای خزر برای تجارت باایران لنگر می‌انداختند و واردات ایران از روسیه که مشمول پنج درصد مالیات بود سالیانه به حدود یکصد هزار تومان(معادل پنجاه هزار لیرهٔ آن روزی) بالغ می‌شد. همچنین درک می‌کنیم که صادرات عمدهٔ این نواحی هنوز حریر بود که معمولا از رشت می‌آمد و درآمد دولت از انزلی همه ساله تقریباً به ۶۰۸۰ تومان می‌رسید. ظاهراً در این عهد مازندران درمقام قیاس باگیلان آن قدرها ابریشم تهیه نمی‌کرد ودر واقع تهیهٔ حریر وصادرات آن ازمازندران از دوران سفر هنوی به این طرف به قدری کاهش یافته بود که مایهٔ تعجب می‌گردید. علت اصلی این امر آن بود که بسیاری ازمردم مازندران چون در مقابل غارتگری و بیداد عمال نادرشاه کاسهٔ صبرشان لبریز گردیده‌بوددراواخرسلطنت‌آن پادشاه تقریباًتمام درختهای توت را ازبیخ اره کردند و بااین مقاومت منفی خودرا ازشر محصلین مالیاتی وحکام آزمند نادر رهانیدند.

مشاهدات این جهانگرد انگلیسی دربارهٔ پرورش کرم ابریشم، تهیهٔ ابریشم خام، صادرات وبازار وقیمت آن کالا، بخش جامع ودقیقی ازسفرنامهٔ وی را تشکیل

می‌دهد. از نوشته های هولمز چنین استنباط میکنیم که محصول ابریشم مرغوب گیلان سالیانه درحدود یکصد هزار من شاهی(معادل یک میلیون وسیصد هزارپوند انگلیسی) بوده است . طبق آماری که وی بدست می‌دهد مثلا در سال ۱۸٤۰ میلادی (۱۲۵٦ هجری) مهمترین بازار صادراتی حریر ایران درانگلستان بوده است . هولمز میزان صادرات آن سال را ٤۷۵٦۸ من شاهی ضبط کرده است ؛ و حال‌آنکه میزان صادرات ابریشم به روسیه فقط ۹،۹٤۹ من شاهی بوده و در درجهٔ سوم‌میزان صادرات به‌بغداد از ۷۷۰ من شاهی‌تجاوز نمیکرده است(۲٤). ذکر این گونه حقایق و آمار مسلماً بازتابی از علاقه وژرف بینی هولمز است. اما وی مثل جهانگردان پیشین از درک زیبائی طبیعت گیلان غافل نمانده است :

«تپه‌ها ناگهان در سمت راست ما سربر آسمان سوده بود. محل تقاطع هر دو تپه درهٔ ژرفی مستور ازبیشه قرار داشت که ازدل آن بیشه‌ها گاهی توده‌های سنگ خاکستری رنگی سر بیرون می کرد. دراین جا ما به نهری رسیدیم که گاهی‌از فراز صخره‌هائی ازهم گسیخته به صورت آبشاری غران و کف‌آلود فرو می‌ریخت وگاهی آرام وبی‌صدا درمیان بستر خرمی‌از نباتات زمردین راه می‌یافت وتقریباً درمیان آن رستنی‌ها ازنظر ناپدید می‌شد. در گوشه‌ای دور افتاده ومتروك ناگهان بنای امامزاده‌ای کهن سال به چشم میخورد که سقف کنگره‌دار عجیب‌آن پوشیده ازخزه ، درمیان درختان ، نیمه پنهان بود. پس‌ازآن که درحدود هشت میلی به موازات کوهپایه سفرکرده بودیم دردشت‌همواری که آن‌را برای کاشت برنج‌مهیاساخته‌بودند رو‌به‌دریا نهادیم. جاده هنوز به شکل شاهراهی سنگ فرش شده ازمیان مردابها امتداد مییافت ؛ اما دربسیاری نقاط آن را تعمیرکرده وچند صد ذرعی به لنگرود مانده اکثراً آن‌را از نو با سنگ وآجر ساخته بودند.» (۲۵)

رشت در نیمهٔ سدهٔ سیزدهم

فریزر که بیست و دوسال قبل‌از هولمز در رشت بود نفوس آن شهر را بین شصت تا هشتاد هزار نفر ضبط‌کرده است و حال آنکه هولمز موکداً می‌نویسد که رشت فقط درحدود بیست هزار جمعیت دارد. ظاهراً هولمز ازنوشته‌های جهانگرد

قبلی اطلاع کامل داشته است چه خودش صریحاً به این موضوع اشاره می کند واین تفاوت یا تحلیل رفتن نفوس رشت را ناشی ازطاعون مهیبی می‌داند که در ۱۸۳۰ - ۳۱ میلادی (برابر با ۱۲٤٦ هجری قمری) بروزکرد وسه چهارم جمعیت گیلان را ازبین برد.

متأسفانه از منابع داخلی‌چیزی دراین باب مستفاد نمی شود و اگر بگوئیم که مورخان عهد و وقایع نگاران درباری جزئی‌ترین خلق تنگی فتحعلی شاه و یا بی اهمیت‌ترین رویداد حرم شاهی را ازضبط خبر فوت سه چهارم نفوس یکی از آبادترین ایالات ایران عهد قاجاریه مهمتر می‌شمرده‌اند ، شاید درحق آنها بی‌انصافی نکرده باشیم. مسلماً از نوشته های هولمز چنین بر می‌آید که رشت درعرض این بیست و دو سال تنزل فاحشی کرده بود . با آن که روسها یک قرن قبل بیشه‌های اطراف شهر را ازلبهٔ دریا تا پانزده میلی رشت به کلی پاك کرده بودند معلوم است که دراین عهد باز جنگل انبوهی مرکب ازتمشک جنگلی وتوسه ونهالهائی جوان روئیده بود ، بطوریکه هولمز هیچ جا بیش از ده دوازده خانه به چشم نمی‌دید ؛ اما نالهٔ وی از کوچه‌ها واکثر خیابانهای سنگ فرش نشدهٔ شهر بلند بود ، چه کراراً همه‌جا تا ساق‌پای رهگذران درگل فرو می‌رفت وصافی جاده‌ها معلول تردد افراد وچهارپایان بود ونه تدبیر مسئولین ادارهٔ شهر . نمونه‌ای ازاشکالات سفر وخرابی راههای گیلان‌را وی حین حرکت ازانزلی به سوی پیره بازار چنین وصف کرده‌است :

«دراثنای این سفر یعنی مسافتی درحدود شش میل ، این کوره راه لعنتی پراز حفره‌های ژرفی مالامال ازگل و لای بود که گام به گام اسبان درآنها فرو می‌رفتند. گاهی تنه‌های درختان را برروی این گودالهای ژرف‌انداخته بودند تاکار مسافرآسانتر شود ؛ اماچون‌این‌الوارها به‌زودی جابه‌جا می‌شد وبی‌شکست حرکت رهگذر را خطرناکتر می‌ساخت. خیال نمی کنم جز استران کوچک اندام عجیبی که ما را می کشیدند چهارپائی قادر بود ما‌را سالم به‌شهر رشت برساند. این‌استران کوچک اندام به طرز شگفت انگیزی حرکت می کردند انگارکه هروجب‌اززمین‌را به‌خوبی می‌شناختند ؛ وندرتاً سمی به غلط برزمین می‌نهادند ، الا یکی دوراًس ازآنها که براثر سنگینی

باربه‌وضع بدی برزمین افتادند. استربانان شلوارهای بسیار گشاد خودرا تاران بالا زده بودند و با چالاکی تمام در اطراف چاله‌های پرگل و لای می‌پریدند؛ گاهی اسبی‌را که برزمین غلطیده بود ازجایش بلند می‌کردند ولحظه‌ای دیگر به چهارپایانی که درخطر بودند کمک می‌رساندند و درعین حال پیوسته با صدای بلند فریاد می‌کشیدند وهیاهوئی به‌راه می‌انداختند.» (۲۶)

ماهیگیری وتهیه خاویار

هولمز موقع جغرافیائی مطبوع لاهیجان را می‌ستاید. دراین هنگام شهر مزبور به واسطهٔ مرغزارهای هموار اطرافش هوائی خشک وسالم داشته‌است وظاهراً بیماران از هرسوی گیلان برای گذرانیدن دوران نقاهت متوجه آن حدود می‌شدند. با این همه لاهیجان چون مرکز مهم بازرگانی نبود جمع عوایدش درسال ازچهل هزار تومان و عدهٔ نفوسش از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. برخلاف لاهیجان، لنگرود، درعین حال که صاحب دلپذیرترین مناظر طبیعی ایران بود به عقیدهٔ این جهانگرد ناسالم ترین آب وهوای گیلان‌را داشت، به ویژه دراوج گرمای تابستان که نه فقط حرارت هوا بلکه عفونت مردابهای اطراف لنگرود آن‌محل را برای سکونت جائی نامناسب و خطرناک می‌ساخت. هولمز اندکی پائین‌تر ازلنگرود درکنار سفید رود به اجتماع کوچکی ازاتباع روسیه که به‌صید ماهی اشتغال داشته‌اند اشاره می‌کند. ملاحظاتش دربارهٔ صید ماهی اوزون برون یا درازبینی که ازآن خاویار میگیرند به ویژه درمقام قیاس با فعالیت سازمان شیلات امروزی ایران جالب است:

«عدهٔ اتباع روس که به‌طور دائم دراین محل زندگی می‌کنند بسیار معدود است. چنانکه کلبه‌های این آبادی روی‌رفته از سی تا تجاوز نمی‌کند و درسراسر آن فقط شش یا هفت انبار با سقفهای بوریائی وجود دارد، اما درخلال ماههای فوریه، مارس وآوریل (اسفند وفروردین تا اوایل اردیبهشت) که فصل صید ماهی درازبینی است درحدود سیصد نفر روسی برای کمک به ماهیگیران، ازهشترخان به‌ساکنان این آبادی می‌پیوندند. درآغاز ماه فوریه (هفتهٔ دوم بهمن) عدهٔ ماهیهائی که روزانه صید میشود درحدود صد عدد است؛ اما این رقم دراواخر آن ماه به ششصد تا هشتصد

عدد بالغ می‌گردد و در ماه مارس این رقم به دو هزار می‌رسد و بالاخره درخلال آوریل (اواسط فروردین تا اواسط اردیبهشت) روزانه ازسه هزار و پانصد تا سه هزار وهشتصد عدد ماهی شکار می‌کنند. بر روی هم قسمت اعظم ماهیهارا در حدود پانزده روزی پیش ازطغیان آب سفید رود می‌گیرند و سپس کشتی‌ها با آن چه صید شده است این ناحیه را ترک می‌گویند.» (۲۷)

به گفتهٔ هولمز در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و اوایل عهد محمدشاه قاجار، مسئول شیلات میر ابوطالب خان نامی بود که به علل گوناگون من‌جمله فقدان تأمین مالی وجانی، تبعهٔ روس شده بود وطبق برآورد این سیاح نزدیک به سه‌هزار تومان درسال به دولت ایران حق امتیاز میداد. توصیفی که هولمز ازوضع حکومت گیلان دراین عهد می‌کند نموداری از آشفتگی عمومی کشور و بی‌نظمی سازمان اداری ایالت است، چه وی جای شبهه باقی نمیگذارد که والی گیلان محمد امین خان مردی به غایت سفیه وبی کفایت بوده است. معتمدین محل حتی به گوش هولمز رسانیده بودند که درخطهٔ گیلان هیچ کس فرامین والی‌را اطاعت نمی‌کرد. ظاهراً درهمان ایام وی‌را به‌تهران احضار کرده بودند وچیزی نمانده‌بود که ازعمل معزولش سازند؛ اما به قول راویان، امرای دون رتبه‌تر گیلان که میترسیدند با نصب آدم لایق‌تری بازارقدرت ایشان به کسادی گراید «به‌صدراعظم دوهزار وهشتصد تومان رشوه دادند» ومحمد امین خان درمقامش ابقا گردید. اگر بخاطر داشته باشیم که جمع کل عایدات گیلان دراین تاریخ دویست هزار تومان و حقوق سالیانهٔ والی ایالت شش هزار تومان بوده (که نیمی ازآن خرج سفره‌اش محسوب می‌شده است) درآن صورت متوجه خواهیم شد که برای انجام چنین امر خطیری دو هزار وهشتصد تومان رشوه آن قدرها مبلغ گزافی نبوده است. به گفتهٔ هولمز هر ناحیه‌ای ازنواحی گیلان حاکمی ازآن خود داشت که معمولا وی ثروتمندترین و متنفذترین مالکان ناحیه بود. اگر این حکام پائین درجه‌تر فرمان والی را گردن می‌نهادند یحتمل به سازمان اداری ایالت خللی وارد نمی‌آمد؛ اما هرحاکمی به نوبهٔ خویش از صدراعظم فرمانی گرفته بود و به اتکای آن دستخط مدعی بود که هیچ کس حق

مداخله درامور حوزهٔ حکومت وی‌را ندارد. هولمز ازمنبع موثقی حکایت می کند که
اندکی قبل از ورود وی به گیلان کنسول روس دربارهٔ موضوعی شکایت نزد والی
می برد. والی فراشی را نزد حاکم محل روانه می کند و دستور اکید می‌دهد تا
به آن شکایت رسیدگی شود؛ اما فراش‌را به فلک می‌بندند وچوب مفصلی‌می‌زنند!
تنها پاسخ والی در برابر پافشاری بعدی کنسول روس این بوده است که «تقصیر
من کدام است؟ من قدرت ندارم دراین گونه مرافعه‌ها مداخله کنم!».

آمل در ۱۲۶۰ هجری

مشاهدات‌هولمز درمازندران نیز حکایت ازهمین گونه نابسامانیها واوضاع
آشفتهٔ عهد میکند. آملی که این جهانگرد درسال ۱۲۶۰ هجری دیده است با آملی
که سیاحان عهد صفوی و نادری دیده بودند تفاوت بسیار فاحشی دارد؛ و دشوار
نیست تصورکرد که دست‌کم دراثنای یک صد وده سال براثرهرج ومرج، اوضاع
آشفتهٔ کشور، بی‌مبالاتی مردم، و جور عمال حکومت و بالاخره مظالم وآفات طبیعی
مثل طاعون وزلزله وسیل، چهر زیبای پاره‌ای از شهرهای شمالی تا چه اندازه
دستخوش تغییر ودگرگونی شده بود. مثلاهولمز آمل‌را که روزی آبادترین‌شهرهای
صفحات شمالی ایران بوده است چنین وصف می کند:

«............ آمل اکنون شهری است به غایت ویران که ازهر
سویش در و دیوار شکسته بچشم میخورد. خانه‌ها اکثراً از آجر ساخته
شده؛ اما در بسیاری نقاط این‌آجرها فرو ریخته وبه شکل تلهائی از زباله
درآمده است. معابر شهر بسیار کثیف است وپای عابر تا زانو درگل ولای
فرو می‌رود.

.... ناحیهٔ آمل وهمچنین شهر آمل که مثل سایر نقاط ایالت
مازندران براثر واگیری طاعون سال ۳۲-۱۸۳۱ به‌کلی خالی از نفوس
شده بود هرگز ازآن ضربت کمر راست نکرده است.» (۲۸)

پل باشکوهی که صد وشش سال قبل‌از این تاریخ جوناس هنوی دیده‌بود
یگر وجود خارجی نداشت و هولمز مدعی است که هیچ کس ازخرافاتی که دربارهٔ
بور از روی پل هراز درعهد نادری بر سر زبانها بود و هنوی به‌تفصیل ازآن یاد

کرده است اطلاعی نداشت. تنها بنای معظمی که ظاهراً دراین تاریخ هنوز وجود
داشت وهولمز به‌دقت تمام جزئیاتش را ضبط کرده مقبرهٔ میر قوام الدین مرعشی
مشهور به میر بزرگ است. طبق نوشته های همین جهانگرد از کاخ مشهور شاه
عباسی و دژ کهن سال وبزرگی که هنوی آن را نیرومندترین وخوش ترکیب‌ترین
دژهای ایران خوانده بود ودر نزدیکی پل هراز قرار داشت اثری دیده نمی شد.
ضمناً در همین ناحیه هولمز فقط یکی دو بار به جادهٔ سنگ فرش شدهٔ شاه عباسی
برخورده است که چند ذرعی ازآن درمیان کوه راهی پر گل ولای ناگهان سر بیرون
می آورده است ومدعی است که درتمامی خطهٔ گیلان وتا آن جا که وی درمازندران
پیش رفته بود همه جا این جادهٔ سنگ فرش شده را چنان جنگل پوشانده بود که
دیگر اثری ازآن برجا نبود. اما سرنوشت کلیهٔ کاخهای ییلاقی وتفرجگاههای عهد
شاه عباسی به همین درجه اسفناک نیست و مثلا می‌دانیم که باغ شاه و بحر ارم
در بارفروش هنوز به‌صورت دلپسندی وجود داشته است. باغ شاه که درمیان
دریاچه‌ای مدور به قطر نیم فرسنگ درکنار رود بابل به فرمان شاه عباس بزرگ
احداث گردیده بود دراین تاریخ قرارگاه اردشیر میرزا برادر ناتنی محمدشاه محسوب
میشد. چارلز استوارت(۱) که هشت سال قبل‌از هولمز (در۱۸۳۵) ازاین صفحات
دیدن کرده است در سفرنامهٔ خویش تصریح میکند که در وسط باغ شاه که میان
بحرارم، واقع درچهار فرسنگی(۱۶میلی) دریای خزر، قراردارد عمارت کلاه فرنگی
زیبائی وجود داشت که:

«ما گوشه‌ای ازآن را برای اقامت برگزیدیم. این کلاه فرنگی‌به‌فرمان والی
سابق ملک‌آرا احداث گردیده وبعضی ازاطاقهایش بسیار عالی است؛ اما
اکثر مسافرانی که پیش‌از ما گام به این کاخ نهاده بودند اسبان واستران
خودرا دراین اطاقها بسته بودند و ازآنها برسبیل اصطبل استفاده می کردند
ما نیز به تبعیت ازایشان چنین کردیم. اندرون، عبارت ازچهارگوشه‌ای
است با دیوارهای بلند که صد یارد با کلاه فرنگی فاصله دارد. در این
جزیرهٔ بحر ارم درختان نارنج وسایر انواع مرکبات کاشته‌اند وخود دریاچه

1- Charles Stuart

مالامال ازمرغابی و اردك وعلف و به ویژه غوك است که این موجودات پیوسته با صدای قورقور خود مرا به کلی بی‌طاقت کردند.» (۲۹)

کاخ فرح آباد

بخشی از مشاهدات هولمز ارتباط با بقایای این گونه آثار تاریخی عهد صفویه دارد واز آن جمله است مطالبش دربارهٔ خرابه‌های اشرف وهمچنین کاخ جهان نمای شاه عباس در فرح آباد که دراثنای دوران سلطنت آن پادشاه نیرومند و دوراندیش یکی از تماشائی‌ترین بنا های سلطنتی درکرانهٔ دریای خزر بود . هنگامی که در ۱۲۶۰ هجری هولمز به تماشای کاخ جهان نما رفت آن بنا رو به ویرانی نهاده بود. ازنوشته‌های این جهانگرد چنین استنباط میکنیم که کاخ مزبور دو آشکوبه بوده وهر آشکوبی به اطاقهای متعددی تقسیم میشده وبزرگترین اطاقها به تقلید از کاخ عالی قاپو بسیار کوچک بوده است . هولمز مینویسد :

«همه جا سقفهای مقرنس بچشم میخورد وبه‌هر سو مینگری در وپنجره‌های متعدد تعبیه کرده‌اند واین همه کاخ جهان نمارا به‌هنگام تابستان محل مطبوعی برای سکونت میساخته است. درها وسقفها همه بطرز بسیار زیبائی نقاشی شده بوده ، چنانکه هنوز هیاکل زنان‌را درحال پایکوبی ونواختن آلات موسیقی میتوان تمیز داد . اما تمامی این رنگها براثر دود وخاکستر تقریباً ازبین رفته وهمه گچ بریها شکسته ونابود شده است.» (۳۰)

شهرساری

از آنچه هولمز دربارهٔ نقاشیهای فرح‌آباد وچارلز استوارت هفت هشت سالی پیش‌از وی دربارهٔ پیکر نگاری وتزئینات کاخ آقا محمد خان قاجار درساری نوشته است چنین‌استنباط میشود که یانقاشان اروپائی درتزئین این‌عمارات دست داشته‌اند ویا دست کم پیکر نگاران ایرانی درترسیم مناظر وسرایااز اصول وقواعد نقاشی‌فرنگی پیروی میکرده‌اند . استوارت که به سمت دبیر خصوصی سفیر انگلیس سر هنری الیس(۱) کمتر ازیکسال پس ازمرگ فتحعلی شاه وجلوس محمد شاه به ایران سفر کرده وبه اتفاق دو تن ازکارمندان سفارت انگلیس مازندران را دیده است درسفر نامه‌اش راجع به ساری چنین مینویسد :

1- Sir Henry Ellis

«ساری مدت مدیدی اقامتگاه آقا محمد خان قاجار بود وهم او در ساری کاخی ساخت که اینک ما در آن منزل گرفتیم . کاخ آقا محمد خان مانند کاخهای مشابه آن درایران مرکب از یکرشته ایوانها و راهروهای سر پوشیده ، چندین حیاط با حوض آب و معدودی اطاقهای قشنگ است که اکثر آنها درهمین اواخر بر اثر آتش ازبین رفته است. سقف عمارت شاهانهٔ آن مزین به نقاشیهائی دربارهٔ فتوحات شاه اسمعیل و نادرشاه است که آن قدرها هم زشت نقاشی نشده . در روی سه بدنهٔ علیحده هیاکل سه‌نفر زن اروپائی ترسیم شده است که ظاهراً باید تعلق به‌قرن هفدهم داشته باشند. از اصالت جزئیات و ریزه کاریهای البسه وتوجهی که به مناظر وسرایا شده است میتوان استنباط نمود که این نقاشی‌ها باید پرداختهٔ کلک یکی از پیکر نگاران فرنگی باشد.» (۳۱)

چارلز استوارت از صفحات شمالی ایران یعنی ایالات کرانهٔ دریای خزر فقط مازندران‌را دیده است وباآن که مثل پاره‌ای جهانگردان پیشین، پرنویس نیست مطلب نغز وجالب زیاد دارد، بویژه دربارهٔ شهرساری که والی نشین ایالت مازندران بوده است . دراین عهد خانه‌ها وحصار شهر مزبور بطوری درمیان درختانی انبوه ازنظر مستور بود که به قول این مسافر بیگانه ممکن بود شخص تا نزدیکی دروازهٔ شهر برسد ومتوجه نباشد که به شهر ساری رسیده است . حصار و برجهای متعدد و خندقی که درعهد آقا محمد خان قاجار احداث یا مرمت گردیده بود براثر مرور زمان وبی مبالاتی مسئولان چنان ویران و بیثمر بود که دیگر نمی توانست مردم ساری‌را ازشر ایلغار ترکمانها برهاند ، چه رسد به آنکه دژ پایداری ازبرای دلاوران مازندران دربرابر هجوم لشکریان بیگانه باشد . استوارت مدعی است که دیوارشهر درپاره‌ای نقاط ریخته بود و در بسیاری نقاط براثر ریزش خاك ، کف خندق بالا آمده بود و درمشرق شهر که کف خندق تا حدودی مرطوب بود هزاران لاك پشت به اطراف می‌خزیدند.

استوارت مثل اکثر جهانگردانی که قبل‌از وی درایران سفر کرده‌اند از سوابق تاریخی این سرزمین واطلاعاتی که پیشینیان دربارهٔ جغرافیای ایران بجا

نهاده‌اند مسبوق بوده است . مثلا میگوید که ساری همان شهری است که قدما آن را زادرا کارتا(۱) مینامیدند واسکندر مقدونی پیش‌ازلشکر کشی خود به سرزمین پارتها مدت پانزده روزی درآن‌جا درنگ کرد . باآن که نوشته‌های استوارت دربارهٔ سوابق جغرافیائی وتاریخی مازندران چیزی بردانستنی‌های مانمی‌افزاید این اطلاعات نمودار بارز و گواه صادقی بر احاطهٔ وعلاقهٔ این جهانگرد است :

«............ دراعصار باستان این سرزمین‌را هیرکانیا می‌خواندند وهیرکانیا قرارگاه اقوام ماردی (ماردها) و تاپوری (تاپورها) بود که واژهٔ تاپورستان یا طبرستان مأخوذ ازنام همان طوایف است . هنگامی که اسکندر مقدونی به این سرزمین هجوم برد خود وی درراس زبده‌ترین دلاورانش ازکوه صندوق گذر کرد ؛ سردارش کراتروس (۲) را ازکدوک به جنگ با تاپورها فرستاد وسردار دیگرش اری‌ژیوس (۳) را فرمان داد تا باکلیهٔ بار و بنه وجمیع سربازان غیر یونانی ازجادهٔ هموار تری خود را به استرآباد برساند . ایالت مازندران ونواحی‌مجاوررا خلیفهٔ عباسی‌المعتضد به اسمعیل سامانی بخشید و این پاداشی بود که اسمعیل برای شکست دادن و دستگیر ساختن‌عمروبن لیث صفار ازخلیفه دریافت داشت.» (۳۲)

زیبائی مناظر مازندران

ازنوشته‌های چارلز استوارت چنین استنباط میکنیم که یک سال پیش ازسفر وی به مازندران یعنی همان سالی که فتحعلی شاه چشم ازجهان فروبست وقوع زلزلهٔ شدیدی درنواحی شمالی ایران باعث ویرانیهای زیادی گردید . احتمال دارد که یکی از قدیمی‌ترین اماکن تاریخی شمال یعنی مکانی که به مزار سلم و تور مشهور بود براثر همین زلزله به‌کلی نابود شده باشد. مزار سلم و تور همان است که جوناس هنوی آنرا معبدی متعلق به‌گبرها خوانده وجیمس بیلی فریزر آنرا مقبرهٔ یکی از وزیران دیالمه دانسته است. استوارت مدعی است‌که بلا شک این مزار بر اثر زلزله ازبین رفته و والی سابق مازندران ، ملک آرا برروی ویرانه های سلم وتور خانه‌ای بنا نموده بود . استوارت مثل هولمز و فریزر ازخرابی راههای

1- Zadracarta   2- Craterus   3- Erigyus

شمال شکایت دارد . ظاهراً راه مازندران دربسیاری نقاط به‌اندازه‌ای خراب بوده است که این جهانگرد وهمراهانش حتی ازتصور حرکت استران‌درطول آنها متوحش بوده‌اند . بعضی اوقات این مسافران به بقایای شاخه‌ای ازهمان جاده سنگ‌فرش‌شدهٔ شاه عباسی که « روزی زیبندهٔ نام‌آن پادشاه نامور بود » برمی‌خوردند . دیدن آثار این جادهٔ بزرگ ومشهور مایهٔ شگفتی استوارت شده است چه خود وی مدعی است که « درکشوری که هیچ چیزرا هیچگاه تعمیر نمی کنند » عجب است که پس از طی دو قرن واندی ، باوجود هوای مرطوب باز آثار جادهٔ شاه‌عباسی به چشم میخورد گاهی دیدن مناظر زیبای راه مازندران نثر ساده وخشک استوارت‌را که نمونهٔ سبک منشیان اداری انگلیس صد و پنجاه سال قبل است بدل به عبارات لطیف شاعرانه‌ای می کند :

« گلهای وحشی ، تنها مظهر فرارسیدن فصل بهار ، مسیر مارا که‌در کنار رودخانه‌ای پر پیچ وخم بود زینت می‌بخشید . کراراً جاده از روی پلهای چوبی کوچکی که رویش ازسنگ وخاک پوشیده شده بود عبور می‌کرد . آبشار زیبائی که درحدود شصت پا ارتفاع داشت برسان ریش سپید مردی فرتوت به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌شد . صخره‌هائی تنومند وخوش منظر ازسنگ آهک درهرسو سر برافراشته بود ؛ واگر درختان بلوط بدل به شاه بلوط می‌شدند ویکی دو قلهٔ پر برف از دور به چشم میخورد و باد هزارها رویداد تاریخی‌را باخود به همراه داشت ممکن بود چنین به‌خاطرم خطور کند که اکنون ازدامنه‌های اسپلوگن (۱) و یاسن گتار (۲) سرازیر شده‌ام وبه دشتهای زیبای بی‌مانند ایتالیا گام می‌نهم . با این همه نباید پنداشت که این کوهستانها خالی ازافسانه واساطیر است. نبردهای رستم و دیوان مازندران این کوهها و دشتها را چنان‌که هر فرد دوستدار ادب می‌داند مخلد وجاویدان ساخته است.» (۳۳)

دشواریهای سفر

پیشتر گفته شد که استوارت به زلزله‌ای که یکسال قبل‌از ورود وی به‌ایران

1- Splugen   2- St. Gotthard

باعث ویرانیهای زیادی درشمال ایران گردیده بود اشاره کرده است. این نکته‌را نیز ناگفته نگذاریم که وی دقیقاً بروز طاعون موحش سال ۱۲۴۶ را باذکر شواهدی چند تائید می‌کند. سفر نامهٔ استوارت صرفنظر از نشان دادن پاره‌ای ازجنبه‌های زندگی اجتماعی مردم ایران درعهد سلطنت محمدشاه، ازلحاظ اطلاعاتی که دربارهٔ خصوصیات اخلاقی آن پادشاه ودرباریانش ازجمله حاجی میرزا آقاسی ومعاریف عهد مثل حسینعلی میرزای فرمانفرما و کامران میرزا حکمران هرات و دوست محمد خان دارد، مغتنم است. و نیز ازنوشته‌های این جهانگرد چنین استنباط میشود که درسال ۱۲۵۰ هجری مرکز ثقل واگیری طاعون ازصفحات شمالی ایران به خاک عثمانی منتقل شده بود ودر همین سال شیوع وبا درمشهد مردم را پریشان خاطر میساخت. با آنکه ازحرکت نخستین جهانگردان انگلیسی به ایران تا این عهد متجاوز بر دویست سال میگذشت و دراثنای این مدت قطعاً مسافرت درایران آسانتر گردیده بود گاهی نوشته های استوارت دربارهٔ مشکلات سفر به شمال گوئی طنینی از اظهارات سرتوماس هربرت است که درسال ۱۰۳۶ هجری قمری همین راهها را می‌پیمود. ازآنجمله است شرحی که استوارت دربارهٔ دشواریهای سفر ازگردنهٔ کوه درسفرنامه‌اش ضبط کرده است:

«در بسیاری نقاط جاده به حدی باریک بود که حین راه رفتن درحالی که یک پای مسافر تقریباً ازلبهٔ پرتگاه آویزان بود غیر ممکن بود که ساق پای دیگر به صخره سائیده نشود. آن درهٔ مهیب وباریک که میانش بستر رود به درازی یک چهارم میل قرار دارد با ابهت‌تر ازآن است که در وهم آدمی گنجد. در دوسوی رود کف‌آلودهٔ هراز کوههائی‌عمودی که زیادتر از بیست گز میان آنهافاصله نیست به‌ارتفاع یکصدپاازکف‌رودخانه سربرآسمان برافراشته است. جاده که درحدود سه‌پا پهنا دارد وفقط برای عبور استری با بارش کفایت میکند درارتفاع دویست وپنجاه قدمی رود خروشان هراز، بر بالای این مناظر دهشت زا دردل صخره تراشیده شده است. خواتین لاریجان هنگامی که ازاین دره می‌گذرند فرود آمدن از استران‌را دون شأن خویش می‌شمرند؛ اما هیچ مردی به عقلش خطور نمی‌کند که سواره

ازاین گردنه بگذرد؛ در دو انتهای این معبر بقایای پلهائی‌سنگی به‌چشم میخورد که ده سال قبل براثر زلزله‌ای که موجب هلاک عدهٔ زیادی افراد و چهارپایان گردیده بود فروریخت.» (۳۴)

سفر کیث ابوت

پانزده سال پس‌از سفر چارلز استوارت، درسال ۱۸۵۰ (برابر ۱۲۶۶ هجری) گذار مأمور رسمی دیگری به گیلان افتاد. کیث ابوت (۱) کنسول دولت انگلیس درتهران ضمن سفری در کرانهٔ دریای خزر مشاهدات‌خویش‌را به‌رشتهٔ‌تحریر درآورد. نوشته‌های وی تحت عنوان «یادداشتهائی در بارهٔ گیلان» آن قدرها مفصل نیست معذلک اطلاعات مفیدی به‌ویژه درموقع حساسی که روسها به‌هجوم بر نواحی‌شمالی ایران مبادرت جسته وحتی‌تاناحیهٔ طوالش پیش‌آمده بودندبرخواننده عرضه میدارد.

ملاحظات کیث ابوت دربارهٔ وفور باران، فقدان مجاری فاضل آب، انبوهی بیشه‌ها، ناسالم‌بودن اقلیم گیلان براثر وجود زمینهای باتلاقی ومردابها واشکال پناه‌بردن به مناطق خوش آب و هوای کوهستانی مجاور به‌علت بدی راهها و بعد مسافت، نظیر حقایقی است که از کلک سایر جهانگردان قبلی تراوش کرده بود. وی مردم ناحیهٔ طالش‌را افرادی قوی بنیه، خشن، سنگدل وفعال دیده بود؛ برعکس ساکنان دشتها واطراف مردابها که همه درنظر کیث ابوت افرادی رنگ‌بریده وبیمار یا بیمارگون بودند. دراین نواحی به عقیدهٔ وی دیدن قیافهٔ آدمی تندرست از نوادر بود و وی ندرتاً به اشخاصی برخورده بود که مثل «ساکنان آذربایجان» صورتی بشاش وسرخ و بدنی سالم داشته باشند. تصورمیکنم که مقدار زیادی از نوشته‌های ابوت برداشتی از یادداشتهای سرهنگی انگلیسی، کلنل مون‌تیث(۲) باشد که مدت هفده سال (از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۸ میلادی) در دوران سلطنت فتحعلی شاه به عنوان مستشار نظامی در ایران بود و به فرمان عباس میرزای ولیعهد در تمامی صفحات شمالی آذربایجان وگیلان و کرانهٔ دریای خزر سفر کرد و از کلیه نواحی دقیقاً نقشه برداری نمود. اطلاعاتی که کلنل مون تیث باوسائل علمی آن روزی گردآورد وبعدها درمجلهٔ انجمن شاهی جغرافیائی‌لندن منتشر ساخت مسلماً تا نزدیک به یک

1- Keith Abbott   2- Colonel Montheith

قرن معتبر و مورد استناد جهانگردان بعدی بوده است. به هرحال سون تیث نخستین مسافر بیگانه است که پس از مسافرتهای خویش در شمال طراوت و سرخروئی آذربایجانی را بارنگ پریده واندام لاغر گیلانی قیاس می گیرد. (۳۵)

رشت درنظر ابوت

ابوت رشت را شهر پاکیزه‌ای خوانده است بابازار های وسیع که ظاهرش آن‌قدرها دلربائی ندارد. کالا های عمدهٔ دکا کین وبازارها، ظروف سفالین ولعابی و بلوری ساخت روسیه، و پاره‌ای از مصنوعات ساخت انگلیس بوده است. کف کوچه هارا با قطعات بزرگ سنگ فرش ساخته بودند و درمواقع بارندگی به‌واسطهٔ ریزش باران از بام خانه‌ها بر کف معابر راه رفتن کاری دشوار بوده است. ابوت پس‌از اشاره به کثرت جمعیت ایالت گیلان قبل ازطاعون سال ۱۸۳۰ می گوید که پس‌از بیست سال هنوز گیلان ازاین ضربت کمر راست نکرده بود. وی ازقول یکی‌از معتمدین محل حکایت میکند که درآن طاعون بزرگ ۳۶ نفر از افراد یک خانوادهٔ چهل نفری به هلاکت رسیده و چهار نفر دیگر ازگیلان گریخته بودند.(۳۶) مسلماً رشتی که دراین تاریخ یعنی ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ هجری) ابوت دیده و توصیف کرده است و محتملا جمعیت آن‌را بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر دانسته با رشتی که کلنل سون تیث سی وهشت سال قبل ازوی دیده بوده تفاوت فاحشی داشته است. برای نشان دادن این تضاد وتفاوت بی‌مورد نیست پاره‌ای ازملاحظات سون‌تیث را دراینجا نقل کنیم. وی می‌نویسد:

«رشت پایتخت گیلان پنجاه هزار نفر جمعیت‌دارد ومسلماً آبادترین شهری است که من درایران دیده‌ام. خانه‌ها ازنظر معماری بسیار عالی و کوچه‌ها همه با دقت تمام سنگ‌فرش شده است. دراین سرزمین وجود موانع‌طبیعی همه کمک به‌امنیت‌جانی و مالی مردم کرده است‌چنان که دراثنای جنگهای داخلی که درطی‌سالیانی دراز بسیاری از ایالات ایران‌را دچار ویرانی‌ساخته بود گیلان ازخرابی وتاراج مصون ماند. دراینجا حکومت‌محل همیشه اکثراً دردست‌معتمدین وریش‌سفیدان قوم‌است. این گونه افرادمعمولا ثروتمندترین و محترم‌ترین ساکنان ایالتند، وبا قبایل جنگجوی بزرگ کشور ارتباطی

ندارند و نفوذ کلام آنها متکی برحسن نیت خود مردم است. درگیلان طبقه‌ای از ملاکان متمکن وجود دارد و مردم از لحاظ مسکن و پوشاک و خوراک کاملا در رفاهند.» (۳۷)

اگر ازلحاظ کثرت یا قلت نفوس، میزان تأمین جانی ومالی افراد، ثروت عمومی و وضع حکومت محلی دراثنای چهل سال یعنی از ۱۲۲۶ تا ۱۲۶۶ هجری، گیلان بطور کلی ورشت به ویژه تغییر کرده بود مسلماً اشکالات سفر وبدی جاده‌ها به همان صورت نخست باقی مانده‌بود. یک دلیل عمدهٔ این خرابی‌را کلنل سون‌تیث دربارهٔ جادهٔ بین رشت و پیره بازار که قبلا دربار‌ه‌اش سخن گفته‌ایم چنین بیان میکند:

«ساکنان پیربازار همیشه‌توانسته‌اند مانع از تعمیرجاده‌ای شوند که دهکدهٔ آنهارا به رشت متصل می‌سازد چه با ادامهٔ خرابی راه مزبور ایشان منحصراً حق حمل ونقل کالا هارا برای خود محفوظ میدارند وبه‌این نحو مبلغ گزافی از مشتری میستانند. حتی مواقعی که اراضی اطراف پیره بازار براثر گرمای تابستان خشک است ساکنان دهکدهٔ مزبور عمداً به این جاده آب می‌بندند تا حرکت ازآن سو دشوار باشد. فقط استران وچهارپایان آنها قادرند که ازمیان گل ولای و ریشه‌های درهم تنیدهٔ درختان که در وسط جاده‌ها دویده است بگذرند فاصلهٔ بین رشت و پیره بازار فقط چهار میل است؛ اما طی این مسافت برای ما چندین ساعت متمادی طول کشید اگر مجبور به عبور ازآن نبودیم من بدون هیچ گونه دغدغهٔ خاطری گزارش می‌دادم که دراین جاده اصلا عبور ومرور غیر ممکن است. تمامی راه مر لب از حفره‌های ژرفی است که اسبان حین حرکت تا زانو درآنها فرو می‌روند و چون سفر درطول این راه عادت ثانوی آنها شده است همین که پائی را ازچاله‌ای بیرون می کشندپای دیگررا به‌چالهٔ‌مشابهی فرو می‌برند.» (۳۸)

چهل سال بعد کیث ابوت که همین صفحات‌را قدم به‌قدم دیده است راههای گیلان را به مراتب بدتر ازآن که در وهم گنجد توصیف می کند؛ ومدعی است که جاده‌های اطراف رشت‌را عمداً به‌طرز عجیب ورقت انگیزی خراب نگه‌داشته بودند تا ازهجوم دشمن جلوگیری شود. این فقره تاحدودی حقیقت دارد چه می‌دانیم که

روسها درعرض این چهل سال دست کم یک‌بار درصدد تصرف رشت برآمدند وظاهراً موفق شدند که خودرا به‌نیمه‌راه میان پیره‌بازار ورشت برسانند ؛ اما درهمان حدود نصف راه بین این دو نقطه ، با آتشباری شدید سربازان ایرانی که خود را درمیان جنگلها پنهان ساخته بودند مواجه گردیدند وچون توپخانه باخود داشتند و حرکتشان سریع وآسان نبود ازهمه سو محصور شدند و با دادن تلفات معتنابهی به اشکال عقب‌نشینی کردند ودیگر درصدد تکرار چنین هجومی برنیامدند. ابوت که خودش درطول این راه سفر کرده است اجمالا از دشواری حرکت وبدی جاده یاد می کند و بیمورد نیست که نوشته‌های اورا دراین زمینه با ملاحظات کلنل مون تیث قیاس بگیریم :

«دهکدهٔ پیره‌بازار که کلیه کالاها برای نقل وانتقال بین رشت وانزلی ازآن‌جا می گذرد در کنار رود کوچکی درحدود سه میلی دریاچه قرارگرفته است. دراینجا نه‌انباری ازبرای خواربار وجود دارد ونه‌ازقرارگاهی برای مسافران اثری دیده میشود . تنها پناهگاه مسافران انباری است بی‌در و پیکر که رهگذر را دربرابر عوامل جوی مصون نگاه نمی‌دارد. مسافران باید آن قدر دراینجا منتظر بنشینند تا بخت مساعد روی کند وناوی ازانزلی برسد وآمدن ناو نیز بستگی به‌داشتن بار دارد. راهی که از رشت به پیره بازار منتهی می‌شود ازمیان جنگل می گذرد واگر بتوان نام جاده برآن اطلاق کرد مسلماً دربدی نظیر ندارد. هرچند مسافت بین این دو نقطه ازپنج یاشش میل تجاوز نمی کند طی این مسافت به قدری دشوار است که اگر انسان سوار برمرکب‌وباری‌اندک داشته‌باشدسه تاچهار ساعت‌طول‌می کشد.» (۳۹)

ابوت دوورود اطراف رشت را وسیلهٔ مناسبی برای سفر دیده است اما مدعی است که مسئولان امور به‌همان دلایلی که درتعمیر جاده بین پیره‌بازار ورشت غفلت می کنند به رفع موانعی که دراین رودخانه‌ها برای حرکت کرجی و کشتی های کوچک وجوددارد اقدام نمی ورزند. چنانکه به واسطهٔ بی‌مبالاتی وسهل انگاری مسیر این گونه رودها براثر افتادن درختان وبالا آمدن رسوبات ولای مسدود می‌شود نتیجه آن که درتابستان با وجود پائین بودن سطح آب به واسطه این گونه موانع حرکت کشتی‌ها غیر ممکن است و در زمستان نیز جریان آب به حدی شدید میشود

که رسیدن از دریاچهٔ انزلی تا نزدیکی رشت یعنی طی مسافتی درحدود ده میل (یا دو فرسنگ ونیم) یک روز تمام وقت می گیرد.

ملاحظات علمی مون تیث

پیش‌از آن که عطف توجه به نوشته‌های سایر جهانگردان این عهد دربارهٔ گیلان ومازندران نمائیم شاید نقل نکتهٔ جالب دیگری ازملاحظات کلنل مون‌تیث بی مناسبت نباشد. مون تیث که نوشته‌هایش دربارهٔ اقلیم گیلان بیش‌از سایرین مبتنی بر آزمایشهای دقیق علمی است ازپدیدهٔ عجیبی سخن به‌میان می آورد که تحلیل وتوجیه آن‌را با دلایل علمی غیرممکن می‌بیند. مون تیث می‌نویسد :

«درگیلان گاهی ناگهان ازسمت جنوب باد گرمی وزیدن آغاز می کند. قدرت این باد چندان زیاد است که میتواند آناً چوب‌ها و هرگونه آتش افروزنه را خشک کند تا جائی که جزئی جرقه‌ای باعث افروختن آتش بزرگی گردد . چون در این گونه مواقع کراراً حوادث سوئی رخ داده است به مجرد وزیدن باد گرم ، پاسبان به‌اطراف می‌فرستند وبه همه مردم اطلاع می‌دهند که آتشها را خاموش کنند . این باد گرم معمولا مدت بیست وچهار ساعت طول می کشد وبلافاصله پس از آن تند بادی ازسمت شمال شرقی برف و باران همراه می‌آورد. ازآنجا که دراین فصل سال تمامی کوهها و نواحی به‌غایت مرتفع ایران پوشیده ازبرف است نمیتوان گفت که گرمی این باد از کجاست ویا دلیل مقنع دیگری برای این پدیده اقامه کرد.» (۴۰)

دارسی تاد درمازندران

کلنل مون تیث که دراین مبحث به‌نوشته‌هایش اشارت رفت درواقع سر حلقهٔ عدهٔ زیادی ازافسران انگلیسی است که درعرض سی‌سالی از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۸ به عنوان مستشاران نظامی خارجی درخدمت دولت ایران به‌انجام وظیفه مشغول بودند وبه مأموریت درنواحی مختلف کشور سفر می کردند. مون تیث و لین‌زی (۱)

1 - Lindsay

از جمله افسرانی بودند که به همراهی سروان جان ملکم(۱) فرستادهٔ مخصوص دولت انگلیس درسال ۱۸۱۰ به‌ایران آمدند و لین‌زی که سینه‌ای ستبر و قامتی زیاده ازحد بلند داشت و به گفتهٔ سرپرسی سایکس(۲) نزد ایرانیان به رستم ثانی مشهور شده بود بعدها به‌فرماندهی کل نیروهای مسلح ایران منصوب گردید . یکی از این افسران شایسته که ابتدا درسال ۱۸۱۱ همراه سفیر انگلیس سرگور اوزلی(۳) به ایران‌فرستاده شد سرگردی دارسی تاد(۴) نام بود که همراه افسران برازنده‌ای چون رالین‌سون(۵) و استودارت(۶) و شیل(۷) با دومین میسیون نظامی انگلیس به ایران آمد . دارسی‌تاد ضمن توقف خود درایران بخش عظیمی ازخاك مازندران را دقیقاً دیده و همچنین از راه تبریز و اهر و اردبیل متوجه انزلی شده و ازرشت و منجیل به‌تهران سفر کرده است. یاد داشتهای این مسافر بیگانه در بارهٔ سفر مازندران بسیار دقیق و جالب است وچون سفرش به مازندران تقریباً درهمان تاریخی صورت میگیرد که چارلز استوارت مازندران‌را دیده است لذا پاره‌ای از نگارشات این ، مکمل نوشته‌های آن دیگری است : ازآن جمله مینویسد :

«چهار میل دورتر ازشیرگاه ، جاده ازدامنه‌های تپه‌ها خارج‌میشود وبه‌اراضی هموار خرمی پوشیده از همه گونه گیاه ودرخت وچراگاه وبیشه می‌رسد . دراین جا راه از مسیر رود تالار به سمت شمال شرقی منحرف میشود . بین علی‌آباد (شاهی) وساری پس ازطی مسافتی در حدود پانزده میل به‌سوی شمال شرقی ، جادهٔ سنگفرش‌شده، برای یکی‌دومیل ، به‌خوبی‌تعمیرشده‌است و در دو سوی جاده درختان زیبای بلندی سر برافراشته و منظر باشکوهی ایجاد کرده است. ازاین جا تا سه میل به ساری مانده دیگر اثری ازجادهٔ سنگفرش شده نمی بینیم . مسافران مجبورند ازمیان خار بن‌ها و مردابها و شالی‌زارها راهی برای خود پیدا کنند . » (٤١)

دارسی تاد که مثل اکثر سیاحان بیگانه علاقه به ضبط جمعیت وآمار نفوس داشته است این امررا درگیلان و مازندران مشکل دیده ، چه مدعی است که به واسطهٔ پراکندگی خانه‌ها و پنهان بودن سرا کز اجتماعی کشاورزان درمیان

1 - John Malcolm 2 - Sir Percy Sykes 3 - Sir Gour Ousley
4 - D'Arcy Todd 5 - Rowlinson 6 - Stoddart 7 - Sheil

بیشه‌ها ، پی بردن به میزان جمعیت ویا تعیین حدود هر آبادی کاری غیرممکن است . وی پایتخت مازندران ،شهر ساری را ، تقریباً باعباراتی نظیر چارلز استوارت توصیف میکند ؛ مدعی است که دروازه‌ها و برجهای پنج گوشه‌ای که در دو سوی دیوار خشتی شهر احداث کرده بودند فرو ریخته بود ومردم در هر سمتی برای عبور و مرور سوراخی درحصار شهر ایجاد کرده بودند . از وضع برج وباروی ریختهٔ شهر پیدا بود که مردم ساری سالیان متمادی ازامن وامان برخوردار بودند . دارسی تاد ظاهر شهر ساری را اصولا با تمامی شهرهای ایران واقع در جنوب سلسلهٔ جبال البرز متفاوت دیده است . با وجود تمامی خرابی ها وبی مبالاتی مردم وی مدعی است که ساری شباهت تامی به یکی‌ازشهرهای روستائی انگلیس داشته است . خانه‌ها را باآجر پخته وبه طرز منظم ودقیقی ساخته بودند وپاره‌ای ازخیابانهای شهر به‌خوبی سنگفرش شده بود . تاد چهار سال پس از طاعون موحش ۱۲٤٦ قمری جمعیت ساری‌را کمتراز بیست هزار نفر نوشته است . اگر رقم چهل هزار نفری که جهانگرد قبلی جیمس بیلی فریزر چهارده سال قبل از وی ضبط کرده است دقیق باشد به سهولت در می‌یابیم که درعرض چهار سال نفوس شهر ساری اقلا به نصف تقلیل یافته‌بود .

تاد در بابل و آمل

دارسی تاد مثل فریزر شرح بسیار جامع ودقیقی از بارفروش و مشهد سر نگاشته است‌و از نوشته‌های وی درك می‌شود که دراین تاریخ بارفروش تدریجاً از زیر بار طاعون ووبای ۱۲٤٦/٤۷ قمری کمرراست می کرده است. تاد ازمیزان تجارت وخوبی بازار بارفروش (بابل) و مشهد سر که درآن عهد محل ورود تمامی کالاهای روس برای ایالت مازندران بوده است سخن می گوید . وی ظاهراً ارتباط بین بارفروش و مشهدسر را رضایت‌بخش دیده بود چه پانزده میل جاده بین این دو محل را در تمام فصول قابل استفاده دانسته است ومی گوید که گاریها و کالسکه‌های چرخی به خوبی میتوانند درطول این راه آمد وشد کنند. دارسی تاد پس‌از دیدن پل محکم هشت چشمه‌ای که محمد حسن خان قاجار درحدود یک‌میلی بارفروش بر روی رود بابل احداث کرده بود متوجه آمل میشود وسپس از آن جا رو به‌سمت جنوب می‌نهد:

«از آمل .... راه تا مسافت هژده میلی به سمت جنوب به موازات کرانهٔ غربی رود هراز احداث شده است . مبلغی دورتر از رودخانهٔ هراز تدریجاً راه خراب میشود . این جادهٔ سنگفرش شده باآن که در ازای مبلغ گزافی از کیسهٔ فتوت یکی از بازرگانان آملی موسوم به حاجی صالح تعمیر گردیده است، مسافرت درآن برای سوار واستری که حامل بار باشد غیرممکن است . دربسیاری نقاط رودهای بیشمار کوهستانی و بارانهای مداوم سنگها و آجرها را پیوسته میشوید و می‌برد و بهمین سبب جادهٔ مزبور باسرعت عجیبی رو به ویرانی است . درآن سوی رود هراز بقایای جاده‌ای قدیمی تر که روزی در دل صخره‌ها کنده شده بود هنوز بچشم میخورد واحتمال دارد که کار شاه‌عباس باشد ؛ اما زلزله و سیلهای پی در پی تقریباً آن جاده را ازبین برده است وبهمین سبب مسافران جادهٔ سنگفرش شدهٔ جدیدرا هرچند که دورتر است مرجع میشمرند .» (۴۲)

در خلال سنواتی که دارسی تاد ازصفحات شمالی ایران یعنی گیلان و مازندران دیدن میکرد وپاره‌ای از اعضای میسیون نظامی انگلیس در آذربایجان و کردستان به انجام وظیفه مشغول بودند برائر اختلاف نظری که میان دولت ایران و مقامات انگلیسی بروز کرده بود افسران انگلیسی‌را با اهانت از اردوی شاه بیرون راندند . به دنبال این رویداد دارسی تاد ، شیل ، رالین سون ، و سایرین ظاهراً تا مدتی پس‌از این جریان درایران بودند تا آن که سال بعد (۱۲۵۴ هجری قمری) پس از قطع روابط دولتین به همراه سفیر دولت انگلیس سر جان مک نیل(۱) خاک ایران‌را ترک گفتند .

جهانگردی از استرآباد

سی وشش سال بعد(۱۸۷۲ میلادی) دراواسط دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار گذار یکی از مأمورین رسمی دولت انگلیس به همین صفحات افتاد . نوشته های سرهنگ برسفورد لاوت(۲) که مدتها در نواحی مرزی و شمال شرقی ایران سفر کرده وسرانجام کنسول انگلیس دراسترآباد (گرگان) بوده است مخصوصاً دربارهٔ استرآباد وشاهرود وبسطام وآثار تاریخی این‌نواحی جالب‌است وما درجای

1 - Sir John Mc Neil 2 - Beresford Lovett

خود به مشاهدات این جهانگرد اشاره‌خواهیم کرد .وی نخستین جهانگرد انگلیسی است که جزئیات جاده‌هاو مسیر مسافران را ازاسترآباد تا تهران به دقت تمام ضبط کرده است .لاوت مثل بسیاری ازافسران‌انگلیسی که قبل‌ازوی باوسائل‌دقیق علمی عهد به مساحی خط سیر خود و ترسیم نقشه پرداخته بودند همه‌جا منجمله ضمن سفر از استرآباد به شاهرود این گونه‌اطلاعات‌را گرد آورده وبرای اقناع حس کنجکاوی مردم جواب مقنعی داشته است چنانکه خودش مینویسد :

"........ از هفت چشمه به ارتفاع هشت هزار پا به قلهٔ پیرگردو کوه که ده هزار وپانصد پا بلندی دارد برآمدیم . از نوك این کوه استرآباد و قلل شامخهٔ اطرافش به‌خوبی پیدا بود . در قلهٔ این کوه به چندین توده سنگ بزرگ برخوردیم که بر روی آنها مردم رهگذر دخیل بسته و نذر و نیاز فراوان کرده بودند . برروی این کوه درست مثل سایر قلل شامخهٔ ایران که بعداً آنهارا معاینه کردم دست کیمیاگر کنجکاو در کار بوده است . از حفره‌ها و سوراخهای متعددی که برروی هر قله کنده بودند به‌خوبی آشکار بود که چندتنی با نهایت دقت درصددیافتن گنجی پنهانی برآمده‌اند . درمیان مردم ایران اعتقاد براین‌است که‌به کمك قوه‌ای‌جادوئی و به ویژه به برکت گیاه مخصوصی که در کوهها یافت میشود ، میتوان محل گنجهای پنهانی را کشف کرد . هر جا حس کنجکاوی چوپانان و سایرین از دیدن دستگاههای مساحی ونقشه‌برداری من تحریك میشد و علاقه‌داشتند از کار من سر در بیاورند باربرانم به آنها می گفتند که من درصدد یافتن علف مشهور وعجیب کیمیاهستم . ازشنیدن این حرف‌چنان‌قانع میشدند که‌دردم پی کارخودمی‌رفتندومرابه‌حال‌خویش‌میگذاشتند .» (۴۳)

لاوت بعضی از مناظر راه بین استرآباد و تهران را فوق‌العاده شبیه به مناظر طبیعی انگلیس دیده است . بیشه های انبوهی از درختان شاه بلوط و شمشاد ورفاه نسبی کشاورزان و دهاتیان این صفحات ازجمله نکات مهمی است که درنوشته های وی جلب نظر می کند . در طول این راه به استثنای محلی موسوم‌به ولی آباد ، لاوت کلیه قصبات ودهکده‌هارا آباد دیده است ومو کداً می گوید که « همه جا دهاتیان

مرفه‌الحال به‌نظر می‌رسیدند ؛ پوشاك خوبی برتن داشتند وهمه سرخوش وتندرست بودند ؛ و وضع کشاورزان ایران را دراین تاریخ یحتمل به مراتب بهتر اززارعین تهی دست وستمدیدهٔ ایرلندی و آلمانی وروسی می‌داند .» (۴۴) ازخلال نوشته‌های برسفورد لاوت دلسوزی عجیبی برای حفظ جنگلهای ایران هویدامی‌شود . وی می‌نویسد :

«ظاهراً در ازای پرداخت بیست فرانک هر کس می‌تواند برای یک فصل حق سوزانیدن درختهای جنگل و تهیهٔ زغال را تحصیل کند . افرادی که جنگلها را اجاره کرده‌اند در ازای این مبلغ هروقت و به هر نحوی بخواهند حق افتادن به جان درختان جنگل را دارند . این آزادی البته ممد خرابی و ویرانی بدون مجوز است زیرا در تحت چنین شرایطی هیچ گونه قاعده و قانونی برای دادن مهلتی به‌طبیعت وجود ندارد . هیچ گونه پرچین وحفاظی نیست که مانع از حرکت چهار پایان در میان بیشه‌ها و خوردن نهالهای نورس گردد . نتیجه آن که همه ساله بیشه‌ها وجنگلهای کشور تحلیل می‌رود ....» (۴۵)

لاوت درعین‌حال که باژرف بینی عجیبی بی‌مبالاتی مقامات مسئول ومردم ایران را در خرابی میهنشان درك می‌کند مثل بسیاری از جهانگردان ادوار بعدی به انتقاد صرف اکتفا نمی‌کند بلکه راه علاج دردها را نیز برمی شمرد . بسیاری ازملاحظات وی برپایهٔ فرضیات علمی استواراست و به همین سبب در این عهدیعنی نود سال بعداز زمان لاوت هنوز می‌تواند چاره‌ای ازبرای‌این دردهاباشد . ملاحظاتش به ویژه در بارهٔ ناحیهٔ فیروزکوه بسیار جالب و ارزنده است :

«یحتمل روزگاری میزان باران در این دره به مراتب زیادتر از زمان حال بوده است . من در اثنای توقفم در فیروزکوه کراراً دیدم که باران و ابرهای رطوبت زا مرتبا از دریای خزر بلند میشد و برفراز آن کوهها ساکن می‌ماند ومی‌خواست ازلابلای هر دره‌ای که راهی به‌دشت فیروزکوه داشت خود را به آن جابرساند ، اما چون حرارت هوا برفراز جلگه ، ابرهای مرطوب را بدل به بخاری نامرئی و پراکنده می‌ساخت هیچ گاه آن ابرها از نقطهٔ معینی تجاوز نمی‌کرد . اگر زمام امور این کشور در دست دولت

دیگری می‌بود بلاشک اقداماتی مبذول می‌داشت تا این دشتهای بایررا درختکاری کنند وتدریجاً در آنها جنگل بسازند . امکان دارد که این کار را ابتدا از دامنه‌های جنوبی این تپه‌ها آغاز کنند و به این ترتیب مصنوعاً موجبات ریزش باران را فراهم سازند . این گونه اقدامات علاوه بر بهبود اقلیم به تهیهٔ سوخت آینده کمک می کند . همچنین مزیت دیگرش آن که تدریجاً برمیزان آب برای‌آبیاری دشتزارها ومشروب ساختن جلگه‌های خشک و بایر نواحی جنوبی تر می‌افزاید . اما دست زغالیان ، آتش به‌جان حواشی جنوبی جنگلهای طبرستان زده است چنان که همه ساله این جنگلها اندك اندك عقب‌تر می‌رود . انداختن درختان شمشاد و گردو وسایرانواع از طرف شمال نیز تدریجاً از وسعت کناره‌های شمالی جنگلها می کاهد . در چنین شرایطی ظاهراً کار عبثی است از دولت مرکزی توقع داشتن که دست از خط مشی توأم بابی‌مبالاتی خویش بردارد ونسبت به‌حفظ ذخایر سرشار طبیعی ایران توجه و اعتنائی داشته باشد .» (۴۶)

نی‌پیه در مازندران

در سال ۱۸۷۴ یعنی دو سال پس از نخستین سفر سرهنگ برسفورد لاوت به ایران سروانی انگلیسی از فوج مدرس که زبان فارسی را به خوبی تکلم می کرد مأمور تهیهٔ گزارشات جامعی در بارهٔ اوضاع خراسان و گیلان و مازندران گردید . در این هنگام دو موضوع به ویژه مورد علاقهٔ مقامات انگلیسی در هندوستان بود : یکی اوضاع سرحدات ایران و افغانستان و دیگری فعالیت عمال روسیهٔ تزاری در صفحات‌شمالی ایران . سروان جی . سی . نی پیه (۱) درخلال چندین‌ماه متوالی ضمن سفرهای خود به خراسان و گیلان و مازندران گزارشات جامع و دقیق محرمانه‌ای تهیه نمود که بعدها به چاپ رسید . پاره‌ای از ملاحظات سروان نی‌پیه که ارتباط با جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان دارد درجای خود خواهد آمد و مادر این جا فقط به نوشته‌های جالبش در بارهٔ مازندران و گیلان اکتفا می‌کنیم . نی‌پیه مثل بسیاری از مأمورین انگلیسی این عهد درقالب سبکی خشک ، منتهی به غایت

1 - G. C. Napier

جامع ودقیق مشخصات جغرافیائی هر ناحیه‌ای‌را برمی‌شمرد و با آن که اصولا غرضش نگارش گزارش رسمی بوده است خواننده را باذکر جزئیات ملول نمی‌سازد خاصه که پای توصیف طبیعت به میان آید :

«از هشت تکه جاده به سوی مغرب سرازیر وبه همان‌جادهٔ معروف‌شاه عباسی منتهی میشود از روی رود باریکی که حد فاصل بین دو ایالت است می‌گذرد و در حدود دو میل از میان کشتزارهای پراکنده ، درختکاریها و باغهای میوهٔ گلوگاه عبور می‌کند .... این قصبهٔ بزرگی است که می‌گویند چهار تا پنج هزار نفوس دارد . تصور چنین نفوسی برای گلوگاه که وسعتش رویهمرفته به حدود سه میل مربع می‌رسد امکان پذیر است . آن سوی قصبه ، شاهراه این ناحیه که در دو سویش به‌طور منظم دو ردیف پرچین احداث گردیده است از میان اراضی هموار و بسیار آبادی می‌گذرد . این زمینها نزدیکی کرانهٔ دریا رطوبت فراوان دارد ، اما از فراز تپه‌ها به‌پائین تا فاصلهٔ چند میل سفت وخشک میشود . فاصلهٔ بین کرانهٔ دریا و حاشیهٔ زمین زراعتی در این نقطه نزدیک به هشت میل است . در اینجا بیشه فقط به صورت تکه‌تکه دیده میشود و مابقی اراضی عاری از درخت است . دور این زمینهای زه کشی شده را باپرچین محصور ساخته‌اند وشخص دراین ناحیه به دهکده‌های دیگری برمی خورد که در آنها معمولا خانه‌های بزرگ متعددی باسقف‌هائی پوشیده از سفال سرخ وجود دارد . در دامنهٔ بلندترین تپه‌ای که مشرف بر جاده است در شش یاهفت میلی اشرف منظر بسیار دلپذیری ازدشت مزروع اشرف وبیشهٔ انزان‌هویدا میشود . درسمت‌مغرب از مسافتی‌بسیار دورسلسله‌جبال‌دماوند به‌شکل دیوار سپیدی برروی افق‌خودنمائی میکند . نزدیک آن کوهپایه‌ها اراضی وسیع خرم و چراگاههائی بسیار سرسبز وخانه‌های دهکده هائی باسقفهای بوریائی ودرختان‌وبیشه‌های انبوهی به‌چشم‌میخورد ....» (۴۷)

اشرف در آغاز سدهٔ چهارم

نی‌پیه بانظری تیزبین و موشکاف متوجه‌شده است که در اراضی کم‌ارتفاع

مازندران یعنی صفحاتی که در آن جا از بیشه‌های انبوه مرتفعات شمالی اثری نبود و امکان داشت که با اندک مخارجی زمینهائی‌را از وجود درختان بی ثمر پاک کرد به واسطهٔ باروری زمین و وجود آفتاب گرم و وفور باران عمل آوردن کلیه محصولات مفیدی که ویژهٔ نواحی‌شبه حارهٔ آسیاست امکان پذیرمی باشد، وی مدعی است که بدون شک چای و قهوه و درخت کنه کنه در این گونه اراضی به خوبی عمل می‌آید و جائی که تاک جنگلی و وحشی این سان بارور می شود عجبی نیست که بتوان انگوری مانند بهترین انگورهای جهان بدست آورد .

نی‌پیه مازندران و به ویژه پاره‌ای از نواحی آن ایالت مثل اشرف را در این عهد (نیمه دوم سال ۱۲۹۱ قمری) به مراتب بهتر وآبادتر از دوران سفر جیمس بیلی فریزر دیده است که پنجاه سال قبل از وی در مازندران سفرمی کرد . از مقایسهٔ نوشته‌های فریزر و نی‌پیه به خوبی استنباط می کنیم که در این عهد جاده ها ومنظر روستائی اطراف اشرف خیلی بهتر شده بود . کشتزارها همه محصور ، زمین ها عاری از علف هرزه و وضع شخم زدن و کشاورزی منظم تر گردیده بود . فی‌الواقع آن‌چه به نظر نی‌پیه در این ناحیه از ایران جالب آمده است آن است که معمولا اراضی را به کمک دوجفت گاو نرقوی هیکل به تناوب شخم می‌زدند وخیش مازندرانی به مراتب سنگین‌تر از سایر انواعی بود که در سایر نقاط بکار می‌رفت . این موقع شهر اشرف هزار و دویست الی هزار وچهارصد خانوار سکنه داشت و دکاکین شهر از پنجاه باب تجاوز نمی کرد ، وسه یا چهار نفر ازبازرگانان عمدهٔ اشرف با قسطنطنیه و هشترخان دادوستد داشتند و اقلام وارداتی مشتمل بر پنبه ، قند وشکر ، کالاهای مصرفی ساخت اروپا ، چنگال ، ظروف آشپزی ، آهن آلات ، ظروف چینی ، مخصوصاً قوری و سماور و امثال آن بود . نی‌پیه در بارهٔ ساکنان این ناحیه مثل سایر نواحی شمالی ایران شرح مفصل و دقیقی به دست می‌دهد . طبق تحقیقات وی در این هنگام اشرف قرارگاه آحاد نژادهای مختلف و مختلط بود . پاره‌ای از بازماندگان گرجیانی که شاه عباس صفوی آنها را از قفقاز به این صفحات کوچانیده بود هنوز با ممیزات نژادی خویش در اشرف فعال بودند . به علاوه نی پیه از پاره‌ای از خانواده‌های طالشی ، خانوادهٔ ترکی از ناحیهٔ لنکران ، افراد طایفه‌ای‌مشهور به تات وچند خانوار از نژادی نامعلوم‌معروف‌به گدار نام می‌برد که این گدارها را « پاریاهای

مازندران» می‌خواند و مدعی است که وضع زندگی و درجهٔ اجتماعی این گدارها بی‌شباهت به بومیان هند یعنی افراد قبایلی چون کولها، بهیل‌ها و داریها نبود. ایشان معمولا به کارهائی از قبیل مراقبت ابنیه، شکار، و ماهیگیری روزگار می‌گذرانند و در عین‌حال که اسماً در زمرهٔ مسلمانان به‌شمار می‌آمدند قسمت اعظم خوراک آنها از گوشت خوکهای وحشی تأمین می‌شد. هرچند گاهی مسلمانان دختران زیبا روی این جماعت را به زنی می‌گرفتند اما به طور کلی وصلت بین آنها و سایر سکنهٔ اشرف به ندرت اتفاق می‌افتاد. (۴۸)

در عهد نی‌پیه از کاخ مشهور شاه عباس در اشرف دیگر هیچ اثری بر جا نمانده بود، با تمام این احوال مسافر مزبور معتقد است که موقعیت این کاخ از لحاظ طبیعی نظیر نداشته است چه دورنمایش دامنه‌های پربیشهٔ کوههای بلند است و درسمت شمال آن منظرهٔ زیبائی از خلیج آبی رنگ آشوراده بچشم میخورد. ظاهراً در این موقع میان درختان سرو بسیار قطور وبلند به عوض قلعهٔ قدیمی‌صفی‌آباد بنائی جدید به سبک اروپائی با اتاقهای زیبائی احداث کرده بودند که از بیرون به اسلوب ایرانی تزیین شده بود و نی‌پیه شکایت می‌کند که این بنا هنوز تکمیل نشده رو به ویرانی نهاده است. با این همه ایمان وی به آیندهٔ اشرف در قالب عبارتی به‌غایت نوید بخش نهفته است چه نی‌پیه معتقداست که «مسلماً روزی اشرف مهمترین نواحی کشاورزی ایران خواهد شد.» (۴۹)

رواج پنبه کاری

به طور کلی از ملاحظات نی پیه دربارهٔ کشاورزی مخصوصاً اهمیتی که در دههٔ آخر قرن سیزدهم هجری قمری به کاشت غلات و پنبه در مازندران داده‌اند دو نکته مستفاد میشود: یکی آرامش نسبی مملکت و دیگری نتایج دراز مدت جنگهای امریکا. باید در نظر داشت که در این قرن برجدیدهنوز مهمترین مرکز کاشت پنبه بود و همین که بین ایالات شمالی و جنوبی امریکا جنگ در گرفت صدور پنبه از امریکا دچار وقفه و بازار پنبه کاسد گردید. در نتیجه این رویداد قیمت پنبه بالا و علاقه به کاشت آن در بر قدیم به ویژه در نواحی مساعدی مثل شمال ایران رو به افزایش نهاد. میزان ترقی قیمت این کالا را باید از آن‌جاقیاس گرفت که پیش از سفر سروان نی‌پیه به ایران بهای هر خروار پنبه هفت الی هشت

تومان بود و حال آنکه کمتر از یکسال بعد این رقم به چهل تومان یعنی پنج برابر بالغ گردید. خود نی‌پیه مو کداً می‌نویسد که پنبه کاری عمل پرسودی است و در سراسر مازندران ادامه دارد. (۵۰) نکتهٔ جالب دیگری که از نوشته‌های این‌مسافر انگلیسی استنباط میشود بهبود تدریجی راه‌های مازندران است. مثلا وی پس از بیرون آمدن از اشرف چنین می‌نویسد:

«به قصبهٔ نیکا درجوار رودی به‌همین نام، که از شاه کوه سرچشمه میگیرد و دوازده میلی قصبهٔ مزبور در جهت غربی و شمال غربی به دریا می‌ریزد، رسیدیم. جادهٔ بین اشرف و نیکا جادهٔ به غایت خوبی است چه کف آن را به عوض تکه سنگهای بزرگ و ناصاف با شن مفروش ساخته‌اند. کف جاده بالاتر از سطح کشتزارهاست. آن را به خوبی زه کشی کرده و دو طرفش را پرچین بسته‌اند. در میان دشت جاده از میان زمینهای زراعتی هموار و سپس از دامنه‌های تپه‌ای خشک میگذرد. برروی رود نیکا پل محکمی زده‌اند که مرتباً مرمت شده و بر جا مانده است. نیکا، مهمترین دهکدهٔ این بلوک صدوپنجاه تادویست‌خانهٔ مسکونی ومزرعه دارد. خانه‌ها در دو سوی رودخانه میان کشتزارها پرا کنده است. ساکنان این ناحیه از ترکهای گریلی‌اند که افراد طایفهٔ مزبور ساکنان شش قصبهٔ دیگر از قصبات این بلوک را تشکیل میدهند. در مصب رود نیکا قصبهٔ بزرگی موسوم به نوذرآباد قرار دارد، اما برای این ناحیه‌بندری در کرانهٔ دریا وجود ندارد و نزدیکترین بنادر مشهد سر است که در کنار رود بابل درسمت مغرب این ناحیه قرار گرفته است. درسمت خاوری نوك شبه جزیرهٔ میانکاله، جنگل از نو آغاز میشود و تا آنجا که چشم کار می کند ادامه دارد ...... دشتهای با تلاقی و عریان اشرف یحتمل تا این اواخر در زیر آب مستور بوده است چه بقایای نمک دریا مانع از آن شده است که‌این اراضی نیز مانندسایرنقاط کرانه پوشیده از نباتات وخرم وسرسبزباشد» (۵۱)

کشاورزی ومالکیت

درمیان بیگانگانی که گیلان ومازندران را دیده‌اند وما تا کنون ازآنها یاد

کرده‌ایم تنها نی‌پیه است که به مسئلهٔ مهم مالکیت اراضی و اشکال کشاورزان دقیقاً اشاره می‌کند. از آن جا که زارع مازندرانی مالک زمین بود و عرف و عادت قهراً او را از فروش باز می‌داشت به عقیدهٔ نی‌پیه دو عامل مهم در ترقی و بسط کشاورزی مؤثر بود: یکی ابتکار وفعالیت انفرادی ودومی خط مشی ارشادی دولتی دلسوز. شیوهٔ تملک زمین درمازندران آن روزی هرچند انگیزهٔ مهمی برای ابتکار و فعالیت شخصی بود با این همه به نظر این بیگانه مانع از آن می‌شد که منابع کشور مورد استفاده قرارگیرد، چه باوجود جمیع عوامل مساعد طبیعی و جهانی، تازه طبقهٔ کشاورزانی نادان و تهی دست و بی مبالات و دولتی ضعیف و متزلزل هرگز قادر نبود کشور ایران را ازگرداب موحش ومنحوس فقر و بیچارگی برهاند. علی‌ایحال به نظر نی‌پیه چون تحصیل اراضی کاری دشوار بلکه محال بود رشد کشاورزی صرفاً بستگی به ابتکار و «دینامیزم» کشاورزان داشت و به هر صورت چنین اوضاعی مشوق سرمایه گذاری و فعالیت خارجیان در ایران نمی‌شد، ودرنتیجه مازندران یعنی ایالتی از ایران که صاحب عظیم‌ترین منابع وذخایرطبیعی وساعی‌ترین سکنه و بیش از هر نقطه‌ای بر خوردار از امنیت بود سالانه فقط چهل هزار تومان (۱۶ هزار لیرهٔ آن روزی) به خزانهٔ دولت مالیات می‌داد. (۵۲)

ساری دراین عهد

شهر ساری پایتخت حکومت مازندران و مقر میرزا مسیح معزالدوله در این زمان به مراتب آبادتر ازدوران سفر فریزر بود. غرض ازاین‌فقره آن نیست که حصار سوراخ شهر و یادیوارهای ریخته را مرمت کرده بودند چه از ملاحظات نی‌پیه پیداست که ظواهر شهر ساری چندان تغییری نکرده بود و از چهار دروازهٔ شهر یعنی بارفروش، استرآباد، فرح‌آباد، وچهل دختران، فقط دروازهٔ استرآبادسالم برجامانده و به خوبی تعمیر شده بود. نی‌پیه می‌نویسد:

«دروازهٔ استرآباد یک پاسدارخانه و دوبرج دارد که سقف آنها به‌همان اسلوبی که در نقاشیهای تبت یا چین دیده میشود تزیین شده است. در داخلهٔ شهر ظواهر همه چیز نظیف و مرتب است و جنب وجوش و ثروتی به چشم میخورد که در ایران غیر عادی است. اکثر خانه‌ها به طرزی

دلپسند و محکم ساخته شده و پا کیزه و وسیع است و هر خانه‌ای حیاط و نارنجستانی علیحده دارد. کوچه ها به خوبی سنگفرش شده و همه جا در دو سوی معابر پیاده روهائی بالاتر از سطح خیابان احداث کرده‌اند .... بازار ها مسقف و تمیز و دکا کین پر از اثاثیه و کالاست ومیدان دادوستد شهر جائی است دیدنی ...... این جا در زیر چادرهای سفیدی که افراشته شده انواع امتعهٔ داخلی و بسیاری از کالاهای ارزان خارجی به توسط فروشندگانی کم حرف و فعال بر خریداران عرضه میشود .... ساری صنعت خاصی ندارد بلکه کلیه نیازمندیهای مردم را تأمین میکند و ازمحصولات محلی کتان و حریر ولوازم چرمی را میتوان نام برد ....» (۵۳)

نی‌پیه جمعیت ساری را پانزده تاشانزده هزار نفر ضبط کرده است و درعین حال معتقد است که این ارقام تابع نوسانات موسمی است، به این معنی که رقم دقیق نفوس شهر در زمستان و تابستان یکی نیست چه هنگام زمستان عدهٔ زیادی مراتع و قصبات کوهستانی را ترک گفته به ساری می‌آیند و موقع بهار شهر را ترک میگویند، و در اثنای تابستان جمع کثیری از مردم ناحیهٔ فیروز کوه متوجه ساری میشوند تا در کشتزارها و بازار شهر و کوره‌های آجرپزی کار کنند. همین امر تا حدودی در بارهٔ شهر بار فروش پایتخت تجارتی مازندران صدق می کرده است که صاحب دوازده هزار خانه و بین پنجاه تا شصت هزار نفر جمعیت بوده است. نی‌پیه مدعی است که در این تاریخ یعنی چهل و دوسال پس از بروز طاعون موحش سال ۱۲۴۶/۴۷ هنوز جمعیت بارفروش به صورت اولش باز نگشته بود، اما فعالیت بازرگانان و میزان دادوستد قطعاً سال به‌سال رو به ازدیاد می‌نهاد و با آن که باج یا مالیاتی به عنوان راهداری گرفته نمی‌شد، جمع عواید دولت ازطریق تجارت سر به پنجاه هزار تومان می‌زد. بدون شک بخشی از این افزایش دادوستد را باید معلول امنیت نسبی مملکت و بخشی دیگر را معلول بهبود ارتباطات دانست. نی‌پیه می‌نویسد:

«از آمل که متوجه تهران می‌شویم مبلغی از راه در کنارهٔ درهٔ هراز قرار دارد .... این موقع سال در قسمتهای سفلای بیشه هنوز رنگ زرد برگهای درختان حکایت از آمدن خزان می‌کرد و حال آنکه در قسمتهای علیای کوه تمامی درختان عریان بودند. از اینجا مقادیر زیادی «میسل‌تو»(۱) یا بوسه گیاه را می‌برند و به قصباتی واقع در حاشیهٔ این بیشه‌ها حمل می‌کنند تا برسبیل خوراک و علوفهٔ زمستانی به دامها دهند. در میان درهٔ باریک هراز دست به احداث راه جدیدی زده‌اند که به اسلوب راههای اروپائی ساخته میشود و خیال دارند که در این جاده از وسائل نقلیهٔ چرخ داری بین تهران و مازندران استفاده کنند. این جا درختان جنگل را بریده وسنگها را منفجر ساخته‌اند، اما ساختمان جادهٔ جدید چندان تعریفی ندارد ونمیتواند بیش از یکی دو فصل دوام آورد، چنان که هم اکنون به‌واسطهٔ پی‌ریزی معیوب، دربدنهٔ چندین دیوارشکافهای بزرگی پدیدارشده و مصالحی که در زیر کاری مورد استفاده قرار گرفته به‌اندازه‌ای بداست که در وصف نمی گنجد و پهنای جاده و شیب آن به غایت نامنظم است. با تمام این اوصاف جادهٔ نوساز به مراتب از آن کوره راه خطرناك قدیمی مغتنم‌تر است و اگرتکمیل شود وآن را مفتوح نگه دارند بی‌شک کمک شایانی به‌اقتصاد کشور خواهد کرد.» (۵٤)

رابینو در مازندران

در بین مسافران بیگانه‌ای که درعرض صدسالهٔ اخیر در صفحات شمالی ایران به ویژه مازندران سفر کرده‌اند کمتر کسی را میتوان سراغ گرفت که مثل هـ. ل. رابینو(۲) نائب کنسول انگلیس در رشت حین ضبط مشاهدات خویش نهایت دقت و امانت را رعایت کرده باشد. از پاره‌ای جهات من جمله ضبط نام و مشخصات طوایف و ایلهای مختلف شمال، مقالات رابینو درواقع منبع اطلاعاتی بی مانند است. رابینو که قبل از شروع جنگ بین‌الملل نخست، مدتی در رشت به انجام وظیفه مشغول بوده است دو بار درسالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ به مازندران سفر کرد و بعداً یادداشتهای خود را تحت عنوان «سفری در مازندران از رشت

1 - Mistletoe
2- H. L. Rabino

تا ساری» که مبتنی بر مشاهدات و تحقیقاتش در این دو سال بود انتشار داد. مطالعه در بارهٔ جغرافیا وتاریخ مازندران برای رابینو جذبه و کشش خاصی داشت چه وی معتقد بود که این امر برای کلیه کسانی که علاقه به تاریخ ایران دارند، به ویژه محققان بیگانه، حائز اهمیت است. علت این اهمیت را وی راز کامیابی و بقای سرزمینی که «تا مدتها پس از رواج خط عربی در سایر نقاط ایران شیوهٔ نوشتن پهلوی را حفظ کرد و هنوز در لهجه‌اش اصالت زبان فارسی دیده میشود» می‌دانست.

ازبسیاری لحاظ نوشته‌های رابینو سبک و ژرف بینی و دقت مسافر قبلی ما، سروان نی‌پیه را که سی و پنج سال میان آندو فاصله است به یاد می آورد. وی از رشت حرکت کرده و از نورود که گاهی به لاله‌رود مشهور بوده است گذشته از طریق کوچصفهان و رشت آباد خود را به لاهیجان می‌رساند:

«در اینجا امین‌الدیوان قصر زیبائی رابنیاد نهاد و کاشت چای را تشویق کرد. رواج چای در گیلان چندان قدمتی ندارد زیرا کاشت بوتهٔ مزبور فقط چند سال پیش به همت کاشف السلطنه در این ایالت رواج یافت و اکنون شنیده‌ام که تقریباً چهل هزار بوته چای در این ناحیه وجود دارد. متاسفانه در همین اواخر باغبانی روسی که سرگرم آموختن رموز چایکاری و دقایق مخلوط کردن چندین گونه چای با یکدیگر به‌اهالی محل بود بر اثر سؤ تفاهمی با کارفرمایش گیلان را ترك گفت و اکنون گیلکها بدون هیچ گونه اطلاعات فنی خود به این کار اشتغال دارند .... از شاه نشین اتاق بزرگ خانه‌ای که در آنجا اقامت گزیده بودیم استخر ودر کنارش سبزه میدان لاهیجان و سرانجام کلبه‌های ما کنان شهر لابه‌لای درختان دیده میشد. در سمت شمال دریای مازندران و در جهت شمال شرقی خانه‌های لنگرود هویدابود. باقی این اراضی را توده‌ای از جنگلها و بیشه‌های سرسبز تشکیل می‌داد که از میان آنها دود چون گیسوی پرپیچ و شکنی بالا می‌رفت واز وجودآبادیهای متعددی مارا آگاه می‌ساخت.» (۵۵)

پس از توقف مختصری در لاهیجان، رابینو از میان جنگل به سفر ادامه داده ودر دیوچال باغ منجم‌باشی لنگرودی را که مشهور به «یکی از زیباترین

باغهای ایران » بوده است تماشا کند و سپس خود را به سخت‌سر از توابع تنکابن می‌رساند. در این هنگام ناحیهٔ مزبور به دو منطقهٔ علیحده یعنی سخت‌سر رعیتی و سخت‌سر حکومتی که تعلق به حاکم ناحیه سپهداراعظم و خانواده‌اش داشته است تقسیم می‌شد و محصولات عمده‌اش عبارت از ابریشم و برنج بوده است. رابینو معتقد است که پیلهٔ ابریشم ناحیهٔ تنکابن به خوبی پیلهٔ ابریشم گیلان نیست. اما پارچه‌های ابریشمی این ناحیه مخصوصاً با طرحهای گوناگونی که دارد جلب نظر می‌کند. ظاهراً آخوندمحله مرکز مهمی برای تهیهٔ نمد وتمامی ناحیهٔ سخت سر به پرورش دامها و از لحاظ فراوانی عسل و ماهی مشهور بوده است. رابینو ضمناً از انواع درختان این ناحیه به دقت تمام و به تفصیل یادمیکند و از لحاظ علاقه به ضبط جزئیات تاریخ طبیعی محل، وی را میتوان از پیشگامان مکتبی دانست که امروزه محقق روسی پطروف(۱) سرحلقهٔ آن محسوب میشود. رابینو چشمه‌های آب گرم سخت سر را نیز به دقت تمام یک یک برمی شمرد:

«سخت سر به واسطهٔ چشمه های آب گرم شهرت بسزائی دارد. تعداد چشمه‌های بزرگ شش تا و چشمه‌های کوچک به مراتب زیادتر است. معمولا این گونه چشمه‌ها ژرفای زیادی ندارد. یکی از آنها را اختصاص به زنان داده ودور تادورش دیوارسنگی بی‌قواره‌ای کشیده‌اند. حرارت آب بزرگترین آنها که به‌آب گرم بزرگ معروف‌است به صدوچهارده درجه‌ونیم فارنهایت (۴۵/۸ درجه سانتیگراد) می‌رسد. دومی‌را بچه گرماب می‌خوانند که صد ویازده درجهٔ فارنهایت حرارت‌دارد. سومی که ازآن‌زنهاست صدونه درجه حرارت دارد وگرمای چهارمی که به‌انجیربن‌معروفست به نودوهشت درجهٔ فارنهایت می‌رسد. اندکی دورترازاین‌چشمه‌ها دوچشمهٔ‌دیگر وجود دارد که یکی را خالک و دیگری را سنگ‌بن می‌نامند. اولی نودوهشت و دومی صد و یک درجهٔ فارنهایت حرارت دارد. این آبها به ویژه آب گرم بزرگ دارای مقدار زیادی گوگرد، گازهای اسید کاربونیک واسید هیدروکلوریک و همچنین آهن و آهک و مقداری املاح گوناگون است.

1 - Petrov

مردم محل معمولا برای معالجهٔ بیماریهای پوست و درد مفاصل و عوارض بعدازتب بداین چشمه‌ها برای آب تنی می‌روند. اما از رژیم غذائی خاصی پیروی نمی کنند.» (۵۶)

طوایف تنکابن وکلاردشت

از سخت سر تا بارفروش کوههای با شکوهی که پله پله بر روی هم قرار گرفته است و شالی‌زارهای معروف تنکابن بین کوهها و دریا، بدی جاده‌ها، و یکنواختی مناظر و مرابا در کرانهٔ دریا از رودسر گرفته تا عباس آباد همه ازمطالبی است که رابینو در بارهٔ آنها مفصلا سخن می‌راند. همچنین وی شرح دقیقی دربارهٔ قبایل یازده گانهٔ تنکابن وشاخه های دهگانهٔ طایفهٔ خواجه‌وند بیان‌می‌دارد ومی گوید که اکثریت این خانواده‌ها علی‌اللهی اند و سرمدشان عبدالعظیم‌میرزای کرمانشاهی است. سپس عطف توجه به طوایف ساکن کلاردشت می کند که آقا محمدخان قاجار آنها و افراد ایل عبدالملکی را به منظور حفاظت تهران در قبال هرگونه شورش احتمالی ساکنان این ایالت که در آن ایام به سر کشی مشهور بودند از اردلان وکروس باین ناحیه کوچانید. در ۱۳۲۶ قمری که رابینو از این صفحات دیدن می کرد هر چند که اکثریت افراد طوایف ترک وعبدالملکی در قصبات سکنا گزیده بودند با این همه دراثنای فصول گرم به دنبال چراگاه به‌حرکت درمی‌آمدند و در میان دشتها و کنار بیشه‌ها چادر می‌زدند و روزگارربه پرورش نژاد اصیلی از اسبان باد پای وگله‌داری‌می گذرانیدند. زراعت این نواحی اکثراً به‌صورت دیمی بود. برای‌زمین‌خراج یا مالیات‌ارضی قلیلی پرداخته‌می‌شد. زنهای‌این طوایف‌اوقات خود را به قالی بافی و جاجیم بافی می گذرانیدند. به علاوه از نوشته‌های رابینو استنباط میشود که افراد طوایف خواجه وند نه فقط به علت معتقدات دینی بلکه به واسطهٔ تملک بهترین ییلاقهای ناحیهٔ تنکابن و کجور و اطرافش منفور سایر ساکنان این نواحی بودند و ساکنان تنکابن، کلارستاق و کجور (که تا چندی پیش از این تاریخ بخشی از رستمدار محسوب می‌شد) در عین حال که در نظر سایر اهالی مازندران کتلک بودند خود را ابداً مازندرانی نمی‌شمردند.

رابینو از ناحیهٔ نور به علت وجود معادن گوناگون و از آن‌جمله آهن، مس

و سرب که نه فقط در دل کوهها بلکه به قول بسیاری از مردم محل در بستر رودها پیدا می شده است به ویژه یاد می کند . وجود پاره‌ای از این کانها در نزدیکی حمستان و تنگه معلوم بوده است. استخراج سرب ناتیج برای ساختن فشنگ معمول بوده و رابینو تصریح می کند که در عهد ناصرالدین شاه از این سرب گلوله های توپ می ساختند و به تهران حمل می کردند و خود وی مقداری از این گلوله ها را در محل به‌چشم دیده بود. (۵۷) قدر مسلم‌آن‌است که علاقهٔ بیگانگان به پیدا کردن و بهره‌برداری از این کانها قبل از استقرار مشروطیت بسیار زیاد بود . مثلا سه سال قبل ازسفر رابینو (در ۱۳۲۳ قمری) یک نفر آلمانی درصدد احداث راهی میان ونوش و نورودبار برآمده بود تا هم ازجنگلهای شمال استفاده کند و هم به بهره‌برداری از کانهای سنگ‌آهن بپردازد .

آمل نود سال پس از فریزر

مقایسهٔ بین نوشته های جیمس‌بیلی فیریزر و رابینو که ۸۷ سال بعد از وی در صفحات شمالی ایران سفر کرده است نمودار جالب و عبرت انگیزی از ویرانی پاره‌ای از بهترین شهرهای ایران است ، و این ویرانی یازوال در مورد هیچ شهری بیشتر از آمل صدق نمی کند . در ۱۲۳۹ قمری فریزر نوشته بود که « شهر آمل هشتصد محله یا برزن دارد . و مجموع خانه‌های شهر چهل و پنج هزار است و نفوس آن رویهمرفته به سی وپنج الی چهل هزار نفر می‌رسد که کاهش وافزایش این رقم بستگی به‌فصول مختلف دارد . » (۵۸) در ۱۳۲۶ قمری رابینو آمل را صاحب دو هزارخانه و فقط نه‌برزن و چهارصد باب دکان دانسته است که‌به این حساب جمعیت آمل در عرض مدتی کمتر از نودسال بالغ بر بیست و دوبار تقلیل یافته بوده است . با آن که بر اثر وقوع زلزله و طغیانهای مکرر رود هراز درعرض این مدت به آمل خرابیهای زیادی وارد آمده بود معذلک نوشته های رابینو گواه است که هنوز این شهر را یکی از آبادترین شهرهای مازندران می‌دانستند و هنوز آمل به‌داشتن چهار دروازه : لاریجان، بارفروش، تلیک‌سر ونور دروازه برخودمی‌بالید . محصولات مهم این ناحیه روغن ، برنج ، پشم ، پنیر ، مر کبات ، عسل و گردو بود که مقادیری از این فرآورده‌ها را به تهران صادر می کردند و درعوض چای ، حنا، ادویه ، توتون ، مخمل ، چیتهای منچستر ، پارچه های ابریشمی، ظروف قلعی ومسی

و کفشهای ساخت تهران می‌ستاندند ؛ جنگلهای این ناحیه هنوز مورد بهره‌برداری قرارنگرفته بود وفقط از چوب شمشادش استفاده می‌شد و جالب‌تر ازهمه چهار هزار رأس استری که بین تهران و مازندران به حمل بار اشتغال داشتند متعلق به مردم آمل بود .

کوشش‌های مردی ترقیخواه

مسلما پاره‌ای از زمامداران امور و مصلحین دوراندیش ایران در آغازقرن چهاردهم هجری قمری به فکر احیای عظمت از یاد رفتهٔ این نواحی وبه‌ویژه‌افزایش میزان داد وستد بر آمده بودند . سرحلقه این گونه افراد را باید حاج‌امین‌الضرب دانست که مردی به غایت زیرک ، ترقیخواه و شجاع بود . رابینو به اقدامات‌وی چنین اشاره می کند :

«در حدود سال ۱۸۸۸ (۱۳۰۵ قمری) شادروان امین‌الضرب به احداث خط آهنی بین محمودآباد و آمل دست زد و غرضش آن بود که دادوستد بندر مشهد سر را به محمودآباد برگرداند . همچنین وی خیال داشت که به وسیلهٔ خط آهن معادن سنگ‌آهن مهون را به آمل متصل سازد . اما این اقدامات مثل کشیدن خط تلگراف‌بین آمل و بارفروش توأم با کامیابی نبود چه سیمهای تلگراف را بریدند و دزدیدند . محمودآباد محل مناسبی برای احداث بندر نبود و آدم مخاطره‌جوئی چون امین‌الضرب نتوانست به سهولت برمخالفتهای حاکم سابق لاریجان چیره گردد . در ۱۸۹۰ (۱۳۰۷ قمری) امین الضرب به فکر ایجاد کارخانهٔ بزرگی افتاد که قرار بود حاوی بخش مخصوصی‌برای اره کردن وقطع‌الوار و بخش‌دیگری به منظور تهیهٔ قند و شکر باشد . اما این طرحها هرگز جامهٔ تحقق نپوشید و ماشین‌آلاتی که‌وارد شده بود در ایستگاههای خط‌آهن ویران محمودآباد و آمل در معرض عوامل جوی قرار گرفت و زنگ زد . » (۵۹)

رابینو مدعی است که در این عهد مردم آمل برای احداث خانه‌های جدید هیچ گاه نیازی بخرید آجر یا خشت خام نداشتند چه هر نقطه‌ای را به عمق چندپا

حفر می‌کردند به آجر می رسیدند و از آجرهائی که باقیماندهٔ بناهای تاریخی اعصار گذشته بود احتیاجات خود را مرتفع می‌ساختند ، و پاره‌ای از این آجرها به ابعاد ۱۶ در ۳ اینچ و مشهور به آجرهای گبری طالبان فراوان داشت .

بابل از عهد فریزر تا دوران رابینو

در عرض ۸۷ سالی که میان سفر جیمس بیلی‌فریزر و ه. ل . رابینو در مازندران فاصله بود بارفروش نیز مثل سایر شهرهای مازندران بر اثر زلزله وطاعون و وبا ، و مهیب‌تر از همهٔ این‌ها جور عمال حکومت مرکزی لطمات‌و خسارات‌فراوان دیده بود . اما نباید فراموش کرد که خسارات و لطمات وارده بر بارفروش هرگز به پای آمل نمی‌رسید و بارفروش هنوز پر نفوسترین شهر مازندران بود . علت یا علل کامیابی وسربقای بارفروش را فریزر آن‌سوداگر دوراندیش‌تیزبین ومدبر در ۱۲۳۹ قمری چنین بیان می‌کرد :

« دشوار است دید که دربادی امر چه مزایا ومحسناتی سوداگران رامتوجه بارفروش ساخت و موجبات رفاه و کامرانی امروزی را فراهم آورد . چه در نظر نخست بسیاری عوامل طبیعی با انتخاب چنین نقطه‌ای برای ایجاد شهری بازرگانی تضاد دارد . بارفروش در اراضی پست و باتلاقی ، منتها به غایت حاصلخیز واقع شده است . جاده‌های گود و تقریباً گذرنا کردنی آن ارتباط با سایر نقاط کشور را مقطوع می‌سازد .... بندرولنگرگاه مناسبی ندارد .... از طرف دیگر می‌توان چنین استدلال کرد که بارفروش در میان دشت بسیار وسیع و حاصلخیزی قرار دارد که نه تنها بازار مناسبی برای کلیه مازندران‌است بلکه درنقطهٔ مطلوبی در سرراه میان قزوین ـ تهران ـ شاهرود .... ورشت‌واقع شده‌است . اما به هر علتی دراصل این محل را برای دادوستد انتخاب کردند بدون شک اینک بزرگترین حسنش آزادی مردم ازجور عمال حکومت مرکزی است . حاکم شهر بازرگانی از اهل بارفروش است که اگر گرایشی هم داشته باشد ، تازه جرأت ندارد به زور از مردم پولی بستاند . مالیات بارفروش با اعتدال قرین است و به همین دو علت است که بسیاری از سوداگران این شهررا پایگاه خود و مرکز دادوستد ساخته‌اند .» (٦٠)

چنین شهری که به عقیدهٔ فریزر بزرگ‌تر و مرفه‌تر از اصفهان و صاحب دویست هزار نفر جمعیت بود در عهد رابینوهنوز ۹۱۲۲ باب‌خانه وچهل‌وپنج هزار نفر جمعیت داشت . رابینو مدعی است که در بارفروش، پرنفوس‌ترین شهر مازندران، هفتصد وچهل و دو خانوادهٔ یهودی ، ده تا پانزده خانوادهٔ ارمنی و شش خانوادهٔ یونانی زندگی می کردند که همگی افراد این خانواده‌ها از کوچک و بزرگ به داد و ستد اشتغال داشتند . در عرض این هشتاد وهفت سال به همان نسبت که از میزان جمعیت بارفروش کاسته گردیده بود تعداد مدارس آن نیز تقلیل یافته بود و با آنکه کاروانسراهائی چون قیصریه و وزیری و میرزا شفیع یا از بین رفته و یا از اهمیت صد سال پیش افتاده بود معذلک به‌عقیدهٔ رابینو هنوز بازارهای شهر از لحاظ وسعت و رونق سایر شهرهای ایران‌را بر سر رشک می‌آورد . از لحاظ کاشت و تهیهٔ محصولات تنها رویداد جالب در اثنای این مدت آن‌بود که بازرگانی یونانی به‌ترویج بسیاری از نباتات ناحیهٔ اودسا(۱) ومنجمله کاشت بوته‌های تنباکو وتهیهٔ توتون اشتغال داشت . ظاهراً در مازندران توتون خوبی به عمل می‌آمد ؛ اما هنوز بازار مناسبی برای این متاع پیدا نشده بود . ملاحظات این سیاح بیگانه دربارهٔ بقایای بناهای قدیمی عهد شاه عباس به ویژه باغ شاه و بحر ارم که قبلا به تفصیل از آن یاد کرده‌ایم جالب است . همان طور که گفتیم باغ شاه معروف خارج شهر بارفروش در میان دریاچه‌ای مصنوعی احداث گردیده بود . رابینو می‌نویسد :

« پل بیست و چهار چشمه‌ای آجری به باغی در میان جزیره که اکنون به صورت ویرانه‌ای در آمده است منتهی می شود . همچنین در این جا بقایای کاخی ییلاقی به چشم می‌خورد که اصلا به‌امر شاه‌عباس پی‌ریخته شد و به امر ناصرالدین شاه آن را مجددا تعمیر نمودند . این‌عمارت هشت گوشه ، سقفش فرو ریخته بود و پلکانش به طرزی‌خراب‌بود که اگرشخص بر روی آن گام می‌نهاد احتمال داشت هرآنی فرو ریزد .... در قسمت جنوبی دریاچه بنای جدیدتری وجود دارد که در زمان سلطنت آقا محمد خان قاجار احداث شد . آقامحمدخان مانند شاه عباس وجانشینان آن‌پادشاه

1 - Odessa

علاقهٔ وافری به مازندران داشت و در این ایالت به احداث کاخهای متعددی کمربست . آب دریاچه که هنگام تابستان در شالی زارها مصرف میشود از نهری موسوم به اک رود می‌آید که سرچشمه‌اش رود بابل است . شنیده‌ام از موقعی که بحر ارم به فروش رفته است تدریجاً بقایای کاخهای شاهی ناپدید میشود چه آجرها را متدرجاً برای احداث ابنیه به بارفروش منتقل می‌سازند .» (۶۱)

طایفه‌های بومی و مهاجر

نوشته‌های رابینو نه فقط مشتمل برتوضیحات دقیق و مفصلی دربارهٔ نباتات و گیاهها و حیوانات وحشی صفحات شمالی ایران است ، بلکه منبع موثق و مغتنمی برای کسب اطلاع در بارهٔ قبایل و طوایفی است که در ربع اول قرن چهاردهم هجری قمری درمازندران زندگی می کردند . ازآنجمله‌اند : عبدالملکی ، خواجه‌وند گریلی ، اصانلو ، بلوچی ، افغانی و کرد که درطی ادوار مختلف به امر پادشاهان ایران در مازندران توطن گزیدند و به اتکای تعهد خدمت نظام ، حق تملک‌بر اراضی یافتند .

رابینو مدعی است که در آن عهد افراد طوایف مختلف چنان با مردم بومی مازندران در هم آمیخته بودند که صرفنظر از کردها و معدودی ترک زبان تمیز و تفکیک مابقی به غایت دشوار بلکه محال‌بود . این گونه افراد «غیربومی» تدریجاً زبان و عادات ورسوم اصلی خود را به کلی فراموش کرده بودند و به‌ویژه در نظر یک نفر خارجی ، از همه لحاظ مازندرانی محسوب می‌شدند . رابینواز نظر عده و اهمیت ، دو طایفهٔ عبدالملکی و خواجه‌وند را مقدم برسایرین می‌شمرد . افراد طایفهٔ عبدالملکی که اصلا دردره گز سکونت داشتند ازآنجا به عللی ابتدا متوجه شیراز وسپس ناحیهٔ شهریارشدند و پس ازسه سال توقف درآن ناحیه آقامحمدخان ایشان را به‌نور کوچانید . مدت اقامت آنها درنور چهل سال به‌طول انجامید تا آن که سر انجام صدراعظم، میرزا آقاخان نوری ایشان را به زاغ‌مرز درنزدیکی ساری فرستاد . رابینو مدعی است که هنگام سفر وی به مازندران با آن که عبدالملکی‌ها مازندرانی شده بودند به کردی تکلم میکردند و مکلف بودند که هر وقت حکومت

مرکزی‌اراده کند بی‌درنگ یکصد نفر تفنگدار سوار دراختیار فرمانده محل بگذارند . از دو طایفهٔ عبدالملکی و خواجه‌وند که بگذریم رابینو در بارهٔ سایر طوایف کوچکتر از جمله « افغانهای ساکن قره تپه » توضیحات مفصلی می‌دهد که برای کسی که علاقه به تحقیق در بارهٔ ایلات و طوایف ایران داشته باشد فوق‌العاده مغتنم است .

در میان نوشته‌های رابینو یک فقرهٔ جالب ارتباط با « خمسه بازار » دارد که به قول این‌جهانگرد ده‌سال قبل از سفر وی به مازندران تدریجاً منسوخ گردیده بود . طبق استنباط رابینو درقدیم الایام میدان بزرگ بندر فریکنار که بالغ بر یک فرسنگی مشهد سر قرار داشت همه ساله چهل روز پس از نوروز مرکز دادوستد مهمی می‌شد که قاعدتاً یک ماه طول می کشید و به خمسه بازار مشهور بود . سوداگران بومی وارمنی و یهودی از کلیه نقاط ایران و از تمامی بنادر روسیه‌در کنار دریای خزر متوجه این نقطه‌می‌شدند واجتماع بازرگانان‌مزبور به‌حدی بود که‌حضور شصت الی هفتاد نفر عسس برای حفظ نظم و آرامش محل ضرورت پیدا می کرد و اقبال بازرگانان از خمسه بازار به جائی رسید که جمع کل دادوستد یک ماهه سر به ربع میلیون تومان زد .

رابینو در ساری

از آمل و بارفروش که بگذریم رابینو در بارهٔ مقصد سفر خویش ، شهر ساری ، شرح مفصلی بجا نهاده است و از مقایسه بین نوشته‌های وی ومسافرین‌قبلی به ویژه فریزر ، پرواضح است که ساری نیز مثل سایر شهرهای مازندران بر اثر مرور زمان ، بی‌مبالاتی مردم ، زلزله وطاعون سیر نزولی پیموده بود و دیگر مانند عهد فریزر به داشتن سی تا چهل هزار نفوس مباهات نمي کرد . بااین همه ، ملاحظات رابینو دربارهٔ ویرانی تدریجی شهر جالب است . وی می‌نویسد :

«ساری در میان دشتی قرار گرفته است و محیط آن درحدود سه‌میل است . درایام پیشین دور تادور شهر دیوار و خندقی قرار داشت که اکنون بقایای آن در بعضی نقاط بچشم می خورد . قلاع و استحکامات این شهر را آقامحمدخان قاجار بنیاد نهاد و آن چه در عهد سلطنت وی احداث گردیده بوددردوران‌سلطنت فتحعلی‌شاه‌تعمیرشد . کوی مهم‌شهر میرمشهد نام دارد

«مسجد جمعهٔ آن در ایام گذشته آتشکده‌ای متعلق به گبرها بوده است . مشهور است که در نزدیکی آن آتشکده قبر فریدون قرار داشته است اما اکنون اثری از آن برجا نمانده . شهر ساری که والی نشین ایالت محسوب میشود اصلا به امر آقا محمدخان ساخته شد . بر اثر حریق قسمتی از این شهر از بین رفت و سپس به فرمان محمدقلی میرزای ملک آرا ، یکی از فرزندان فتحعلی شاه ، از نو در آن جا تعمیرات فراوانی نمودند . برای رسیدن به دیوانخانه ، شخص ابتدا اززیر دروازهٔ باشکوهی که به‌نقاره‌خانه اشتهار دارد می‌گذرد . در میان حیاط دو حوض قرارگرفته که یکی بردیگری عمود است و مجموعاً شکل حرف "T" فرنگی را تشکیل می‌دهد . هنوز آثار نقاشیها وخطوط ومقرنس کاری برروی دیوارها به‌خوبی دیده می‌شود ؛ اما ازتزیینات وپیکر نگاریهائی که مخصوصاً فریزر و استوارت قبلا به‌چشم دیده و توصیف کرده بودند اثری برجا نمانده است . چهار درخت چنار تنومند و باشکوه در میان حیاط سر بر آسمان برافراشته است . در آن سوی میدان ، روبروی نقاره‌خانه ، باغ شاه قرار دارد که سابقاً به باغ ملک‌آرا مشهور بود ؛ در بزرگ ورودی آن را چند سال قبل به امر عبدالله خان سردار ساختند . این قصر دوآشکوب فوقانی دارد و معمولا در این جاست که والی مازندران روزها به انجام امور مربوطه می‌پردازد . کاخ واستخر زیبائی که شاهزاده ملک‌آرا ساخته بود اینک به درجه‌ای از ویرانی رسیده است که اگر تعمیراتی در آن صورت نگیرد از بین خواهد رفت . هنگام سفر قبلی به ساری ، بر اثر تشویق نظام السلطان والی مازندران ، چندتن از معاریف ایالت به تعمیر و حفظ این آثار تاریخی علاقمند شده بودند ؛ اما همچنان که کرارا در ایران اتفاق می‌افتد والی را به پایتخت احضار کردند و با رفتن وی نیز دیگر کسی اعتنائی به باغ شاه ننمود .» (۶۲)

ادموندز در دیلم

شانزده سال پس از سفر رابینو به مازندران گذر یکی دیگر از مأمورین انگلیسی به صفحات شمال ایران افتاد . سی.جی.ادموندز (۱) که در ۱۹۲۴

1 - C. J. EDMONDS

(۱۳۴۳ قمری) از قزوین به اتفاق چند تنی ، منجمله یک نفر جلودارهندی و سه سوار اهل خمسه عازم گیلان گردید بعداً مشاهدات خویش را به سبک روان وشیرینی زیر عنوان « سیاحتی در دیلم به هنگام خزان » انتشار داد . سفر ادموندز هنگامی صورت می‌گرفت که واقعهٔ جنگل برهبری میرزا کوچک خان و یاران او اتفاق افتاد .

زیبائی املش

تحت چنین شرایطی بود که سی. جی. ادموندز وهمراهانش متوجه گیلان شدند و سفر پر ماجرای خود را آغاز کردند . ادموندز تمام دشواریها و مشکلات این سفر را در قالب عبارات شیرین و خوشمزه‌ای برای خواننده آسان می‌سازد وضمناً مشاهدات خویش را بی هیچ کم و کاستی بر می‌شمرد . دقت و ظرافت و ذوق وی همه از خلال عباراتش پیداست :

«املش دهکدهٔ بسیار زیبائی است که حین عبور از آن ، در هرپیچ وخمی شخص بی‌اختیار به یاد مناظر طبیعی انگلیس می‌افتد . این دهکده یکصد باب خانه دارد و مسکن تقریباً دویست خانوار از صوفیان است که ناحیهٔ رانکوه تعلق به آنها دارد ، و لذا میزان تمکن و رفاه آنها زیاد تر از خانواده‌های عادی است . خانه‌های این دهکده که در میان درختان بیشه پراکنده شده از آجرهای سرخ رنگ وسقفهای آنها پوشیده از سفالهای سرخ معمولی گیلان است . مراتع چندی برای چرای دامها وجود دارد که مهمترین آنها سبزه میدان نام دارد . سبزه میدان مرتع عمومی بسیاربزرگی است که در انتهایش مسجدی احداث کرده‌اند ، درخت گردوی فوق‌العاده تنومند و بزرگی بر آن مسجد سایه افکنده است . املش بازار کوچکی باده دوازده دکان قصابی وبقالی وعطاری‌دارد . در دکه‌عطارهامعمولا کیسه‌های ادویه ، ده بیست شیشه دارو ، یکی دو بسته کبریت و تعدادی تخم مرغ بچشم می‌خورد . در این دهکده دو سه دکان درزیگری وجود دارد که قاعدتا در درون هر دکه‌ای درزیگر را می‌توان جلوچرخهای سینگر مشغول کار دید ...... فقط افرادی که محکوم به گذرانیدن سالهای

دراز عمر خویش در بیابانهای بین‌النهرین یا اراضی خشک فلات ایرانند می‌توانند تصور کنند که شعف ما از دیدن چمنی زمردین و پرچین‌هائی سبز و حتی رده‌های بوتهٔ تمشک جنگلی تا چه اندازه بود .» (۶۳)

لاهیجان در جنگ اول جهانی

از خلال نوشته‌های ادموندز اوضاع پریشان گیلان ، به ویژه نقاطی که بر اثر هجومهای پیاپی بلشویکها و نیروهای یاغی و هم چنین مهاجمات متقابل لشکریان دولتی و سربازان انگلیسی لطمات فراوان دیده بود به خوبی هویداست . در این تاریخ بر رشت و انزلی خرابیهای فراوان وارد آمده بود ، و حتی دو هفته قبل از رسیدن ادموندز به رودسر واقع در گیلان خاوری ، بندر مزبور به واسطه آتشباریهای پیاپی رزمناو بلشویکها موسوم به تروتسکی متحمل خسارات فراوان و تلفاتی چند گردیده بود . سرانجام ادموندز و همراهانش خود را به لاهیجان رسانیدند که در این موقع طبعاً وضعی متزلزل داشت و چون حامل نامه‌ای ازسید احمد خان یکی از معاریف ناحیهٔ مزبور بودند همگی را در خانه بزرگی مشرف بر سبزه میدان منزل دادند . ادموندز می‌نویسد :

«شهر لاهیجان در دست حکومتی نظامی اداره می شد و فرماندار نظامی محل ماژور اقتدار نظام که از صنف ژاندارسری بود طبق سنن جاری ایران آن روز بعد ازظهر به دیدن ما آمد . رئیس نظمیه وسایر معاریف لاهیجان نیز به ماژور اقتدار نظام تأسی جسته از سرادب یا کنجکاوی به ملاقات ما شتافتند . تمام روز از صبح تا غروب مرتباً صدای آتشباری توپها از انزلی به گوش می‌رسید . مقر ستاد قزاق در رشت تلفنی به ما اطلاع داد که دلواپس نباشیم .» (۶۴)

طبق نوشته‌های این سیاح انگلیسی ، لاهیجان در این تاریخ بالغ برهزار وپانصد باب خانهٔ مسکونی و دوازده هزار نفر جمعیت داشت ؛ وادموندز به ویژه از ظواهر دلپسند این شهر قدیمی ، بناهای آجری و پشت بامهای مفروش با سفال سرخ رنگ ، کوچه‌های سنگفرش شده و مناظر طبیعی جالب آن با تحسین فراوان

یاد می کند . این ناحیه که درآغاز سدهٔ چهاردهم قمری مرکز تجارت ابریشم گیلان و صحنهٔ فعالیت چندین بنگاه بازرگانی یونانی شده بود هنگام سفر ادموندز اهمیت خود را به کلی ازدست داده بود ، چه بروز جنگ بین‌الملل ، کشمکشهای طرفداران میرزا کوچک خان جنگلی و سربازان حکومت مرکزی و سپس مداخلهٔ بلشویکها و نا امنی مداوم هیچ کدام فرصتی برای زنده کردن تجارت ابریشم و یابسط صنعت ابریشم بافی فراهم نساخته بود ؛ اماخوشبختانه چایکاری هنوز ادامه داشت و رویه توسعه نهاده بود . ادموندز می‌نویسد :

«چایکاری در لاهیجان چندان قدمتی ندارد . هفده سال قبل کاشف‌السلطنه برای نخستین بار بوته‌های چای را به فرمان مظفرالدین شاه به لاهیجان آورد . چای لاهیجان طعم مطبوعی دارد که حد فاصل بین چای چین و چای هندوستان است . این چای را در بازار قزوین به دو برابر قیمت چای وارداتی می‌فروشند . نمی‌دانم مردم این قیمت گزاف را برای مرغوب بودن چای لاهیجان ویابه‌منظور اقناع حس کنجکاوی‌می‌پردازند .» (۶۵)

***

تا اینجا موضوع بحث ما تقریباً تمامی شهرستانهای سازمان اداری استان یکم (به استثنای اراک و زنجان) و اکثر شهرستانهای استان دوم(الا دامغان و سمنان و شاهرود و کاشان) بود و چون ما در توصیف پیشینه‌های تاریخی نقاط جغرافیائی ایران از سازمان بندیهای عهد کنونی پیروی نمی کنیم جا دارد در پایان این بخش یادآور شویم که اراک و زنجان و کاشان را تحت عنوان کلی‌عراق عجم خواهیم آورد و هم چنین دربحث خراسان به دامغان وسمنان و شاهرود نیز اشاره خواهیم کرد .